

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

14 نور پاک (عليهم السلام)

زندگی امام حسن مجتبیٰ علیه السلام الگوی حلم و بردباری

نویسنده: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی

بسم الله الرحمن الرحيم

شناسنامه مبارک امام حسن مجتبی علیه السلام

نام مبارک: حسن علیه السلام

کنیه شریف: ابو محمد

القاب مبارک: مجتبی، زکی

نام پدر بزرگوار: علی بن ابیطالب علیه السلام

نام مبارک مادر: فاطمه زهراء (س)

تاریخ ولادت: 15 ماه رمضان سال سوم هجری

سال شروع امامت: سال 40 ه

سن شروع امامت: 37 سالگی

مدت امامت: 10 سال

مدت عمر مبارک: 47 سال

تاریخ شهادت: 28 ماه صفر سال 50 ه. ق

علت شهادت: سم توسط جعده دختر اشعث بن قیس / با تحریک معاویه

محل دفن: قبرستان بقیع در مدینه منوره

تعداد فرزندان: 8 پسر و 7 دختر

پیشگفتار

بسمه تعالی سبط اکبر، ابومحمد امام حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام پیشوا و امام دوم شیعیان جهان یکی از مظلوم ترین، بی دفاع ترین و تنهاترین پیشوای روحی و معنوی جهان اسلام می باشد. امام حسن مجتبی علیه السلام با اینکه بارها و بارها از سوی مقام شامخ رسالت صلی الله علیه و آله مورد تحسین و تأیید و توصیه قرار گرفته است و بارها از زبان لسان وحی و رسالت به عنوان امام و پیشوا معرفی گردیده است و در عین حال مورد شدیدترین و سهمناک ترین آماج تبلیغات و حملات دوست و دشمن قرار گرفته است به حدی که هیچکدام از پیشوایان ما همانند ایشان مورد هجوم، اهانت و حمله تبلیغاتی دشمن قرار نگرفته است به حدی که به زنده و مرده و به حیات و ممات او نیز رحم نکرده اند و همچنان به شقاوت و قساوت خود در حق آن بزرگوار ادامه داده اند.

راز این همه حمله و مجمه و این همه جسارت و شقاوت و سر این همه گستاخی و شرارت اگر آن روزها کاملاً مشخص نبود امروز ما می توانیم به راحتی و آسانی دریابیم و علة العلل این همه بی ادبی ها و اهانتها را پی گیریم، و آن راز مهم در این امر فشرده و کوتاه گنجانده شده است که امام حسن مجتبی علیه السلام پس از خلافت ظاهری پنج ساله علی علیه السلام در برابر سیل بنیان کن تبلیغات سوء و تحریکات علنی و تلقیفات باند سیاسی و نژادی اموی قرار داشت آنان که می خواستند حکومت را بنا به توصیه نیای بزرگشان، ابوسفیان دست به دست هم به گردانند و هرگز در اختیار حریفی قرار ندهند!

امروز ما شیوه های بیرون راندن رقیب سیاسی را از گردونه حیات اجتماعی به خوبی در می یابیم و با چشم غیر مسلح می بینیم رقیبان عرصه های سیاسی چگونه به رقیبان و همدوره های خود، انگ و رنگ ناجوانمردانه می زنند تا حضور او را کمرنگ جلوه دهند؟

آری این شیوهء معمول و مرسوم آن روزها به این آسانی قابل رؤیت نبود ولی باند سیاست باز اموی، به جبران شکستهای بدر، أحد، حنین و به دنبال ضربتهای کاری و مؤثر جنگهای جمل، صفین

و جهنم تر از همه به دنبال انتقام عقبه، شیبه، در ایام جاهلی و جنگ بدر تمام ضربت‌ها و انتقادهای را می‌خواستند در وجود امام مجتبی علیه السلام خلاصه نمایند به این ترتیب امام حسن مجتبی علیه السلام در برابر هجوم‌های سهمگین تبلیغاتی و فعالیت‌های سیاسی و حرکت‌های ایدئولوژیکی و ارتجاعی، و بازگشت به انتقام‌های دوران جاهلی قرار دارد و هزاران حیف که او اصحاب و یاران دلسوز و آگاه و مجربی نداشت از اینرو امام مجتبی علیه السلام مظلوم‌ترین و تنهاترین ولی یاورترین معصوم تاریخ اسلام به شمار می‌آید که این نوشته بازگوکنندهٔ بخشی از آن مظلومیت‌هاست.

دکتر عقیقی بخشایشی

اردیبهشت 1381

بخش اول ولادت: عصر زندگی و خصوصیات روحی

میلاذ مسعود

15 رمضان سالگرد شکوهمند میلاذ سبط اکبر، قهرمان مقاومت و شکیبایی، نخستین سلاله پاک رسالت ﷺ حضرت امام حسن مجتبی فرزند علی مرتضی ﷺ می باشد. (1)

نخستین فرزند علی و فاطمه در شب نیمه ماه رمضان به سال سوم هجرت دیده به جهان گشود. ولادت او در پاک ترین و شامخ ترین خاندان عترت و طهارت انجام پذیرفت او تحت تربیت و پرورش پدری همچون علی ﷺ و مادری مانند فاطمه ﷺ صورت گرفت و در اثر این تربیت بود که جهانی از صفا و صمیمیت و مکارم اخلاق و صفات حمیده را با خود به ارمغان آورد.

با رفتار و روش و اخلاق و سلوک و منش خود، عوامل انبساط خاطر و سرور قلبی نیای بزرگش پیامبر بزرگوار را فراهم ساخت و وجود او بهجت و سرور و شادی خاصی در خاندان رسالت برانگیخت چون او هم همانند اسمش زیبا، و هم دارای اخلاق حمیده و صفات پسندیده و والا بود به حدی که تا آن روز کمتر نظیر آن دیده شده بود.

پیامبر عالیقدر اسلام هنگامی که از سفر کوتاه خود، به مدینه باز می گشت و طبق شیوه ء سنیه خود، نخست به خانه فاطمه ﷺ سر می زد این بار در خانه فاطمه با خیر مسرت بخش ولادت نخستین ثمره ء وجود خود، رو به رو شد و نوزاد که در قنذاق زرد رنگی پیچیده شده بود در اختیار نیای بزرگش قرار گرفت.

پیامبر عالیقدر اسلام با لحن عتاب آمیزی فرمود: مگر من به شما نگفته ام که بچه را در قنذاق زرد رنگ نیچید. فی الفور پارچه سفید آماده کردند و آنگاه نوزاد را با قنداقه سفید، در آغوش نیای بزرگ و مهربان خود قرار دادند. پیامبر اسلام این نوزاد عزیز را به آغوش خویش کشید و نوازش کرد.

در گوشه‌های راست و چپش، کلمه ی توحید و اذان خواند و سپس با خوشحالی خاصی گفت: من نام این پسر را حسن گذاشتم، پس از نامگذاری دستور داد گوسفندی برای نوه اش عقیقه نمودند تا گوشت آن را توزیع نمایند به این ترتیب نوزاد را بیمه آسمانی نمودند.

و این عمل تا آن روز میان اعراب و مسلمانان رایج نبود و از آن روز تشریح گردید پیامبر اسلام در دعای عقیقه این چنین فرمود: گوشت و استخوان و موی گوسفند فدای گوشت و استخوان و خون و موی حسن گردد و این قربانی محمد و خاندانش را از آسیب دور دارد. سپس دستور داد از این گوشت خورده شود و به دیگران نیز خورانده گردد و یک ران گوسفند را به قابله هدیه نمایند.

نمایشگر اخلاق محمد ﷺ

نخستین نوزاد خاندان رسالت، آینه تمام نمای سیمای اخلاقی و سیره عملی نبوی ﷺ بود، همه محمد را در نوه اش حسن تماشا می کردند و پیامبر اسلام نیز عشق و علاقه خاصی به این نوزاد ابراز می داشت از فرط علاقه و محبت و از روی استعداد و لیاقتی که در این ذخیره دوران سراغ داشت. درباره او و برادر ارجمندش امام حسین علیه السلام می فرمود: حسن و حسین دو امانت من، میان امت من هستند آنان سروران جوانان بهشتی هستند. یا اینکه مکرر می فرمود: خدایا من این فرزند را دوست می دارم. خدایا تو نیز دوست دار آن کس را که او را دوست دارد. گویی پیامبر اصرار داشت مردم این علاقه شدید را تماشا کنند و این خاطره را در آینده نیز به یاد آورند و حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد نوادگانش به خوبی رعایت نمایند.

فضائل اخلاقی و معنوی

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام نمونه و الگوی اخلاق و رفتار صحیح اسلامی بودند اخلاق و رفتار و اندیشه های او از یک شخصیت معنوی و الهی حکایت داشت او جزء آن پنج نفر نور پاکی بود که خداوند متعال رجس و پلیدی را از آنان زدوده است و آنان را پاک و پاکیزه نموده است و این امر از القاب و اسامی که به آن حضرت داده اند کاملاً مشخص می باشد چون از القاب متعدد او یکی: زاهد - زکی - بر - نقی - مجتبی می باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که مرا دوست می دارد می بایست این دو (حسن و حسین) را دوست بدارد «مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبِّ هَدَيْنِ»⁽²⁾ و در مکارم اخلاق او توجه به حدیث زیر گویای واقعیت اساسی است.

امام صادق علیه السلام فرمود عادت امام مجتبی علیه السلام این بود که با پای پیاده به حج می رفت، هرگاه یادی از: مرگ، قبر، بعث، نشور، صراط و... می نمود، اشک می ریخت. او 25 بار حج به جای آورد و پیاده راه مکه و مدینه را طی می نمود. او 2 بار همه دارائی خود را در راه خدا قسمت کرد.

« كَانِ إِذَا حَجَّ حَجَّ مَاشِيًا وَرُبَّمَا مَشَى حَافِيًا - وَ كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْبُعْثَ وَ النَّشُورَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْمُرُورَ (الْمَمَرَّ) عَلَى الصَّرَاطِ بَكَى ⁽³⁾. إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام حَجَّ خَمْسًا وَ عِشْرِينَ حِجَّةً مَاشِيًا وَ قَاسَمَ اللَّهُ تَعَالَى مَالَهُ مَرَّتَيْنِ وَ فِي خَبَرٍ قَاسَمَ رَبَّهُ ثَلَاثَ مَرَاتٍ.»

مردی از اهل شام که در مدینه، آن حضرت را بی حرمتی کرد (تحت تأثیر شایعات معاویه قرار داشت) هنگامی که مورد تفقد امام قرار گرفت و گفت: الله اعلم يجعل رسالته... مرکوب خود را به طرف خانه آن حضرت برگرداند و مهمان آن حضرت شد و با عشق و محبت به اهلیت از خانه بیرون رفت.⁽⁴⁾

یکی از غلامان او جنایتی کرده بود که باید کیفر می شد. او خواند والکاظمین الغیظ - امام فرمود:
کظمت غیظی - خواند والعافین عن الناس، فرمود: عفوت عنک، خواند: (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)،
فرمود: «أنت حر لوجه الله؛ تو در راه خدا آزاد هستی.»⁽⁵⁾

برخی از خصوصیات روحی او

در وجود او برترین نشانه های انسانیت، متبلور بود او به همه محبت می کرد به مردم و رفع نیازهای آنان عشق می ورزید او سه نوبت دارایی خود را میان مستمندان تقسیم نمود و دو نوبت تمام دارایی خود را در اختیار نیازمندان گذاشت.

و در طول زندگی خود بیست و پنج بار به زیارت خانه ی خدا بار بست و با وجود آنکه مرکب سواری در اختیار داشت. ولی پیاده و گاهی پا برهنه به این سفر روحانی اقدام می ورزید تا در پیشگاه الهی، از ادب و خضوع و الا، واجر و پاداش وافرتری برخوردار گردد.⁽⁶⁾

شجاع و دلیر

او فرد شجاع و دلیر و سخنور بی باک بود، در میان مردم از وجهه و اعتبار اجتماعی شگفت انگیزی برخوردار بود و از صفای ذهن و قریحه خدادادی به حد کامل بهره داشت او در بیان عقاید و نظریات اجتماعی و شخصی، کوچک ترین واهمه و هراسی نداشت و در راه پیشبرد اهداف اسلام، از هر گونه جانبازی و فداکاری دریغ نمی ورزید.

چندی پس از رحلت رسول خدا ﷺ یک روز دو برادر در سنین کودکی با حالت افسرده و پژمرده به مسجد رسول خدا ﷺ رفتند و از آستان در مسجد، مرد دیگری را بر عرش منبر دیدند. حسن شجاع و دلیر با آن حالت حساسیت فوق العاده وقتی دید منبر پدر بزرگش، زیر پای یک فرد دیگری قرار دارد فریاد زد: از جای پدرم بیا پایین، تو چه حقی داری بر جای پدرم بنشینی؟ آن مرد از سخن فرو ماند سکوت غم آلودی فضای مسجد را برگرفت. و دوران خطابه های پرشور رسول الله ﷺ در میان حاضرین تداعی گردید. بالأخره آن مرد، با زبان لکنت بار فریاد کشید: راست می گویی اینجا جای پدر تو است. (7)

این روحیه اعتراض و این جوش و خروش در وجود او رشد و نمود داشت و این روح پرخاشگری در مواقع حساس تاریخ اسلام، خود را نشان داد در دوران عثمان در میان خون و آتش انقلابیون، در جنگ جمل در میان تیربارانهای شدید هودجیان عایشه، در جنگ صفین در آن معرکه ی عظیم بین سپاه اسلام و سپاه کفر و نفاق، بالأخره در تمام صحنه ها و کارزارها، جوهر ذات خود را نشان داد و لیاقت و شایستگی و شجاعت و برجستگی روحی خود را به منصفی بروز رساند و او به عنوان یک عنصر شجاع و متحرک در جوامع اسلامی شناخته گردید. او در کارزارهای پدر نقش مؤثر و مفیدی را ایفاء نمود.

دفاع از مظلوم

نخستین بار که امام حسن علیه السلام به عنوان یک خطیب زبردست با سخنان خود از ستم‌دیده ای دفاع کرد در سال سی و چهارم هجری در بدرقه صحابی بزرگ ابوذر غفاری آن مجاهد شجاع و سترگ اسلام بود که خلیفه وقت، دستور تبعید او را صادر کرده بود و تأکید داشت که هیچ کس حق صحبت با او را ندارد امام علی و فرزندان او تا بیرون شهر او را بدرقه نمودند.

امام حسن علیه السلام در خطابه ای در این مراسم تودیع، چنین فرمودند: افسوس که بدرقه کنندگان خواه و ناخواه باید بازگردند، و وداع کنندگان باید حقیقت تلخ و ناگوار وداع را در چند کلمه به زبان آورند و اگر نه همگان درک می کردند که مرحله وداع، مرحله دشوار و حسرت وداع کنندگان هرگز پایان نخواهد یافت.

ای عم گرامی! هم اکنون می بینی که ما به بدرقه آمده ایم دنیا را تحقیر کن و در برابر فریب و تهدید هایش به روز مرگ بیندیش، و بر این شکنجه ها و تلخی ها شکبیا باش! زیرا روزگارش اندک و عمرش کوتاه می باشد.

به ورای این دنیا که جهان جاوید و جایگاه عرضه ی حقایق است امیدوار، بردبار و صبور باش تا

روز رستاخیر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را از خود خشنود و راضی بیایی! ⁽⁸⁾

بلاغت و فصاحت او

فرزندان نبوت و رسالت، کانون های فصاحت و بلاغت و منابع سرشار علم و حکمت هستند امام حسن یکی از آن مشعلهای درخشان بلاغت و فصاحت دودمان نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که کلمات و ابزاری تفهیم و تفهم عموماً در اختیارش قرار دارند.

هنوز کودک است که مادرش فاطمه می بیند او بالشها را روی هم می گذارد و برای خود منبر می سازد و آن وقت روی آن می نشیند و خطابه ایراد می کند. مادر از طرز ادای سخن او سخت خوشحال و شادمان است و می گوید: به! به! چه خوب حرف می زنی، و چه نیکو پروردگار خود را ستایش و توصیف می نمایی؟ و چه فصیح و بلیغ به سخن می پردازی؟

در اثر تشویق مادر حسن هر روز شیرین تر و لطیف تر از روز پیشین، سخنرانی می کند و گفته های رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که در مسجد ایراد کرده است در خانه بازگو و تکرار می نماید ولی جز مادر و خواهر و برادر کسی از این سخنرانیها آگاهی ندارد.

روزی فاطمه مطلب را به همسرش علی عَلَيْهِ السَّلَام تعریف می کند و می گوید دوست نمی داری پای سخن و منبر فرزندان بنشینم؟ علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید چگونه دوست ندارم؟ علی فردا موقع سخنرانی در گوشه ای خود را پنهان می سازد تا به سخنان دل بندش گوش فرا دهد.

امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام بر عرش منبر قرار می گیرد، ولی با لکنت زبان رو به رو می شود و نمی تواند درست ادای کلمات نماید: مادر چه شده است که امروز با لکنت صحبت می کنی؟ تو که زبانی روان همچون شمشیر برنده داشتی؟ حسن پس از مکث کوتاهی می گوید: احساس می کنم: روح بزرگ و شخصیت وارسته ای به سخنانم گوش فرا می دهد من در برابر عظمت او از سخنانم باز ایستادم. ⁽⁹⁾ در اینجا علی عَلَيْهِ السَّلَام از پشت پرده در می آید و حسن را به آغوش می کشد و تشویق و تمجید فراوان به عمل می آورد.

عصر زندگی او

عصر زندگی امام حسن مجتبیٰ علیه السلام را به سه مرحله می توان تقسیم نمود که هر سه مرحله،

خصوصیات و ویژگی های خاص خود را دارد:

1. امام علیه السلام در عهد نبوی صلی الله علیه و آله.
2. امام علیه السلام در عهد علوی علیه السلام.
3. امام علیه السلام در عهد تاریک اموی.

1. امام در عهد نبوی ﷺ

هفت سال از زندگی امام حسن مجتبیٰ علیه السلام در عهد نبوی صلی الله علیه و آله سپری گردیده است این ایام بهترین و فرخنده ترین ایام زندگی آن پیشوای معصوم علیه السلام می باشد.

از لحظه های ولادت، تا ایامی که جد بزرگوارش به لقای الهی شتافت، دائم همراه جد گرامی اش در مسجد، خانه، کوی و برزن بود او را روی زانوانش می نشاند و گاهی به صورت شتر سواری بر کول آن بزرگوار می رفت و گاهی در مسجد در منبر به سراغ جدش می رفت و پیامبر خدا می فرمود: « الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا. »⁽¹⁰⁾ حسن و حسین سروران جوانان بهشتی هستند آنان هر دو امام و پیشوا هستند خواه قائم به امور امامت باشند یا نشسته و محروم از اجرای امور امامت باشند.

حضور امام حسن در محضر پیامبر خدا و اظهار علاقه و عنایت آن بزرگوار به این دلبنده عزیزش، مطالب خواندنی و شیرینی دارد که در جای کتاب خواهد آمد.

فضائل حسنین علیهما السلام

1. اسماء دختر عمیس گفت: وقتی فاطمه علیها السلام حسن علیهما السلام را به دنیا آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سفر بیامد و فرمود: اسماء پسر را بیاور من حسن را که به پارچه زردی پوشانیده بودم، بر رسول خدا دادم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن پارچه را انداخت و فرود: مگر نگفتم هیچ کودکی را در پارچه زرد قنطاق نکنید؟ پس من کودک را به پارچه سفیدی پیچیدم و به آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دادم آن حضرت به گوش راست او اذان و به گوش چپش اقامه گفت. و از علی علیه السلام پرسید: او را چه نام نهاده ای؟ عرض کرد: از شما سبقت نمی گیرم. فرمود: من نیز از پروردگارم سبقت نمی گیرم، پس جبرئیل نازل شد و پیام آورد که: پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: نام او را همانند نام فرزند هارون بگذار چون علی علیه السلام نسبت به تو به منزله هارون است نسبت به موسی. جز این که بعد از تو دیگر پیغمبری برگزیده نخواهد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل پرسید نام پسر هارون چه بود؟ گفت: شبر بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زبان من عربی است جبرئیل گفت: نام او را حسن بگذار بعد از یک سال که حسین علیه السلام به دنیا آمد همین مسأله پیش آمد، جبرئیل دستور داد او را به نام پسر دیگر هارون، شبیر نام بگذار.

باز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زبان من عربی است، و جبرئیل گفت: او را حسین نام بگذار.

2. ابوهریره گفت: خدا را به شهادت می طلبم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفتیم در بین راه آن حضرت صدای گریه حسن و حسین علیهما السلام را شنید با شتاب به طرف فاطمه علیها السلام رفت و شنیدم که پرسید بچه هایم چرا گریه می کنند؟

گفت: از تشنگی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشت تا از مشکی کهنه، آبی پیدا کند ولی در آن از آب خبری نبود، آنگاه به مردم فرمود: آیا کسی از شما آب دارد؟ کسی حتی قطره آبی نداشت، یکی از بچه ها را از فاطمه گرفت. رسول خدا او را به سینه اش چسبانید و زبان خود را در دهان او گذاشت

و کودک شروع به مکیدن کرد تا آرام شد او را به مادرش داد و دیگری را گرفت او را نیز بدین ترتیب سیراب نمود. (11)

3. ابن ابی نعیم گفت: نزد عبد الله پسر عمر بودم که مردی درباره خون پشه، از وی سؤال کرد، عبد الله بن عمر پرسید اهل کجائی؟ گفت: اهل عراقم، عبد الله رو به حضار کرد و گفت: این مرد را بنگرید که از خون مگس می پرسند در حالی که همینها خون پسر پیغمبر را ریختند من خود از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: حسن و حسین دو ریحانه من از دنیایند. (12)

4. جابر روایت کرده است که رسول خدا ﷺ به علی ؑ فرمود: سلام بر تو ای پدر دو ریحانه من، جان تو و جان دو ریحانه من، زیرا به زودی دور رکن تو فرو می ریزد آن روز خدا خودش به داد تو برسد.

یعنی تو را به خدا می سپارم. چون رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، علی ؑ فرمود: این یکی از آن دو رکن بود که رسول خدا ﷺ خبر داد و چون فاطمه از دنیا رفت، فرمود این رکن دوم بود که فرو ریخت. (13)

5. انس بن مالک گفت: بسیار می شد رسول خدا ﷺ می شدم را ملاقات می کردم و می دیدم حسن و حسین ؑ بر روی سینه ایشان نشسته اند و آن حضرت می فرماید: اینها دو ریحانه من از این امتند. (14)

6. انس بن مالک می گوید: از رسول خدا ﷺ سؤال شد محبوبترین اهل بیت تو کیست؟ فرمود: حسن و حسین ؑ. هر کس حسن و حسین ؑ را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس آنها را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. (15)

7. اسامه بن زید گوید: پیامبر اکرم ﷺ درباره حسن و حسین ؑ فرمود: این دو تا پسران من و پسران دخترم هستند، خدایا من این دو تا را دوست می دارم تو هم دوست بدار آنها را و کسانی را که آنها را دوست می دارند. (16)

8. سلمان فارسی گفت: رسول خدا ﷺ درباره حسن و حسین علیهما السلام می فرمود: هر کس این دو تا را دوست بدارد، من هم او را دوست می دارم و هر کس را من دوست داشته باشم، خداوند نیز او را دوست می دارد، و هر کسی را که خدا دوست بدارد، داخل بهشت می کند. و هر کس این دو تا را دشمن بدارد، من او را دشمن می دارم و هر کسی را که من دشمن داشته باشم، خدا هم او را دشمن می دارد و کسی را که خدا دشمن بدارد، او را داخل جهنم می کند و برای او عذاب آماده است. (17)

9. حاکم به سند خود از سلمان روایت کرده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرماید:

حسن و حسین علیهما السلام دو پسر منند هر کس آنها را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد، خدا او را دوست می دارد و هر کسی که خدا او را دوست بدارد، داخل بهشت می کند و هر کس حسن و حسین را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و هر کس مرا دشمن بدارد، خدا او را دشمن می دارد، و هر کسی را خدا دشمن بدارد، او را داخل آتش می کند. (حاکم می گوید: این حدیث طبق شرط بخاری و مسلم صحیح است) (18)

10. انس بن مالک گفت: حسن و حسین علیهما السلام شبیه ترین مردم به رسول خدا ﷺ بودند. و به این مضمون روایات متعددی وارد شده است. (19)

11. ابوسعید خدری گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: حسن و حسین علیهما السلام آقایان جوانان بهشت هستند.

12. ابن ماجه در صحیح خود در باب فضائل اصحاب رسول خدا ﷺ به سند خود روایت کرد از ابن عمر که گفت: رسول خدا فرمود: حسن و حسین علیهما السلام سرور جوانان اهل بهشت هستند و پدرشان بهتر از آنهاست.

13. زر بن حبیش از حذیفه روایت کرده که گفت: در سیمای رسول خدا ﷺ آثار سرور و خوشحالی دیدیم عرض کردیم ای رسول خدا! در سیمای تو امروز آثار خوشحالی می بینیم؟ فرمود:

چرا خوشحال نباشم که امروز جبرئیل بر من نازل شد، و مژده داد که حسن و حسین علیهما السلام سید جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آنها افضل و برتر است.

14. ابن عباس از پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله روایت کرده است: حسن و حسین علیهما السلام سید جوانان اهل بهشتند و هر کس این دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس اینها را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.

15. عقبه بن عامر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که اهل بهشت در بهشت استقرار یافتند، بهشت می گوید: خدایا آیا به من وعده نفرموده بودی که مرا به دو رکن از رکنهایت زینت بخشی؟ خداوند می فرماید: آیا تو را با حسن و حسین علیهما السلام زینت ندادم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن وقت بهشت به خود می بالد مانند بالیدن عروس.

16. ابن عباس گفت: روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فاطمه علیها السلام در حالی که گریه می کرد، به رسول خدا وارد شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پدرت به قربانت چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: حسن و حسین علیهما السلام از خانه بیرون رفته اند و نمی دانم شب را کجا به سر می برند. فرمود: گریه منما: خدایا آن دو را حفظ می کنی، چیزی نگذشت که جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد غم مخور آنان در باغ بنی نجار هستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش به باغ بنی نجار آمدند دیدند که حسنین علیهما السلام دست به گردن هم خوابیده اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بی اختیار خود را به روی آن دو انداخت، شروع به بوسیدن آنان کرد تا بیدار شدند، حسن علیه السلام را به شانه راست و حسین علیه السلام را به شانه چپ خود، سوار کرد و به راه افتاد.

ابوبکر گفت: ای رسول خدا یکی از آن دو را به من بده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نعم المطی مطیها ونعم الراكبان هما وأبوهما خیر منهما حتی أتى المسجد». چه خوب شتری است مرکب آنان و چه سواره های خوبی هستند آن دو، و پدرشان از آن دو بهتر است تا به مسجد رسیدند.

رسول خدا همچنان ایستاده بود و بچه ها هنوز روی شانه هایش بودند، خطاب به مسلمانان فرمودند: مردم می خواهید شما را به بهترین افراد بشر از نظر جد و جده راهنمایی کنم؟ همه گفتند: بلی

ای رسول خدا ﷺ فرمود: حسن و حسین علیهما السلام که جدشان رسول خدا ﷺ خاتم پیامبران است
وجده شان خدیجه دختر خویلد که سیده زنان اهل بهشت است.

آیا می خواهید شما را به بهترین افراد بشر از نظر عمو و عمه راهنمایی کنم؟ گفتند: بلی ای رسول
خدا ﷺ فرمود: حسنین علیهما السلام چون عمویشان جعفر و عمه شان ام هانی است.

ای مردم! می خواهید شما را به بهترین افراد بشر از نظر خاله و دایی راهنمایی کنم؟ همه گفتند:
بلی. فرمود: باز هم حسن و حسین علیهما السلام چون دایی آنان قاسم پسر رسول خدا ﷺ و خاله شان
زینب دختر رسول خدا ﷺ است آنگاه فرمود: خدا می داند که حسن و حسین علیهما السلام و عموها و
عمه ها و دوستانشان در بهشت و دشمنانشان در آتشند.

2. در عهد علوی علیه السلام

امام حسن مجتبی مدت 37 سال تمام با پدر بزرگوارش علی علیه السلام زندگی کرده است این دوره از زندگی آن عزیز، همراه با تنشها و اضطرابات و حوادث بس بزرگ در صدر اسلام بوده است.

در سنین هفت و هشت سالگی با چشم خود غصب شدن حقوق اهل بیت علیهم السلام را مشاهده می نماید که چگونه مادرش حضرت زهرا علیها السلام در ارتباط با مغضوب شدن فدک، تلاش و کوشش دارد و از سوی دیگر حق ولایت و سرپرستی امت اسلامی که بنا به تصریح پیامبر بزرگوار اسلام در غدیر، و دیگر مناسبتها، بر عهده پدر عالیقدرش قرار داشت و این حق مسلم با ترفندهای سیاسی و نقشه های از پیش طرح شده از دست صاحبش بیرون آورده می شود و در اختیار دیگران قرار می گیرد.

در این مدت، رحلت مادر و دفن غمبار او این کودک را در غم تنهایی فرو می برد آنگاه دوران معاویه و حمایت گران سیاست باز او پیش می آید با اینکه پدر ارجمندهش با اجماع و اتفاق مسلمین و اصحاب حل و عقد به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آمده است در عین حال شیطنت و فریبکاری و خرید آراء مردم، بخش اعظمی از مناطق معموره مسلمانان را در اختیار می گیرد و در شام و شامات ادعای خلافت می نماید و این ادعای ناحق منجر به جنگ های جمل، نهروان و صفین می گردد که بخش اعظم حیات سیاسی و اجتماعی امام را به خود مشغول می دارد و در پایان، آن اتفاق ناروای سیاسی رخ می دهد که نمی بایست صورت پذیرد و آن تعیین حکمیت نوظهور از دو طرف متخاصم بود که بالأخره کارها به نفع معاویه و به ضرر عراقیان، تمام می گردد.

در نهج البلاغه مستندترین منبع موجود از عهد علوی، چند بار نام امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است که موقعیت او را به خوبی نشان می دهد. یک بار در خطبه 207 در مورد امام حسن مجتبی علیه السلام از لسان پدر مهربان و مشفق چنین می خوانیم:

1. «أَمَلِكُوا عَنِّي هَذَا الْعُلَامَ لَا يَهْدِنِي، فَإِنِّي أَنفَسُ بِهِدَيْنِ - يَعْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - عَلَى الْمَوْتِ، لِأَنَّ يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم. از سوی من از این دو نوجوان مواظبت کنید و به

همراه آمدن آنان، با من جلوگیری کنید (تا وارد معرکه قتال نگردند) و من نگرانم از اینکه این دو را مرگ فرا گیرد و با کشته شدن آنان، نسل رسول خدا ﷺ منقطع و بریده گردد.»

سید رضی گوید: جمله املکو عنی هذا الغلام از برترین و بهترین سخنان می باشد. این سخن مولی می رساند که امام حسن و حسین در جنگ صفین حضور مؤثری داشته اند و خود را به قلب سپاه معاویه می زدند به حدی که امام علیه السلام توصیه می دارد آن دو را مراقب باشند و نگذارند بیش از حد خود را وارد صحنه سازند، تا نسل رسالت حفظ گردد.

2. بار دیگر در خطبه 31 نهج البلاغه، امام حسن مجتبی را با دلسوزی کامل مورد عنایت و وصیت خود قرار می دهد و در خطبه مفصلی او را طرف خطاب سفارشهای ارزنده و سازنده خویش قرار می دهد فزاهایی از آن خطبه چنین است:

«مِنَ الْوَالِدِ الْقَانِ، الْمُقَرَّرِ لِلزَّمَانِ، الْمُدْبِرِ الْعُمَرِ... إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ، وَالظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا. فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيْ بُنَى - وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ، وَالْأَعْتِصَامِ بِحُبْلِهِ... أَيْ بُنَى، إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ، حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ...»⁽²⁰⁾

«از پدری که در آستانه فنا و زوال قرار گرفته است و چیرگی طبیعت را پذیرا است. زندگی را پشت سر نهاده است، به گردش روزگار گردن نهاده است، نکوهنده این جهان است به فرزندى که آرزومند چیزی است که آن را در نمی یابد و رونده راهی است که سر از جهان نیستی درآورد...»

پسرم، تو را به تقوای الهی توصیه می کنم، به ملازمت امر پروردگار می خوانم و به چنگ زدن به ریسمان الهی فرا می خوانم. پسرم! من هر چند در بین گذشتگان نزیسته ام ولی در اعمال و کردار آنان تأمل کرده ام و در اخبار آنان سیر نموده ام و در آثار بجا مانده از آنان سیر و سیاحت کرده ام اکنون همانند آنم که یکی از آنان می باشم در پایان خطبه او را دعا می کند و خیر دنیا و آخرت را بر او می طلبد.

بار سوم در نهج البلاغه در خطبه 24 در مقام وصیت به امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: حسن بن علی مال مرا عهده دار شود خود از آن مصرف کند و به دیگری هم ببخشد آن سان که روا بود و

شایسته اگر برای حسن، حادثه ای پیش آید و حسین زنده باشد او بدین کار پردازد و وصیت را انجام دهد چنان که باید و شاید.

دو پسر فاطمه - حسن و حسین - را از صدقه علی همان است که از آن دیگر پسران است من انجام این کار را به عهده پسران فاطمه می گذارم تا خشنودی خدا را بدست آورده باشم و به رسول او نزدیکی جویم و پاس حرمت او و خویشاوندی او را داشته باشم.⁽²¹⁾

بار چهارم در نهج البلاغه در خطبه 73 حسن و حسین را در مقام شفاعت مروان بن حکم می بینیم و علی علیه السلام بنا بر خواست آنان، مروان را رها می سازد سپس اظهار می دارند اجازه می فرمائید که او با شما بیعت نماید؟

امام علیه السلام در پاسخ می فرماید: مگر او یک بار پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت چنین فرد پیمان شکنی نیازی نیست که با دستی همچون دستان جهود مکار بیعت کند ولی در نهان آن را بشکند و کنار بگذارد!⁽²²⁾

بار پنجم در مقام عتاب به ابن عباس که گویا بخشی از بیت المال را مورد تصرف خویش قرار داده است در خطبه 41 چنین می خوانیم: به خدا اگر حسن و حسین هم چنان می کردند که تو کردی از من روی خوشی نمی دیدند و به آرزویی نمی رسیدند تا آنکه حق را از آنان بستانم و خسارتی را که در اثر ستم آنان، پدیدار گشته است نابود گردانم.⁽²³⁾

بار ششم در سخنان برگزیده اش کلام 38 فرزندش امام مجتبی را به چهار چیز توصیه می نماید. جائی که می فرماید: بالاترین ثروت عقل است، بزرگترین فقر، احمقی و نادانی است گرامی ترین حسب، حسن خلق و خوش رفتاری و وحشتناک ترین وحشتها، عجب و خود بزرگ بینی است.⁽²⁴⁾

و بار هفتم در نهج البلاغه در کلام 416 به فرزندش توصیه هایی دارد که عموماً در مسیر هدایت می باشد. بار هشتم و آخرین بار پس از ضربت خوردنش، هر دو برادر حسن و حسین را مورد توصیه و سفارش قرار می دهد جائی که در نامه 47 می فرماید: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأَنْ لَا تَبْغِيَا

الدُّنْيَا وَإِنْ بَعَثْنَا...» شما را سفارش می‌کنم به پروا داشتن از خدا و این که دنیا را طلب نکنید هر چند دنیا پی شما آید.

آنگاه در ارتباط با انتقام و قصاص، یا عفو و گذشت در مورد ابن ملجم به آنان سفارشی می‌نماید. اینها مجموع حیات معمول و معقول امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام، در عهد علوی می‌باشد که با مستندات توأم بود.

3. در عهد تاریک اموی

امام حسن مجتبی علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش فقط شش ماه و چند روز در مسند حکومت و قدرت بودند روزهایی که سراسر اضطراب بود و تنش، نافرمانی بود و مخالفت و ناجوانمردی بود و پیمان شکنی و فرار اصحاب و یاران و دیگر هیچ.

امام حسن مجتبی علیه السلام با کوله باری از گذشته ها و با کینه هایی از دور و نزدیک از عهد بدر واحد و حنین و از دوران جمل و صفین و عهد علوی با رقیب سخت حیلہ گر و فریبکاری مانند معاویه رو به رو شده بود فردی که در زندگی تنها به دنیا و عیش و نوش آن فکر می کرد و تنها به شیوه های به دست آوردن آن، دیگر معاد و رستاخیز و خدا در نظرش امور موهومی بودند، او با بذل و بخشش فراوان موجودی بیت المال، آراء دیگران را می خرید و به نفع حکومت خویش، بهره می جست او به خاطر ادعای خلافت و حکومت اسلام را داشت و احیانا دم از قرآن و پیامبر می زد اما در باطن در مرحله عمل بسیار ضعیف و ناتوان بلکه منکر آنها بود ولی در امور سیاست و سیاست بازی فردی فریبکار و سالوسی بود به خصوص آنگاه که از رأی مشاور ویژه خود عمروعاص هم کمک می گرفت این دو نفر آتش افروز معرکه های صدر اسلام بودند و چه جنایاتی که مرتکب نشدند و چه آثار جنایت باری که در تاریخ اسلام از خود به بدعت نگذاشته اند که در جایگاه خاص خود خواهد آمد.

مهم ترین مسأله در زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام در دوران اموی دو موضوع حساس و دو مورد اخلاقی ضربه زنده و شکننده ای بود که دائم از سوی حکومت معاویه، مورد تبلیغ و ترویج قرار می گرفت.

1- صلح با معاویه،

2- ازدواجهای مکرر امام علیه السلام.

نخستین مورد که صلح با معاویه باشد از دو طرف آماج فشارها بود یکی از ناحیه طرفدارانش که چرا تن به چنین امری داده است در صورتی که اکثر فرماندهان در غیاب او خود را به معاویه فروخته بودند و جز تعداد بس اندکی از مؤمنان و معتقدان واقعی، وفادار نمانده بودند و از سوی دیگر از ناحیه دشمن مکار مورد تهدید و فشار بود که می خواست حاکمیت دنیای اسلام آن روز را در قبضه داشته باشد و امام حسن علیه السلام برای حفظ جان آن اقلیت معتقد و مؤمن، چاره ای جز سازش ظاهری با معاویه نداشت آن هم با آن شرایط و خصوصیتی که اگر مورد عمل قرار می گرفت قطعاً نتیجه اش خیلی بهتر و مفیدتر از جنگ و خونریزی و ادامه حکومت با اقلیت ضعیفی بود که همگی در معرض فنا و نابودی بودند.

نکته ای که در مورد صلح امام حسن علیه السلام قابل ذکر است اینست که ارکان سپاه او از همان دوران صفین و از برنامه حکمیت، درهم شکسته بود اتفاق نظر و وحدت کلمه در بین آنان وجود نداشت. امیر المؤمنین علیه السلام آن قدر از دست آنان در شکنجه روحی و ناراحتی بر سر می برد که نهج البلاغه اثر ماندگار علی علیه السلام را می توان غمنامه یا درد دل نامه و زجر نامه روحی مولی نامگذاری نمود گاهی می فرماید: «لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ» کسی که مورد اطاعت نباشد، رأیی ندارد. گاهی علی علیه السلام حاضر است ده نفر از هواداران خود را با یک نفر از سپاه معاویه معاوضه کند، گاهی درد دل خود را از دست همین سربازان و فرماندهان چموش و سهل انگار، به چاه ها و بیابان ها می برد و بارها و بارها آرزوی مرگ و از دست این افراد سست عنصر را دارد به حدی که تقریباً ثلث محتویات نهج البلاغه اعم از خطبه ها، مکاتبات، و کلمات قصار و سخنان بلند و کوتاه امام علیه السلام در مورد شکایت از دست زبردستان و سپاه خویش می باشد و گاهی فرهیختگان و فرزانهانی هم مانند، ابن عباس (یا انشاء الله) عبیدالله بن عباس گرفتار هوس دنیا و غارت و یغماگری بیت المال می گردند که آنگاه است که اسف علی و درد و ناله اش، زمین و زمان را می سوزاند و کسی را یارای تحمل سوز دل و جراحت قلب غمگین و درد آلود علی را نیست!

هر چند تعداد محدودی هم امثال مالک اشتر، عمار یاسر، صعصعة بن صوحان، خباب بن اُرت و قیس بن سعد هم وجود داشتند ولی به یقین با یک گل بهار نمی شود در بهار باید همه جا گل باشد و گلستان، ولی سپاه شام، قطعاً این گونه نبود که سپاه کوفه و عراف بودند.

در چنین شرایطی امام حسن مجتبی علیه السلام که وارث چنین عناصر کم کفایت چه می توانست انجام دهد؟

جایی که برخی از سپاهیان او توطئه داشتند که خود امام را به معاویه تسلیم کنند، و برخی از آنان به مقرر فرماندهی یورش می کردند و خود امام را مورد حمله قرار می دادند آنچنان که در سابط رخ داد و تعداد کثیری از سوی ستون پنجم پنهانی از معاویه پول دریافت نموده، و در جمع سپاه امام حسن مجتبی علیه السلام به نفع دشمن، فعالیت داشتند.

آری امام حسن علیه السلام هرگز صلح نمی نمود این شرایط و مقتضیات زمان و مکان بود که صلح را بر او تحمیل نمود و شوکران تلخ را نوشانید و او بالأجبار کنار آمدن با معاویه را پذیرفت و از جنگ دست برداشت.

گفتاری از آل یاسین وی در متن کتاب خلاصه ای از عوامل صلح و خلاصه ی جالبی را به عنوان ختم بحث خود دارد جایی که می گوید: گناه یک رهبر چیست اگر مردمش فاسد و سپاهیانش خائن و اجتماعش فاقد وجدان اجتماعی باشد؟ بدین ترتیب راز صلح یا ترک جنگ امام حسن علیه السلام روشن می گردد. و ما در بخش مستقلی به تفصیل به این موضوع خواهیم پرداخت.

فریادرس محرومان

پیشوای دوم نه تنها از نظر علم و تقوی و زهد و پارسایی مقام برجسته و والایی داشت بلکه از نظر بذل و بخشش و دستگیری از مستمندان اجتماع، در حد توانایی یکتای عصر خود بود و وجود گرمی او آرام بخش دل‌های دردمند و امیدوار، و پناهگاه مستمندان و تهی‌دستان و درماندگان جامعه بود هیچ نیازمندی از محضر او دست خالی بر نمی‌گشت و هیچ دل آزرده‌ای بدون دارو و مرهم از پیشگاه او مأیوس و نومید باز نمی‌گشت.

او عادت داشت قبل از آنکه نیازمندی، شرح حال خود را بازگو نماید و رنج مذلت و سوال را بر خود هموار سازد، نیاز او را بر طرف کند و معمولاً بخشش‌های امام به نحوی بود که نیاز مستمند را به یکباره، بر طرف می‌ساخت تا دیگر بار دست نیاز به این سو و آن سو دراز نکند.

سیوطی یکی از دانشمندان اهل سنت در تاریخ خود می‌نویسد: حسن بن علی عَلِيٍّ دارای امتیازات اخلاقی و فضایل انسانی متعددی بود او شخص متین و وقور و سخی بود از این رو مورد ستایش و احترام قاطبه‌ی مردم قرار داشت. ⁽²⁵⁾

او سرور جوانان بهشتی و یکی از چهار نفری است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آنان به مباحله‌ی نصارای نجران حاضر شد و یکی از دوازده نفری است که خدا فرمانبری آنان را بر بندگانش واجب و فرض ساخته است و در قرآن مجید، پاک و منزّه از هر پلیدی معرفی شده و خداوند دوستی آنان را پاداش رسالت دانسته است.

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا). افتخارات و مکارم اخلاقی و فضائل معنوی او به قدری است که یاد کردن تمام آنها به طول می‌انجامد و تازه پس از بیان به پایان نمی‌رسد چه بهتر در فصل جداگانه‌ای مورد عنایت و بررسی واقع گردد.

بخش دوم: فضائل اخلاقی و مناقب وجودی امام علیه السلام

فضائل اختصاصی

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام سبط اکبر و ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم واجد شایسته ترین خصوصیات اخلاقی و معنوی می باشد او عابدترین، زاهدترین و بهترین مردم عصر خویش بود روایت نموده اند هنگامی که او خود را برای نماز آماده می ساخت رنگش متغیر می گشت و تمام اعضا و جوارحش از عظمت خدا به لرزه درمی آمد.

می فرمود زینده است فردی که در برابر آفریدگار عرش قرار می گیرد اعضایش مرتعش گردد هنگامی که به درب مسجد می رسید سرش را بالا می گرفت و می گفت: خدایا مهمانت در مقابل درگاہت ایستاده است ای احسان کننده! بنده خطاکار تو پس از عمل ناروا و ناشایست به سوی تو روی آورده است پس قبایح او را با زیباترین چیزی که پیش توست بگذر ای خدای بخشنده و کریم!

(26)

هنگامی که به سفر حج می رفتند به صورت پیاده ره می سپردند و گهگاهی هنگامی که به یاد مرگ می افتادند، گریه می کردند و هنگامی که قبر و تاریکی آن را به یاد می آوردند می گریستند و آنگاه که به یاد رستاخیز و برخاستن از قبر یا عبور از پل صراط و نشان دادن نامه اعمال می افتادند با صدای بلند فریاد می کشیدند و به حال غش می افتادند.

تقسیم مال روایت شده است امام حسن مجتبیٰ علیه السلام سه بار اموال خود را در راه خدا با فقراء و مستمندان تقسیم نمود. (27)

او هر وقت در قرآن مجید به خطاب یا ایها الذین آمنوا می رسیدند می گفتند: «لبيك اللهم لبيك». او در تمام احوال ذاکر خدای متعال بودند. او راست لهجه ترین و فصیح ترین مردم از نظر نطق و گفتار بود. (28)

اگر نیازمندی کمکت می کنیم

بسیار مشهور است که مردی شامی در اثر تلقینات و تبلیغات معاویه و همشهریان فریب خورده اش، وقتی وارد مدینه شد و چشمش به امام حسن مجتبی علیه السلام افتاد شروع به بدگویی و اظهار بی ادبی نمود امام علیه السلام با اینکه در شهر خود قدرت انتقام را داشت در عین حال با زبان نرم و ملایم فرمودند ای مرد شامی! معلوم است شما مسافر هستید شاید خسته باشید، و نیاز به استراحت داشته باشید، اگر می خواهید استراحت کنید محل خواب را برایت فراهم می کنیم و اگر نیاز مالی دارید، کمکتان می کنیم وقتی مرد شامی این محبت را از امام مشاهده نمود بی اختیار اعتراف کردند: «اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»، پروردگار آگاه است که رسالت و امامت را در چه جایگاهی قرار دهد؟

جود و کرم

جود و کرم در این خاندان، یک امر فطری و جبلی است زندگی این دودمان بر اصل جود و بخشش نهاده شده است آنچنان که در زندگی دیگر پیشوایان معصوم علیهم السلام گذشته است این بزرگان به مال و منال دنیوی، با آن نگرش نگاه می کنند که به وسیله ی آن، بتوانند خشنودی پروردگار را جلب کنند و این خشنودی به هر طریق و با هر نوع جود و بخششی که به دست آمده باشد، مقدار مال، و کم و کیف آن چندان مطرح نیست از اینرو در زندگی هر کدام از پیشوایان علیهم السلام بذل و بخشش فراوانی وارد شده است به عنوان نمونه آمده است که یک بار امام حسن علیه السلام کل مال و دارائی خود را با فقراء تقسیم می کرد و بار دیگر ده هزار درهم به فقیری که از خداوند متعال این مبلغ را درخواست داشت، عطا نمود ⁽²⁹⁾ بار دیگر موجودی نقدینگی منزل را که همان 50 درهم را تشکیل می داد به سائلی عطا می کند ⁽³⁰⁾

و دیگر بار پیر زنی در سفر، بزغاله ای را به امام حسن و حسین و عبد الله بن جعفر اهدا کرد و این پیرزن در سفری که به مدینه انجام می داد با امام حسن علیه السلام آشنائی می دهد آنگاه امام تعداد چندین رأس گوسفند (در برابر آن بره یا بزغاله ای که ایشان احسان کرده بود مجموع ثروت او همین بود) به او عطا می کند، سپس به سراغ عبد الله بن جعفر علیه السلام فرستاده می شود او نیز پس از اطلاع از عطایای حسنین علیهم السلام 100 نفر شتر به او عطا می کند امام پس از این همه عطایا و بخشش باز می فرماید ما هنوز یک دهم از عطا و بخشش پیرزن را انجام نداده ایم چون او تمام دارائی خانه و کاشانه اش را به ما تقدیم نمود. پیرزن پس از این عطایا خوشحال به سرزمین خود بازگشت. ⁽³¹⁾

او اغلب اوقات به این شعر تمثیل می جست:

یا اهل لذات دنیا، لا بقالها إن اغترارا بظلل زائل

احمق ای صاحبان لذات و عیش و نوش دنیا! بدانید که لذات آن بقاء و دوامی ندارد فریفته شدن به سایه زایل شونده، از حماقت و نادانی است.

امام حسن علیه السلام خود درباره جود و بخشش می فرماید: احسان و بخشش پیش از سوال از بزرگترین سیادت و آقایی می باشد و در مورد بخل و امساک می فرماید: بخل آنست که فرد پندارد آنچه را که انفاق می کند، تباه ساخته است، و آنچه را که نگه می دارد شرف و عزت است. ⁽³²⁾

از عبد الرحمن بن جبیر روایت شده است که به حسن بن علی علیه السلام عرض کردم مردم می گویند که شما طالب خلافت هستید؟ در پاسخ فرمودند: سران عرب در اختیارم بودند، آنان محاربه می نمودند با کسانی که من محاربه داشتم و مسالمت داشتند با کسانی که من مسالمت داشتم، همه آن ها را به خاطر رضا و خشنودی خدا و حفظ خون امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، رها ساختم. ⁽³³⁾

در موقع صلح با معاویه در محل نخيله جمله بس بلندی دارد - هنگامی که معاویه درخواست نمود که سخنانی در مورد این قرار داد ایراد فرماید - امام علیه السلام برخاستند پس از حمد و ثنای الهی این جمله را اداء نمودند: زیرک ترین زیرکان، صاحبان تقوی می باشند و احمق ترین احمقان، افراد فاجر و فاسق می باشند ⁽³⁴⁾، من در این مورد که با معاویه اختلاف داشتم اگر حق شخصی ام بود او اولی تر از من می باشد و اگر حق شخصی من بود پس به خاطر اصلاح حال امت و حفظ و نگهداری خونهای آنان، رها نمودم. ⁽³⁵⁾

اعترافات مخالفان

1. گفتار ابوبکر: عقبه بن حارث گفت: ابوبکر نماز را خواند سپس از مسجد خارج شد و امام حسن را دید که با کودکان بازی می کند او را گرفت و روی شانه خود قرار داده و گفت: پدرم فدای کسی باد! که شبیه پیامبر است. (36)

2. انس بن مالک: بخاری در صحیح خود در باب مناقب الحسن والحسین علیهما السلام، به سند خود از انس روایت کرده که گفت: هیچ کس شباهتش بیشتر از حسن بن علی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود. (37)

زبیر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن علیه السلام را می بوسید و او را به سینه خود می فشرد و می بوئید در خدمتش مردی از انصار بود که از عمل پیامبر تعجب کرد و گفت: من پسری دارم که به حد بلوغ رسیده است و من تاکنون او را نبوسیده ام. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این که خداوند رحمت و عاطفه را از دل تو برگرفته، من چه گناهی دارم؟. (38)

مساور مولی بن سعد بن بکر گفت: روزی که امام حسن مجتبی علیه السلام فوت کرد، ابوهریره را دیدم در مسجد ایستاده و در حالی که به شدت می گریست با صدای بلند فریاد می زدند که ای مردم! امروز محبوب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت.

زهیر بن اقرم گفت: حسن بن علی علیه السلام بعد از شهادت علی علیه السلام مشغول ایراد خطابه ای بود که مردی بلند قامت از قبیله ازد برخاست و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم این آقا را به دوش خود سوار کرده و می فرمایند: کسی که مرا دوست می دارد، باید حسن علیه السلام را دوست بدارد، این پیام را حاضر به غائب برساند. اگر دستور پیامبر نبود، من این حدیث را به شما نمی گفتم.

عایشه گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حسن علیه السلام را می گرفت و به سینه اش می چسباند سپس می فرمود: خدایا این پسر من است و من او را دوست می دارم و تو هم او را و کسانی را که او را دوست می دارد، دوست بدار.

ابن عباس گوید: من به هیچ چیز به غیر از این که در جوانی با پای پیاده به حج نرفتم افسوس نخوردم در حالی که حسن بن علی 25 بار با پای پیاده به حج رفت.

در وضعی که مرکبها در جلو او کشیده می شد و سه بار همه اموالش را بین خود و فقرا تقسیم کرد به طوری که یک لنگه را می داد و لنگه دیگر را نگه می داشت.

3. مروان بن حکم: جویریہ گفت: چون امام حسن علیه السلام فوت کرد مروان در تشییع جنازه او شرکت کرده و می گریست.

امام حسین علیه السلام فرمود: آیا برای او گریه می کنی مگر تو نبودی که او را پر از خون نمودی، و مدام جرعه های غیظ را به او خوراندی. مروان در حالیکه اشاره به کوه می کرد، گفت: من این کار را با کسی کردم که حلم و بردباری او، هموزن و معادل این کوه بود. (39)

4. ابن روزبهان اصفهانی علیه السلام: می گوید: بار خدایا صلوات و سلام بفرست بر امام دوم، صاحب آیاتی از قرآن که در فضیلت او نازل شده، کاشف اسرار حقائق و معانی، رباینده گوی سبقت در فضائل و کمالات. او است که پیامبر درباره او فرمود: او چه نیکو سوار شونده است.

کنیه آن حضرت ابو محمد است و از جمله القابش یکی سید است و یکی رضا به واسطه آن که کمال رضا و تواضع، او را حاصل بوده و دیگر سبط زیرا که آن حضرت سبط حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و یکی دیگر زکی به واسطه کمال پاکی و طهارتی که آن حضرت داشته است. آن حضرت به زهر شهید شد و در بقیع دفن گردید. «اللَّهُمَّ وَصِلْ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ سَيِّمِ الْإِمَامِ الْمُجْتَبِيِّ الْحَسَنِ الرَّضَا وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا». (40)

5. حافظ حسین کربلائی تبریزی (م 994 هـ): صاحب کتاب روضات الجنان درباره امام حسن مجتبی علیه السلام می نویسد: وی سبط اول رسول خداست و امام دوم از ائمه هدی است شبیه ترین خلق به سید انبیا بود. ولادت خجسته اش در مدینه طیبه در شب پانزدهم رمضان سنه ثلاث هجری رخ داده است.

در کتاب کشف المحجوب مذکور است که شیخ حسن بصری به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در مورد جبر و قدر چیزی نوشت و سؤالی از آن حضرت نمود که حق در این مسأله غامضه چیست؟ آن حضرت جواب او نوشت و آن سؤال و جواب این است:

سؤال: «بسم الله الرحمن الرحيم. السلام عليك يا ابن رسول الله، وقرّة عينه ورحمة الله و بركاته. اما بعد فانكم معاشر بنى هاشم كالفلک الجارية فى اللجج ومصايح الدجى واعلام الهدى والائمة القادة الذين من تابعهم نجى، كسفينة نوح المشحونة التى يؤل اليها المؤمنون وينجو فيها المتمسكون. فما قولك يا ابن رسول الله عند حيرتنا فى القدر واختلافنا فى الاستطاعة علمنا بما تأكد رأيك فانكم ذرية بعضها من بعض، به علم الله علمتم وهو الشاهد عليكم واتم شهداء الله على الناس.»

جواب مشحون به صواب آن حضرت: «بسم الله الرحمن الرحيم، امام بعد: «فقد انتهى الى كتابك عند حيرتك وحيرة من زعمت من امتنا. والذي عليه رأي ان من لم يؤمن بالقدر خيره وشره فقد كفر، و من حمل المعاصى على الله فقد فجر، ان الله لا يطاع ياكراه ولا يعصى بغلبة ولا يهمل العباد من الملكة، لكنه المالك لما ملكهم، والقادر على ما عليه قدرتهم.»

سلام و درود بر تو باد ای فرزند رسول خدا و ای نور چشم آن بزرگوار رحمت و برکات خدا شامل حال شما باد! شما گروه بنی هاشم همانند کشتی ها در دریاها و اقیانوس ها هستید شما چراغهای روشنگر در تاریکی ها و ظلمات می باشید شما پرچم های هدایت و پیشوایان راستین پیروان هستید افرادی که از شما پیروی نماید نجات یافته اند همانند کشتی نوح که مؤمنان به آن پناه می برند و چنگ زندگان به آن نجات می یابند چه می فرمائید در مورد قدر که ما در حیرت به سر می بریم و ما در مورد توان بشر و حدود آن اختلاف داریم؟

امام علیه السلام در پاسخ کوتاهی جان کلام را فرمودند: نامه ی شما به من رسید تحیر شما را دریافتم رأی من آنست هر کس که به اصل قضاء و قدر خواه خیر باشد یا شر ایمان نداشته باشد کفر ورزیده است کسی که صدور تمام معاصی را به خدا نسبت فاجر و فاسق گردیده است.

خداوند با اکراه و اجبار مورد اطاعت قرار نمی گیرد (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) و با غلبه و پیروزی او مورد عصیان واقع نمی گردد او بندگان را مهمل و به خودشان و انداشته است او مالک تمام مملوکات بندگان می باشد او توانا است بر تمام آنچه آنان توان و قدرت دارند.

6. آیه الله کاشف الغطاء گوید: آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء مرد علم و عمل صاحب الفردوس الاعلی و شخصیتی که در عرصه های مختلف علمی و اجتماعی حضور مؤثر داشته است و در کنفرانس فلسطینی آن روز، پیشوا و امام جماعت تمام گروه های مختلف شیعه و سنی گردید در مقدمه کتاب حیاة الامام الحسن علیه السلام تألیف شیخ باقر قرشی گوید: الامام السبط ابومحمد الزکی، نخستین سبط از اسباط یازده گانه از نسل محمد صلی الله علیه و آله و سلم سید انبیاء و نسل علی سید بشر نخستین فردی است که نور نبوت و امامت، هر دو در او گرد آمده است پس او مجمع نورین و یکی از نیرین و ملتقای بحرین مرج البحرین يلتقیان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان می باشد.

علی علیه السلام بحر نور امامت و فاطمه بحر نور نبوت و کرامت، از این دو دریای پرگهر لؤلؤ اخضر و کبود خارج می گردد لؤلؤ کبودی که کبودی او هم رنگ سم آسمان و مرجان قرمزی که رنگ او با رنگ خونهای جاری در زمین می باشد.

حسن مجتبی نخستین پیشوای امین از صلب سید اوصیاء، فردی است که حق را اظهار و باطل را نابود و خون مردم را با صلح خود تضمین و تأمین نمود. اگر در حرکت صلح آمیز او بنگریم شرایط و ظروف آن را در نظر بگیریم خواهیم دید او با دشمن خود با سلم و محاربه نمود و پیروزی را با صلح و ترک جنگ به دست آورد و آتش جنگ را خاموش ساخت عار شنای آن را ظاهر ساخت و مصلحت همان بود که جز با صلاح جنگ نکند نه با سلاح، با اعمال و کارهای صلح آمیز دشمن را ذبح کند نه با قتال و نبال، آنچنان که حرکت و نهضت برادرش حسین علیه السلام بر طاغوت زمان خود همان بود که با او مقاتله، و محاربه نماید خود و اصحاب خود را به کشتن دهد و اهل و عیال و امانت های رسالت را به اسارت بکشاند و همین امر در عالم سیاست و قوانین غلبه وکی است با قطع نظر از اوامر الهی و مشیت ازلی همان بود که صورت پذیرفته است واجب متعین در شرایط امام حسن علیه السلام و

موقعیتی که قرار داشت جز صلح با فرعون زمان چیز دیگری نبود حقیقتی که وجود دارد آن است اگر صلح امام حسن علیه السلام و شهادت امام حسین علیه السلام نبود برای اسلام، اسم و رسمی باقی نمی ماند و تمام تلاش ها و کوشش های مقام شامخ رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه از خیر، برکت هدایت و رحمت آورده بود تباه می گردید چون ابوسفیان و بخل او معاویه و نسل او یزید تمام سعی و کوششان متمرکز بود که اسلام را به آن دوران جاهلیت برگردانند و همان عبادت لات، عزی وجیت را مرسوم سازند. شاید اشاره به همین جایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

حسن و حسین امام هستند خواه قیام ورزند یا قعود نمایند. شاید قصد دارد فرمود باشند حسن امام است در قعود خود، و حسین هم امام است در قیام و نهضت خود.⁽⁴¹⁾

کریم اهل بیت علیهم السلام

سخاوت و گشوده بودن دست انسان یکی از علائم و نشانه های ایمان و باور قلبی افراد می باشد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: دو خوی نیک است که خداوند آن دو را دوست می دارد: حسن خلق و سخاوت و در جای دیگری می فرماید: سخاوت از نشانه های ایمان است.

سخاوت از پاکی قلب و از فضایل نفسانی سرچشمه می گیرد و مشعر آنست که در قلب انسان رأفت و رحمت نهفته است و طبعاً این خوی نیک وقتی فضیلت شمرده می شود که بذل و بخشش از روی نیکخواهی و علاقه به خیر و خوشی باشد نه به انگیزه ً ریا و ثناگوئی و شنواندن به دیگری بوده باشد.

سخاوت حقیقی آنست که انسان خیر و نیکی را به انگیزه ً نیکی و احسان را به داعی احسان و نیکی انجام داده باشد این صفت نیک با بهترین صورت و زیباترین جلوه آن در وجود مبارک امام حسن مجتبی علیه السلام متجلی بود آن بزرگوار به مال و منال ارزش و قیمتی قائل نبود مگر آنکه گرسنگی گرسنه ای یا نیاز نیازمندی یا عقب افتادگی دین مدیونی را بر طرف سازد.

سخاء و بذل و بخشش، جوهره ای از جواهر وجود آن بزرگوار و رکنی از ارکان حیات او شمرده می شد وقتی به آن حضرت عرض شد به چه جهت سائلی را در نمی کنی؟ پاسخ داد: چون من خودم سائل درگاه خداوند فیاض هستم خجالت می کشم که خودم سائل باشم و از خداوند بطلبم که حاجت مرا روا سازد در عین سوال کننده ای را رد کنم خداوند متعال مرا عادت داده است که نعمتهای خود را به من سرازیر نماید و من نیاز سائلی را بر طرف نسازم نگران آن هستیم اگر من احسان را قطع کنم او نیز احسانش را قطع نماید.

و در این زمینه انشاء فرمودند:

إذا ما اقانی مسائل، قلت مرحباً به من فضله علی معجل و من فضله
فضل علی کلنا فاضل و افضل ایام الفتی حین یسأل⁽⁴²⁾

و در جای دیگر می فرماید:

إِنَّ السَّخَاءَ عَلَى الْعِبَادِ فَرِيضَةٌ لِّلَّهِ يُقْرَأُ فِي كِتَابٍ مُّحْكَمٍ
وَعَدَ الْعِبَادَ الْأَسْخِيَاءَ جِنَانَهُ وَأَعَدَّ لِلْبُخْلَاءِ نَارَ جَهَنَّمَ
إِنَّ السَّخَاءَ عَلَى الْعِبَادِ فَرِيضَةٌ لِّلَّهِ يُقْرَأُ فِي كِتَابٍ مُّحْكَمٍ
وَعَدَ الْعِبَادَ الْأَسْخِيَاءَ جِنَانَهُ وَأَعَدَّ لِلْبُخْلَاءِ نَارَ جَهَنَّمَ

سخاوت بر بندگان خدا فریضه است که در کتاب خدا خوانده می شود. خداوند به بندگان سخی وعده بهشت داده است آنچنان که بر بخیلان آتش جهنم را کسی که دستش در احسان به خواستگاران نمی گردد او در واقع مسلمان نیست.

بر اساس این روحیه بذل و بخشش فقراء و نیازمندان به سراغش می رفتند او نیز با احسان و بذل و بخشش خود آنان را کامیاب می کرد در تاریخ زندگی او موارد بسیاری قید شده است و ما به عنوان نمونه چند مورد را ذکر می کنیم:

1. اعرابی به عنوان سوال وارد محضرش گردید امام دستور دادند آنچه در پس انداز و خزانه وجود دارد به او بدهند در آن ده هزار درهم وجود داشت اعرابی گفت: یابن رسول الله شما اجازه ندادید من حاجت خود را ابراز کنم و مدح خود را بازگو نمایم اما تمثل به شعری فرمودند: ما دوست نداریم آبروی فردی در سوال و درخواست ریخته شود. (43)

2. از غلامی عبور می نمودند که غذا می خورد و در برابر او سگی قرار گرفته بود هر چه می خورد به آن حیوان زبان بسته هم می داد امام عليه السلام پرسید چرا این کار را انجام می دهی؟ عرض کرد: من خجالت می کشم خودم چیزی بخورم ولی آن حیوان زبان بسته را محروم سازم. امام عليه السلام احساس کردند در او یکی از بهترین خصلتهای انسانی وجود دارد پس علاقه پیدا کرد که در مقابل احسان و نیکی او خدمتی در حق او انجام دهد از اینرو به سراغ مولی و مالک او رفت او را خرید و خانه ای را هم که در آن زندگی می کرد از دو بازستاند و در ملکیت او قرار داد. (44)

3. روزی از برخی از کوچه های مدینه عبور می کرد صدایی را شنید که از خداوند متعال درخواست ده هزار درهم می نمود، امام علیه السلام به منزلش رفت و فوراً مبلغ درخواستی او را به وی فرستاد. ⁽⁴⁵⁾

4. او بارها می فرمود «الکثیر عند الله قليل» پرداخت هر چه بیشتر در راه خدا باز هم کم و ناچیز است عطاء پرداخت در راه خدا نیازمند پاداش و تشکر افراد نیست. ⁽⁴⁶⁾

5. داستان عبور ایشان و برادرش امام حسین علیه السلام و عموزاده اش عبد الله بن جعفر از پیرزن و گرسنگی مفروطی دچار شدند به چادر پیرزن پناه بردند او تنها گوسفند خود را در مقدم مهمان گرامی ذبح کرد و آنان را سیر و سیراب ساخت در بازگشت از سفر حج وقتی آن پیرزن به مدینه آمد. امام علیه السلام پول و گوسفندان متعدد و هم چنین امام حسن تعداد گوسفند و پول و عبد الله بن جعفر چندین گوسفند همراه را به او پرداخت نمودند به حدی که به صورت یک ثروتمند و بی نیاز به چادر خود برگشت به حدی که وضعیت او مورد حسد و غبطه هم چادری های خویش قرار داشت. و همگی این احسان و تشکر امام را می ستودند. ⁽⁴⁷⁾

6. خانه ای از انصار به قیمت 400/000 درهم خریداری نمودند به اطلاع امام علیه السلام رسید که فروشندگان نیاز شدید به پول آن دارند و فروش خانه از آن نظر بوده است که از ذلت سوال از مردم نجات پیدا کنند.

امام علیه السلام خانه را همراه وجه آن به صاحبانشان برگرداند و به این ترتیب شرف و جوانمردی آنان را تأمین نمود البته این نوع کرامت و سخاء یکی از بهترین و والاترین مراتب جود و بخشش می باشد. ⁽⁴⁸⁾

7. کنیزی، دسته گلی تقدیم محضر امام علیه السلام نمود، امام علیه السلام فرمودند: تو در راه خدا آزاد هستی انس او را در این سخاوت بی نظیر ملامت نمود امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: خداوند متعال ما را این چنین تأدیب نموده است جایی که می فرماید: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا» ⁽⁴⁹⁾ هنگامی

مورد تحیت قرار گرفتید پس با بهتر از آن تحیت انجام دهید، تحیت بهتر از تحیت او همان آزاد و رها ساختن او بود. (50)

8. فردی به محضر امام علیه السلام آمد و اظهار نیاز نمود امام علیه السلام فرمودند: سوال جز در چند مورد روا نیست، قرض سنگین، فقر شدید، دیه یا غرامت ذمه. سوال کننده گفت: جهت یکی از آن سه مورد آمده ام.

امام علیه السلام فرمودند 100 دینار به او پرداخت کردند این شخص به سراغ امام حسین علیه السلام هم رفت او نیز 99 دینار به او پرداخت نمود (و نخواست در برابر برادرش قرار گیرد) او به سراغ عبد الله بن جعفر هم رفت او هفت دینار داد آن مرد داستان بخشش حسنین را بازگو نمود عبد الله پاسخ داد وای بر تو آیا مرا در برابر آنان قرار می دهی؟

آیا نمی دانی آنان مرکز و معدن علم و دانش و مال هستند؟ البته تاریخ نویسان موارد فراوانی از جود و بخشش و کرم این کریم اهل بیت علیهم السلام را آورده اند که ما محض اختصار به موارد فوق بسنده نمودیم طالبان تفصیل می توانند به حیاة الامام الحسن علیه السلام، قریشی ج 2 / عیون الأخبار الرضا ابن قتیبه ج 3، ص 140 به بعد / نور الأبصار، شبلیجی ص 111 / خصال صدوق صفحات 130 مراجعه فرمایند.

رباعی:

نیک و بد خلق پیشت ار یکسانست دانم که تو را بهره ای از عرفانست
از مدح و مذمت کسان فارغ باش کین شیوه هزار درد را درمانست
صاحب روضات الجنان می افزاید: روایت است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری که گروهی از مردم به نزد امام حسن علیه السلام آمدند و گفتند که: ما از تو استدعای بعضی از خوارق عادات و کرامات را داریم چون از پدرت مشاهده کرده ایم از تو نیز می خواهیم که ببینیم. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: شما بدان ایمان دارید؟

گفتند: بلی همه ایمان داریم که تو حجت خدائی همچنان که پدرت پیشوا و حجت خدا بود. امام فرمود: شما پدرم را می شناسید؟ گفتند: آری. ما به صحبت وی بسیار مشرف گشته ایم. حضرت امام حسن علیه السلام آنجا نشسته بود پرده ای که بر در خانه دیگر زده بودند، گوشه آن را برگرفت و گفت: بنگرید، آن جماعت چون نگریستند، حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را دیدند و گفتند: والله هذا امیر المؤمنین پس همه گفتند: گواهی می دهیم که تو فرزند رسول خدائی و بر خلق پدرت، حجت حقی. ⁽⁵¹⁾

البته کرامات و خرق عادات پیشوایان خیلی بیشتر از آنست که در عقول و افکار ناقص ما به گنجد از این رو از نقل و بازگوئی آنها خودداری می کنیم.

بخش سوم: امام حسن مجتبی علیه السلام در پیشگاه قرآن

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام و ارشادهای تفسیری او

گرچه کتاب تفسیری مستقلی از آن بزرگوار در دست نداریم چون تألیف و تدوین به این صورت معمولی از قرن دوم به بعد رواج داشته است، ولی کلمات تفسیری این بزرگوار را می توان از لابلای کتب احادیث، فقه، تاریخ، تراجم، تفسیر و سیره بدست آورد، آنچه هم اکنون از این بزرگوار در دست داریم بسیار معدود و ناچیز و خیلی کمتر از آن مطالب و سخنانی است که از او فوت شده است، ولی از باب المیسور لایسقط بالمعسور به چند مورد اشاره می نمائیم:

1. در توصیف و شأن قرآن:

قال الحسن عليه السلام: «إِنَّ الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَابِيحُ النُّورِ، وَشِفَاءُ الصُّدُورِ، فَيَجِلُّ جَالٌ بَصَرُهُ، وَلَيَلْجَمُ الصِّقَّةَ قَلْبِهِ، فَإِنَّ التَّفَكِيرَ حَيَاةُ الْقَلْبِ الْبَصِيرِ، كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَنِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ.»⁽⁵²⁾

« ما بَقِيَ فِي الدُّنْيَا بَقِيَّةً غَيْرَ هَذَا الْقُرْآنِ فَاتَّخِذُوهُ إِمَامًا يَدُلُّكُمْ عَلَى هُدَاكُمْ، وَإِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَحْفَظْهُ وَأَبْعَدَهُمْ مِنْهُ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَإِنْ كَانَ يَقْرَأُهُ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَائِدًا وَسَائِقًا يَقُودُ قَوْمًا إِلَى الْجَنَّةِ أَحْلُوا حَلَالَهُ وَحَرَّمُوا حَرَامَهُ وَآمَنُوا بِمُتَشَابِهِهِ وَبَسُوقَ قَوْمًا إِلَى النَّارِ ضَيَعُوا حُدُودَهُ وَأَحْكَامَهُ وَاسْتَحَلُّوا مُحَارِمَهُ»⁽⁵³⁾

این قرآن است که در آن چراغ های نور و شفای امراض دلها نهفته است هر جویاگری می تواند از آن بهره گیرد و دل خود را با توصیف آن ملجم سازد تفکر و اندیشه در قرآن مایه حیات قلب نورانی است.

آنچنان در تاریکی ها با نور می توان گام برداشت. در دنیا جز این قرآن چیزی بقاء و جاودانگی ندارد پس آن را امام و پیشوای خود قرار دهید که شما را به هدایت، رهنمون گردد، سزاوارترین مردم به قرآن آن کس است که عامل آن باشد هر چند حافظ قرآن نبوده باشد و دورترین آنان، فردی است که عامل آن نباشد هر چند قاری و خواننده آن باشد، این قرآن در روز قیامت به عنوان راهبر و قائد، تجلی پیدا می کند.

جمعی را که حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمرده اند و به متشابه آن ایمان آورده اند را به بهشت سوق می دهد، و جمعی را که حدود آن را ضایع ساخته اند و محارم آن را حلال شمرده اند، به آتش سوق می دهد.

2. تفسیر به رأی:

و در حدیث دیگری در مورد تفسیر به رأی قرآن می فرماید: «من قال فی القرآن برأیه فأصاب فقد أخطأ»⁽⁵⁴⁾ هر کس که با رأی و هوای نفس خود چیزی در مورد قرآن بگوید اگر به صواب هم رسیده باشد، راه خطا پیموده است.

3. تفسیر و شرح ادب پیامبر اسلام ﷺ:

قال الحسن رضی اللہ عنہ: «إن الله ادب نبيه فاحسن الأدب، فقال: خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین فلما وعى الذی امره قال تعالی: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) فَقَالَ جِبْرِئِيلُ رضی اللہ عنہ وَمَا الْعَفْوُ قَالَ أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ وَتُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَتَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ).» (55)

خداوند متعال پیامبر خود را تأدیب نمود و بهترین ادب را انجام داد که فرمود: عفو و گذشت را پیشه کن و به نیکی و خوبی، امر کن و از نادانان اعراض نما.

هنگامی که به دستورهای فوق عمل نمود خداوند در آیه دیگر او را این چنین توصیف نمود که هر آنچه را پیامبر آورده است فرا بگیرد و از هر آنچه نهی کرده است، خودداری نمائید پیامبر اسلام از جبرئیل پرسید که مقصود از عفو چیست؟

گفت: هدف از عفو آن است: کسی که با تو قطع کرده است، تو وصلت و ارتباط ایجاد نمائی و کسی که با تو قطع احسان و نیکی کرده است به او عطا و بخشش نمائی و آن کس که به تو ظلم کرده است مورد عفو قرار دهی.... هنگامی که پیامبر اسلام در زندگی خود، این شیوه ها را به کار بست و در حق او از سوی پروردگار این شرف جاودانی نازل شد: انک لعلی خلق عظیم ای پیامبر ما! تو دارای اخلاق و روشهای بس بزرگی هستی (56).

4. ابرار و نیکوکاران:

امام علیه السلام در تفسیر کلمه ابرار فرمودند: هر آنچه در کتاب خدا کلمه ابرار آمده است مقصود از آن: علی بن ابیطالب، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام می باشد چون ما نیکوکاران از حیث پدران و مادران از ابرار بوده و همیشه دلهای ما سرشار از طاعت و نیکوکاریها است و از دنیا و محبت آن، تبری و بیزاری جسته ایم و در تمام فرمانها و دستورات از خداوند اطاعت نموده ایم، به یکتائی او ایمان آورده ایم و رسول و فرستاده او را تصدیق نموده ایم.

5. در جمع سوگواران:

امام حسن علیه السلام به هنگام رحلت پدر گرامی خود، در جمع سوگواران چنین ایراد خطبه فرمودند: در این شب فردی از دنیا رخت بر بست که پیشینیان از نظر عمل بر او پیشی نگرفتند و متأخرین از نظر عمل به او نخواهد رسید او همراه پیامبر اسلام مجاهده می نمود. پس با نفس جهادگر او را نگه می داشت، پیامبر خدا با پرچم خود او را روانه می ساخت، پس جبرائیل از سمت راست، و میکائیل از سمت چپ او را حفظ می کردند تا آنکه پیروزی را نصیب مسلمین می ساخت.

به خدا قسم! در این شبی که فرود آمدن قرآن، در آن انجام پذیرفته است و عیسی بن مریم در آن عروج داده شده است و یوشع بن نون وصی موسی در آن فوت نموده است شخصیتی از دنیا رفته است که از درهم و دینار و طلا و نقره جز 700 درهم از خود باقی نگذاشته است، هفتصد درهمی که از خیرات و عطایای او به قصد تأمین خدمتگزار منزل، کنار گذاشته بود.

هر کس که مرا می شناسد شناخته است و هر آن کس که مرا نشناخته است، پس خودم را معرفی می نمایم، من حسن بن علی فرزند پیامبر و فرزند وصی پیامبر خدا هستم. ما از اهل بیت رسالتیم که جبرئیل در منزل ما فرود می آمد و بالا می رفت. ما از خاندانی هستیم که خداوند رجس و ناپاکی را از آن خاندان بیرون برده است.

ما از خاندانی هستیم که خداوند مودت و دوستی آنان را بر هر مسلمانی فرض و واجب ساخته است. خداوند متعال به پیامبر خود فرموده است: من در برابر زحمات رسالت، هیچ اجر و پاداشی جز مودت خویشاوندان مسئلت نمی دارم و باز فرمود: کسی که حسنه ای را کسب نماید بر او می افزائیم و دریافت حسنه، عبارت از مودت و دوستی ما اهل بیت رسالت می باشد.

6. تهجد و متهجدان:

محمود زمخسری در تفسیر آیه شریفه: (تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ) از امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام نقل می کند: وهم المتهجدون آنان شب زنده داران و متهجدان هستند و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تفسیرش آمده است: قیام العبد من الليل بلند شدن بنده در دل شب است و از حسن عَلَيْهِ السَّلَام، (رضی الله عنه) نقل کرده است: «انه التهجد وهم المتهجدون». تتجافی عبارت از تهجد و برپا شدن می باشد، و متهجدان همان شب زنده داران هستند. ⁽⁵⁷⁾

7. صاحبان عقول و اندیشه ها:

قال الحسن عليه السلام: «إذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من أهلها قيل يا بن رسول الله! ومن أهلها؟ قال الذين قص الله في كتابه ذكرهم، فقال: إنما يتذكر أولوالألباب. قال هم أولوالعقول.»⁽⁵⁸⁾

امام عليه السلام فرمود: هنگامی که خواستید چیزی را از شخصی درخواست نمائید پس از اهل آن سوال کنید. عرض شد ای فرزند رسول خدا صلى الله عليه وآله اهل آن کیانند؟ فرمودند: کسانی هستند که خداوند آنان را در قرآن خود نام برده و متذکر گشته است که آنان افرادی هستند که به هنگام تذکر خدا توجه پیدا می کنند و آنان صاحبان عقول و اندیشه ها هستند.

8. شاهد و مشهود کیانند؟

«سئل الامام الحسن عليه السلام في الشاهد والمشهود فقال: اما الشاهد فمحمد صلى الله عليه وآله وسلم واما المشهود فيوم القيامة، اما سمعته يقول: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا) وقال تعالى: (ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ)». ⁽⁵⁹⁾

از امام حسن مجتبی علیه السلام در مورد تفسیر شاهد و مشهود در قرآن سوال شد و پاسخ فرمودند: شاهد عبارت از محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر اسلام است اما مشهود عبارت از روز رستاخیز و قیامت می باشد جائی که قرآن درباره شاهد می فرماید:

ای پیامبر ما تو را شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم و در آیه دیگر در مورد مشهود می فرماید: این روز قیامت، همان روزی است که مردم در آن روز، گردآوری شده اند و همان روز مشهود می باشد.

9. بهترین و زیباترین لباسها:

«كان الحسن بن علي عليه السلام ، كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ لَيْسَ أَجْوَدَ ثِيَابِهِ فَقِيلَ: لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لِمَ تَلْبَسُ أَجْوَدَ ثِيَابِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَأَتَجَمَّلُ لِرَبِّي وَهُوَ يَقُولُ: (خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ)». ⁽⁶⁰⁾

امام حسن بن علی عليه السلام هنگامی که به نماز برمی خاست بهترین لباسهای خود را می پوشید در مورد فلسفه و انگیزه این عمل پرسیدند در پاسخ فرمودند: خداوند زیبا و جمیل است پس برای خدا، خودم را زیبا می سازم سپس آیه شریفه را تلاوت نمود که ترجمه اش آنست: ای فرزندان آدم، خود را به هنگام عبادت و سجده بیارائید. ⁽⁶¹⁾

10. حسنه ی دنیا و آخرت:

فی تفسیر قوله تعالى: (آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً) قال: هي العلم والعبادة في الدنيا، والجنة في الآخرة. امام عليه السلام در تفسیر آیه فوق فرمودند: منظور از حسنه دنیا، علم و عبادت، و مقصود از حسنه آخرت بهشت و جنت می باشد.

11. احسان و تحیت بهتر:

امام کنیزی داشت که دسته گلی به حضور او تقدیم نمود امام در مقابل این عمل فرمودند: تو در راه خدا آزاد هستی، در مورد این واکنش از او پرسیدند امام در پاسخ فرمودند: خداوند ما را چنین تأدیب نموده است و فرموده است: هنگامی که مورد تحیت قرار گرفتید پس با بهترین صورت آن را پاسخ دهید. بهترین پاسخ عمل او، آزاد ساختن او بود.

12. تفسیر عملی امام علیه السلام:

در پایان این بخش حدیثی نقل می شود که جنبه ظاهری قرآنی ندارد ولی تفسیر عملی روشنی از مفاهیم و حقایق عالیه قرآن مجید را دارد و نشانگر کمال عمل و تقید آن معصوم بزرگوار به رهنمودها و اهداف قرآن کریم است.

که عین حدیث از کتاب مستدرک الوسائل آورده می شود تا یادآور بخشی از حقوق فراموش شده این امام مظلوم نسبت به مسلمین و دوستداران خویش باشد.

احمد بن فهد در کتاب *عدة الداعی* از ابن عباس روایت نموده است که همراه حسن بن علی در مسجد الحرام بودم او معتکف بود و در حال انجام طواف بود (در اعتکاف روز دوم و سوم جز برای امور ضروری نمی توان اعتکاف را به هم زد و از مسجد خارج شد) که فردی از شیعیان و دوستداران به او رسید و عرض کرد من به فلان شخص بدهکاری دارم اگر امکان پرداخت آن از سوی جناب عالی میسر بود بسیار بجا بود.

امام علیه السلام در پاسخ فرمودند قسم به صاحب این بنا پیش من چیزی باقی نمانده است که توان پرداخت داشته باشم آن شخص عرض کرد پس اگر بتوانید از او مهلت به من بگیرید بسیار مناسب خواهد بود چون او مرا تهدید به حبس و زندان می نماید. ابن عباس گوید:

او فوراً طواف خود را قطع کرد و همراه او راه افتاد به او عرض کردم آیا فراموش کرده ای که معتکف هستی؟ (و معتکف نمی تواند محل اعتکاف را ترک کند) امام فرمود علیه السلام: نه، ولی از پدرم شنیده ام که می گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که می فرمود: اگر کسی نیازی از نیازهای برادر ایمانی خود را بر طرف سازد همانند آنست که هزار سال به عبادت خدا پرداخته است در حالی که روزها روزه دار، و شبها، شب زنده دار و روی پای خود به عبادت ایستاده باشد. (62)

این حدیث شریف بی نیاز از شرح و تفسیر است دقیقاً مسئولیت و تعهد اسلامی و ایمانی بندگان خدا را در برابر همدیگر نشان می دهد و جهان اسلام و ایمان را، اجزاء مرتبط و پیوسته به همدیگر معرفی می نماید که از رنج و ناراحتی دیگران، رنجور و ناراحت و متأثر هستند به حدی که انسان

یک عمل مستحبی یا واجبی را می تواند در راه انجام آن ترک، یا به تأخیر افکند. سعدی شیرازی با الهام از این نوع تعالیم عالیّه گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت، نهند آدمی

بخش چهارم: زندگی سیاسی امام علیه السلام و پاسخ از شبهه

زندگی سیاسی امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

زندگی سیاسی و اجتماعی امام حسن مجتبیٰ علیه السلام یکی از داغ ترین و حساس ترین موضوعات حیات آن بزرگوار شمرده می شود دوستان و مخالفان هر کدام تجزیه و تحلیل‌های متفاوتی از این محور حیات امام علیه السلام به عمل آورده اند و برخی از دوستان همانند آل یاسین و سید باقر قرشی دیگران کتاب مستقلی در این باره پرداخته اند.

و عمدتاً دو شبهه در این بخش در زندگی آن بزرگوار وجود دارد: اولی اینکه امام حسن مجتبیٰ علیه السلام با آنهمه سوابق محکم معنوی و پشتوانه الهی، چرا با معاویه کنار آمد؟ و چرا تن به صلح داد؟ دومی نیز که بی ارتباط با زندگی سیاسی امام نیست اینکه امام حسن علیه السلام چرا همسران متعددی برمی‌گزید؟

ما در این بخش تلاش می‌کنیم تا پاسخ هر دو مورد را با توجه به مستندات تاریخی و تحلیل‌های سیاسی آورده باشیم و این پاسخ‌ها پس از مقدمات کوتاهی خواهد بود که اکنون متعرض آن مقدمات هستیم:

پاسخ شبهه اول: صلح امام حسن علیه السلام

ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه می نگارد: روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان سال چهلیم هجری، صبح همان روزی که جسد مطهر امیر المؤمنین علیه السلام به خاک سپرده شد، امام مجتبی علیه السلام در جمع مردم کوفه حضور یافت و خطبه ای خواند و ضمن آن فرمود: ⁽⁶³⁾

«لَقَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَمْ يَسْبِقْهُ الْأَوْلُونَ بِعَمَلٍ وَلَا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ... دیشب، مردی از میان ما رفت که از میان گذشتگان تاریخ، کسی بر او سبقت نجست و در آینده نیز، کسی همتا و همسنگ وی نخواهد بود.»

(خطبه ای که در بخش تفسیر گذشت) پس از آن، امام به تمشیت امور سیاسی - اجتماعی و نظامی پرداخت: کارگزاران را به کار گمارد، به امیران مأموریت لازم داد و لشکر را مرتب و مجهز نمود و حقوق حقوق بگیران را تقسیم کرد. ⁽⁶⁴⁾

هنگامی که خبر شهادت علی علیه السلام، و روی کار آمدن امام مجتبی علیه السلام به معاویه گزارش شد دو تن از جاسوسان خود را جهت خرابکاری و آگاهی از امور کوفه و اوضاع شخص امام علیه السلام، به سوی کوفه و بصره، گسیل داشت که هر دو توسط امام مجتبی علیه السلام شناسائی، و به قتل رسیدند.

امام نامه ای به معاویه نوشت و به او اخطار نمود: «اما بعد فانك دست الرجل، وارصدت العيون، كانك تحب اللقاء، ولوترى العافية وما اوشك في ذلك فتوقعه انشاء الله تعالى.» ⁽⁶⁵⁾

تو جاسوسانی فرستادی همانند آنست که تو برخورد و ملاقات را دوست داری و چه نزدیک است پس منتظر آن باش. انشاء الله انتظار عمومی انتظار عموم مردم بیعت کننده با امام مجتبی علیه السلام آن بود که حساب معاویه را یکسره کند و این مسأله را عبد الله بن عباس پس از گذشت حدود دو ماه از خلافت امام مجتبی علیه السلام طی نامه ای به آن حضرت گوشزد کرد.

او در این نامه نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، این نامه ای است که عبد الله بن عباس به امیر المؤمنین حسن بن علی علیه السلام می نویسد اما بعد: ای پسر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! بدان که مسلمانان با تو

بیعت کردند و به اطاعت تو راضی گشتند، لکن در این مورد که شما حق خویش را طلب نمی کنید بر تو انکارها دارند. ⁽⁶⁶⁾ بلاذری می نویسد پس از گذشت پنجاه روز از خلافت امام، این نامه نگارش یافت. ⁽⁶⁷⁾

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ طبق صلاحدید خویش نامه ای به معاویه نوشت که در صدر نامه آمده بود: بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله أمير المؤمنين حسن بن علي إلى معاوية بن صخر اما بعد (... در این نامه امام به سه نکته اشاره کرده بودند):

1. خدا از طریق دین جد ما، به انسان ها عزت و آبرو بخشید.
2. پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کشمکش بالا گرفت که خلیفه چه کسی باشد؟ و به گفته رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عطف توجه کردند که خلیفه باید از قریش باشد لکن قریش از جاده انصاف بیرون رفته و حق ما را نادیده گرفتند و ما به خاطر حفظ مصالح امت اسلامی، شکیبائی را پیشه ی خود ساخته ایم.

3. الآن همه به ما روی آورده اند جز تو (و افراد تحت نفوذ تو) تو که سابقه ای در اسلام نداشته و گذشته خوبی هم نداری تعجب می کنم که چرا با ما منازعه می کنی؟
در حالی که امروز، خلافت و امامت از حیث میراث و نیز از حیث اهلیت و لیاقت، از آن من است چون امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هنگام ارتحال، مرا به عنوان خلیفه، برگزید. ای معاویه! از خدا بترس و دست از خودسری بردار! ⁽⁶⁸⁾

آنگاه که نامه امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ به معاویه رسید در پاسخ چند نکته را متذکر شد، از جمله:
1. از نزاع امت، پس از پیامبر سخن به میان آوردی، گرچه از شخص خاصی، شکایت سر ندادی لکن سخن تو تعریضی است به بزرگانی چون: صدیق، فاروق، ابو عبیده، طلحه، زبیر، و...
2. من می دانم که تو نمی توانی امور خلافت را اداره کنی. ⁽⁶⁹⁾

معاویه پس از ارسال پاسخ نامه امام، ضحاک بن قیس را مسئول جمع آوری سپاه کرد در اندک مدتی هزاران نفر را فراهم آورد و به سوی عراق به حرکت درآورد و تا پل منبج پیش تاخت. ⁽⁷⁰⁾

آنگاه که این خبر به امام رسید آن حضرت نیز حجر بن عدی را مأمور تجهیز سپاه نمود او جمعیت کثیری را تجهیز کرد و به بسیج لشکر دست زد و 40 هزار نفر را مجهز کرد امام علیه السلام مغیره بن نوفل بن حارث را به جای خود در کوفه نصب کرده و خود همراه لشکر، به حرکت درآمد.

متأسفانه سپاه همراه امام مجتبی علیه السلام، یک دست نبودند، زیرا: گروهی از شیعیان او و پدرش بودند و گروهی نیز از خوارج بودند کسانی که قتل معاویه را خواستار بودند، ولی قلبا خود امام علیه السلام را نیز قبول نداشتند، گروهی نیز طمع ورزان غنیمت طلب، و گروهی نیز صرفا به خاطر تبعیت از رؤسای قبایل خود به میدان تاخته بودند و دارای هدف و انگیزه ای نبودند. امام علیه السلام فرمان حرکت سپاه را صادر کرد و خود شخصا در ساباط القنطرة به آنان پیوست. ⁽⁷¹⁾

امام، قیس بن سعد بن عباده را با دوازده هزار سوار به پیش فرستاد و خود با دیگر افراد سپاه به ساباط مدائن بار اندازی کرد و دردوزد. ⁽⁷²⁾

بعضی از مورخان، مسأله حمله به امام و زخم‌دار شدن آن حضرت را در ساباط بدون ذکر انگیزه و عامل آن، نوشته اند ولی حقیقت پنهان، این است که معاویه که در حال تهاجم به سوی امام علیه السلام بود از هیچ دروغ و ترفندی فروگذاری نمی کرد.

وآنگهی عمال او، در همه جا تبلیغ می کردند که معاویه خواهان صلح است ولی امام مجتبی علیه السلام خواهان جنگ و خون ریزی است و حتی آنگاه که امام در ساباط مدائن در ضمن سخنرانی خود فرمود ما جنگ طلب نیستیم (ما حق طلب هستیم) بعضی از کوردلان در لشکر آن حضرت، به خیمه ی امام حمله بردند و خنجری بر ران امام زدند و در این هنگام بعضی از یاران امام، مسأله صلح خواهی معاویه را مطرح کردند.

بلاذری می نویسد: ⁽⁷³⁾ امام علیه السلام فرماندهی سپاه دوازده هزار نفری را به عبیدالله بن عباس داد و از او خواست تا با قیس بن سعد بن عباده و سعد بن قیس همواره، مشورت کند و فرمود اگر تو کشته شدی، فرمانده لشکر، قیس خواهد بود و اگر او کشته شد سعد بن قیس فرمانده باشد.

متأسفانه عبیدالله بن عباس خود فروشی کرد و تسلیم معاویه شد. این عمل، ضربه ای کاری بر پیکر سپاه امام مجتبی علیه السلام زد، ولی خوشبختانه، فرمانده دوم امام علیه السلام تسلیم نشد و سخت مقاومت کرد. جنگ سختی میان لشکر امام به فرماندهی قیس، با لشکر معاویه درگرفت و از طرفین شماری چند به خاک افتادند.

حتی پس از ابلاغ خبر پذیرش صلح از سوی امام علیه السلام نیز قیس همچنان، سرسختانه در برابر لشکر معاویه، ایستادگی می کرد و دوباره نبرد سختی میان دو طرف بالا گرفت. معاویه بارها از در تطمیع و خریداری قیس دست به کار شد، ولی موفق نگشت و این بار پیغام داد که تو برای چه کسی جنگ می کنی؟ - امام تو که زخم دار شده و لشکر وی، او را رها کرده اند، قیس نامه ای به امام نوشت.

امام یاران خود را مورد عتاب و خطاب قرار داد و سرزنش نمود و نظر یاران را به طرف صلح یافت. کاغذ سپیدی با مهر معاویه بدست امام رسید که هر شرطی را مورد نظر داری بنویس، این مسأله، همراهان امام را بیشتر به موضوع صلح ترغیب کرد. امام علیه السلام جریان را به قیس خبر داد. ⁽⁷⁴⁾ برخی از مورخان، عبیدالله بن عباس و پیوستن او را به معاویه متذکر نشده اند و همچنین از نفوذ معاویه در لشکر امام و شایعه پراکنی آنان را به نفع معاویه مورد توجه خویش قرار نداده اند. بی وفائی بلاذری نقل می کند که فرمانده اول لشکر دوازده هزار نفری، پیش قراول امام مجتبی علیه السلام عبیدالله بن عباس بود و سپس اشاره ای دارد که بعضی می نویسند که ابن عباس، مسئولیتی نداشته است. ⁽⁷⁵⁾

یکی از یاران معاویه پیش عبیدالله آمد و سوگند یاد کرد که حسن بن علی تقاضای صلح نموده است و ضمناً یک میلیون درهم برای او از سوی معاویه پیشکش آورد، و گفت به سوی معاویه روی آور، و سرانجام عبیدالله خود را به معاویه فروخت. (چنان که در زمان امیرالمؤمنین نیز اختلاس کرد و فرار کرد و به یمن گریخت وزیر لوای بسر بن ارطاة قرار گرفت) ⁽⁷⁶⁾

هنگامی که عبیدالله، سپاه را به نفع معاویه ترک کرد، قیس بن سعد بن عباده، به فرماندهی لشکر، همت گماشت و از خیانت فاحش او برای لشکر، بازگو کرد و پیرو آن چهار هزار تن به عنوان نبرد با معاویه بار دیگر با قیس تجدید بیعت کردند. معاویه گمان کرد که با جدا شدن عبیدالله، پشت لشکر امام، شکست خورده است.

لذا فرمان داد تا بسر بن ارطاة حمله خود را آغاز کند ولی آنان در برابر مدافعات جانانه نیروهای تحت فرمان قیس، شکست خوردند. معاویه جهت خریداری قیس، قدم به پیش نهاد ولی قیس، همچنان وفادار به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ باقی ماند.

معاویه در نامه ای به او نوشت: امام تو در سابط مجروح شد، تو برای چه کسی نبرد می کنی؟ ⁽⁷⁷⁾
پس از آن قیس منتظر فرمان جدید گشت تا نظر امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به او ابلاغ شود.

ترفندهای معاویه

معاویه، عبد الرحمن بن سمره را پیش عبیدالله فرستاد تا وی را بفریبد ولی عبیدالله تسلیم نشد و وی را طرد نمود (فکذبوه و شتموه)، عبد الرحمن بار دوم از سوی معاویه پیش عبیدالله آمد و دو نکته را یادآور شد.

نخست آنکه امام حسن علیه السلام نامه ای به معاویه نوشته است و از وی تقاضای صلح نموده است. و دیگر آنکه یک میلیون درهم پیشکش معاویه به عبیدالله است در صورتی که به معاویه بیبوندد. عبیدالله، پنداشت که پیام معاویه، صادق است و پیش خود اندیشید وقتی که صلح در می گیرد، چه خوب است که به پیشکش معاویه دست یابم. آری عبیدالله دچار حرص و طمع، بدون مشورت با امام، و روشن شدن اصل قضیه، لشکر خود را رها کرد، پیرو آن بسیاری از سپاه همراه او نیز به دشمن پیوستند.

معاویه که گمان می کرد ستون فقرات سپاه امام را شکسته است، دستور حمله به لشکر امام را صادر کرد ولی با هشیاری و مقاومت سرسختانه قیس بن سعد رو به رو شد و پس از تلفات سنگین، ناچار با قیس از طریق فرستاده خود به گفتگو نشست و قیس تسلیم او نشد ولی مجموعه ای که همراه امام بودند، با ناسازگارهای خود، زمینه پذیرش صلح را فراهم آوردند. ⁽⁷⁸⁾ طبری می نویسد: معاویه در آغاز شایع کرده بود که قیس کشته شد. ⁽⁷⁹⁾

نامه های میان معاویه و قیس

معاویه، پس از ملحق شدن عبیدالله از لشکر امام حسن، به لشکرگاه او، به قیس بن سعد بن عباده، نامه ای نوشت و وی را به سوی خویش فرا خواند و قیس پاسخ منفی داد، سپس در نامه ای دیگر معاویه به ترور شخصیت وی همت گماشت و به او نوشت: انما انت یهودی ابن یهودی.⁽⁸⁰⁾ تو یهودی فرزند یهودی هستی پدر تو تبرکمان خودش نبود و همواره بدون هدف خاص تیراندازی می کرد و از این قبیل یاوه ها.

قیس در پاسخ معاویه نگاشت:⁽⁸¹⁾ اما تو ای معاویه! بت پرست و فرزند بت هستی تو به اجبار و اکراه وارد اسلام شدی ولی با اختیار و میل خود از اسلام خارج شدی ایمان تو سابقه ندارد ولی نفاق و دورویی تو تازه نیست ولی انصار و یاوران آن دینی هستیم که تو از آن خارج شده ای و دشمنان آئینی هستیم که تو به آن رو آورده ای.

ابن سعد در طبقات می نویسد: قیس همواره با امیر المؤمنین علیه السلام بود و بعد از شهادت آن حضرت، از یاران امام مجتبی علیه السلام بود و پس از صلح تحمیلی، هرگز به معاویه نیبوست تا در اواخر سلطنت معاویه درگذشت.⁽⁸²⁾

هنگامی که بیعت امام با معاویه، در نامه امام علیه السلام به قیس منعکس شد، قیس در میان یاران سخن گفت و خاطر نشان ساخت که: دو راه در پیش است که ناچار باید یکی را اختیار کنیم.

یکی دخول در فتنه (و دست را روی دست نهادن و به تماشای فتنه معاویه پرداختن) و دیگری جنگیدن بدون حضور امام، ولی یاران او پیوسته، بیعت با معاویه را استقبال، و پیشنهاد می دادند.⁽⁸³⁾

بلاذری در ادامه کار می نویسد: امام حسن به همراه قیس بر معاویه وارد شدند، مردم با دیدن قیس می گفتند: قیس آمد، قیس آمد، امام با معاویه بیعت کرد هنگامی که نوبت قیس رسید، دست او همچنان در دامنش بود که معاویه دست خود را پیش آورد و بر دست او مالید⁽⁸⁴⁾ و بیعت ظاهری صورت گرفت.⁽⁸⁵⁾

چنان که: محدث قمی در منتهی‌الأمال می‌نویسد: معاویه، یک میلیون درهم، به عبیدالله وعده داد. نصف آن را نقدا پرداخت و نیمی دیگر را پس از دخول معاویه به کوفه، به پردازد، عبیدالله به لشکر معاویه پیوست، قیس بن سعد ریاست لشکر را عهده دار شد و جمعیت را به ثبات قدم، در صراط امام ع دعوت می‌کرد ولی هر شب گروه گروه از لشکر امام ع به معاویه می‌پیوستند، قیس آنچنان به امام وفادار بود که حتی پس از صلح امام، در جلسه معاویه وارد شد به او گفتند بیعت کن، او به امام نگریست و گفت: ان هذا امامی، وهو ذو اختیاری - امام از او خواست تا بیعت کند قیس تسلیم امر او شد.

اینک در چنین شرایط پیش آمده امام حسن ع چه کاری، جز متارکه ی جنگ را می‌توانستند انجام دهند؟ و اینک عوامل آن:

1. راهی منحصر به فرد: در تحف العقول آمده است که پس از انعقاد صلح تحمیلی، برخی به امام گفتند: یا مذل المؤمنین! امام در پاسخ فرمودند: من خوارکننده مؤمنان نیستم بلکه عزت بخش مؤمنان می‌باشم وقتی شما را دیدم که توان محاربه ندارید جنگ را رها کردم تا شما سالم بمانید آنچنان که حضرت خضر، کشتی را سوراخ نمود تا اصحاب او زنده بمانند و من هم این چنین رفتاری نمودم. ⁽⁸⁶⁾

2. تقیه: صلح با معاویه، بر اساس تقیه بود، بدیهی است که تصمیمات تقیه ای، تصمیمات تحمیلی است. هنگامی که یکی از افراد کنار امام، به امام اعتراض کرد که چرا با معاویه صلح کرده ای، امام فرمودند: پدرم می‌گفت چه چیزی روشنائی بخش تر چشم از تقیه می‌باشد تقیه سپر مؤمن است و اگر تقیه نمی‌بود هرگز خدا عبادت نمی‌شد خداوند متعال می‌فرماید:... مؤمنان هرگز کافران را دوست خود انتخاب نکنند و هر کس چنین کاری را انجام دهد از خدا نیست مگر آنکه از آنان تقیه و خود نگهداری داشته باشند. ⁽⁸⁷⁾

3. کوتاهی یاران: قطب راوندی در کتاب الخرائج والجرائح می‌نویسد: معاویه با لشکر جراری، به سوی کوفه تاخت، امام نیز فوراً فرمان بسیج عمومی و جهاد را صادر کرد. در نخيله اردو زد تا دیگر یاران به او پیوندند، پس از ده روز انتظار، چهار هزار تن به او پیوستند.

امام به کوفه بازگشت، و در خطبه ای آنان را به حضور در جهاد فرا خواند و در ضمن آن به کسانی که به عناوین مختلف با کوتاهی کردن خود، تسلیم شدن در برابر معاویه را پیشنهاد می نمودند، فرمودند: اگر گمان دارید که خلافت را به معاویه تسلیم کنید روزگار شما خوش می گذرد اشتباه می کنید با همراهی بنی امیه هرگز خوشی، نیست. (88)

4. احساس غربت: احساس تنهائی امام علیه السلام چیزی نبود که قابل کتمان باشد بر این اساس آن حضرت در ضمن خطبه ای فرمود: (89)

اگر، انصار و یاران صادق و دلسوزی داشتیم به جنگ با معاویه می پرداختیم، و خلافت را به او تسلیم نمی کردم زیرا خلافت، بر بنی امیه حرام است.

همچنین امام مجتبی علیه السلام در پاسخ، یکی دیگر از معترضان صلح، فرمود: به خدا سوگند، اگر با معاویه نبرد می کردم، همراهان من خودشان مرا دستگیر و پیشاپیش تحویل معاویه می دادند. (90)

ابن اثیر مورخ معروف در کتاب الکامل فی التاریخ می نگارد: امیر المؤمنین علیه السلام با چهل هزار مرد رزمنده عازم سرکوبی معاویه بود که مسأله شهادت آن حضرت پیش آمد و سپاه جرار معاویه به حرکت درآمد و به سوی کوفه شتافت: امام حسن علیه السلام به مسلمانانی با او بیعت کرده بودند، فرمان جنگ علیه معاویه را صادر کرد و قیس بن سعد را با دوازده هزار نفر، به عنوان طلّیعه سپاه، به پیش فرستاد، (معاویه در این لشکر نفوذ کرد و منادی او ندا در داد که قیس کشته شد متفرق شوید، این ندای مرموز و مشکوک، در ستون لشکر، اثر منفی گذارد وعده ای متفرق شدند) و نفوذی های معاویه حتی به خیمه امام مجتبی علیه السلام تعرض جستند، و از سوی دیگر معاویه رسماً نامه سپیدی همراه با امضای خود پیش امام حسن علیه السلام فرستاد و از او خواست تا هر گونه شروطی را جهت ایجاد صلح در آن بنویسد:

لشکر امام آنچنان فریفته ی صلح خواهی معاویه گشتند که وقتی امام در خطبه ای پیشنهاد معاویه را به سمع لشکر خود رساند و خاطر نشان کرد: «الا وان معاویه دعانا لأمر لیس فیه عز ولا نصفة، فإن اردتم الموت رددناه علیه و حاکمناه الی الله عزوجل بظبی السیوف وان اردتم الحیاة قبلناه وأخذناه لکم الرضی.»

مسلمانان آگاه باشید معاویه ما را به مسأله ای فرا می خواند که عزت و تأمین حق واقعی ما در آن
نیست اگر دارای روحیه شهادت طلبی هستید، آن را رد کنیم، و دست به شمشیر ببریم و اگر نه آن را
رد نکنیم. ⁽⁹¹⁾

مردم شناسی امام مجتبی علیه السلام

ابن اثیر یادآور می شود هنگامی که کلام امام بدین جا رسید: در مردم از هر سو فریاد و بانگ برآوردند که ما ماندن در اینجا و زندگی را ترجیح می دهیم و شعار زندگی، زندگی سردادند. ⁽⁹²⁾

مردم! در واقع، صلح را بر امام تحمیل کردند و آن حضرت به ناچار تسلیم پیشنهاد معاویه و درخواست همراهان خویش شد. آیا با توجه به وضعیت ویژه و جو خاصی که پیش آمده بود آیا امام علیه السلام راه دیگری هم در پیش داشت؟

امام مجتبی علیه السلام هنگامی که خواست صلحنامه را امضاء کند، در خطبه ای به همگان خاطر نشان ساخت: ای مردم! پیشوا و امیر شما مائیم ما میهمانان شمائیم، ما اهل بیت پیامبر شمائیم، ما کسانی هستیم که خدا پلیدی را از ما دور داشته است. و این کلام را چند بار تکرار نمود و همه ی اهل مجلس گریستند. ⁽⁹³⁾

این کلام، به نوبه خود، هشدارى به مردم و تذکاري ديگر از اختصاص خلافت به امام مجتبی علیه السلام بود ولی مگر گوش شنوایی وجود داشت؟ چنان که پس از امضاء ترک مقابله (صلحنامه) نیز با پیشنهاد معاویه، امام خطبه خواند و در حضور همگان این چنین فرمود: ای مردم، خدا شما را توسط نخستین ما (پیامبر اکرم) هدایت کرد و به وسیله آخرین ما خون شما را حفظ نمود. ⁽⁹⁴⁾

امام علیه السلام حدود پنج ماه و نیم خلافت کرد و پس از مسأله امضاء ترک مخاصمه (صلحنامه)، در جهت باز داشتن معاویه از اقدام به نسل کشی، به سوی مدینه حرکت کرد.

مردی در محضر امام علیه السلام نسبت به این صلحنامه اعتراض کرد. امام پاسخ داد: حکومت بنی امیه همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دیده بود که بنی امیه یکی پس از دیگری به بالای منبر او رفت و آمد دارند، وقتی از خواب بیدار شد، به خاطر او سوره انا اعطیناک الکوثر و نیز سوره (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) نازل گردید. ⁽¹⁰⁰⁾

اکنون کار من، شما را خشمگین و ناخشنود کرد، زیرا از حکمت و مصلحت این کار بی اطلاع هستید، یقین بدانید که اگر من این کار را انجام نمی دادم یک نفر از شیعیان ما، بر روی زمین باقی نمی ماند. (101)

معاویه، نسل کشی نسبت به شیعه انجام می داد و حمام خون به راه می انداخت. شبیه این مطلب را امام صادق علیه السلام از امام مجتبی علیه السلام نقل می کند هنگامی که به آن حضرت گفته شد: ای خوارکننده مؤمنان! و حضرت در پاسخ فرمود: من خوار کننده مؤمنین نیستم، بلکه با این کارم به آنان عزت دادم، چون دیدم شما از نظر نظامی بر آنان غالب نمی شوید، و امر خلافت را واگذار کردم و از این راه سدی، سر راه خون ریزی معاویه، ایجاد کردم. (102)

نسایی محدث معروف اهل سنت هنگامی که وارد شام شد حدیثی در فضیلت علی علیه السلام بر زبان آورد، از او خواستند درباره فضیلت معاویه نیز حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کند. گفت که من حدیثی در فضیلت معاویه ندارم، جز اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرمود: خداوند هرگز شکم او را سیر نکند! مردم شام بر سرش ریختند و آن قدر او را کتک زدند که در زیر دست و پا از دنیا رفت.

البته احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره معاویه داریم که حضرت فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ يَخْطُبُ عَلَى الْأَعْوَادِ فَاقْتُلُوهُ...» اگر معاویه را روی منبر دیدید پس او را بکشید. (103)

احمد حنبل در مسند خود در مذمت معاویه و عمروعاص و لعن آنها، در حدیثی معروف، اسم معاویه و عمروعاص را حذف کرده است و به جای آن فلان و فلان آورده است. (104)

امام حسین علیه السلام در پاسخ مروان (که باید با یزید بیعت کند)، فرمود: بیعت با او دفن اسلام و فاتحه اسلام است.

و نیز فرمود: لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مِنْبَرٍ فَابْقُرُوا بَطْنَهُ» وَقَدْ رَأَهُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ عَلَى الْمَنْبَرِ فَلَمْ يَبْقُرُوا فَابْتَلَاهُمُ اللَّهُ بِيَزِيدِ الْفَاسِقِ؛ (105) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است و اگر معاویه را بر منبر من

دیدید، شکمش را بشکافید. و مردم مدینه او را بر منبر پیامبر ﷺ دیدند ولی شکمش را پاره نکردند، در نتیجه مبتلا به حکومت یزید فاسق شدند.

تنها برای حکومت معاویه روز جمعه، پس از انعقاد صلح نامه تحمیلی، در نخيله (در قسمت بیرونی شهر کوفه، منطقه ای است که امیر المؤمنین علیه السلام سخنرانیهای عمومی خود را با مردم در آنجا انجام می داد و خطبه می خواند) خطبه ای ایراد کرد و در ضمن آن چنین گفت: « مَا قَاتَلْتُمْ لِيُصَلُّوا، وَلَا لِيَتَّصِرُوا، وَلَا لِيَتَّحِبُّوا، وَلَا لِيُزَكُّوا، وَقَدْ أَعْرَفْتُمْ تَفْعَلُونَ ذَلِكَ، وَلَكِنْ إِنَّمَا قَاتَلْتُمْ لِيَأْتَمَّرَ عَلَيْكُمْ، وَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ وَأَنْتُمْ لَهُ كَارِهُونَ إِنِّي كُنْتُ مَنِيَّتُ الْحَسَنِ وَأَعْطَيْتُهُ أَشْيَاءَ وَجَمِيعَهَا تَحْتَ قَدْحِي لَا أَفِي بَشِيءٍ مِنْهَا لَهُ. » (106)

من با شما مقاتله و جنگ نمودم که نماز بگزارید یا روزه بگیرید یا حج انجام دهید یا زکات پرداخت کنید چون خودتان این کارها را انجام می دهید و نیازی به من ندارید بلکه خواستم که به شما امارت و حکومت داشته باشم و این خدا بود که این خواسته را به من عطا نمود هر چند شماها کراحت داشتید من به حسن تأمین ها دادم هر چه به او قول داده ام همه را زیر پا می نهم به هی چکدام از آنها وفا نخواهم نمود.

در حالی که قرآن می فرماید: (الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ) (حج 41) ولی معاویه می گوید من به نماز و روزه و حج و زکات کاری ندارم.

در پی سخنان فوق بود که سلیمان بن سرد به امام گفت با وجود چهل هزار سرباز چرا صلح با او را پذیرا شده ای؟ امام فرمود: کان ذالک فما تری الان؟ - چهل هزار سرباز داشتم ولی آنچه که فرمان بردار هستند چند تن اند؟ - در این هنگام حجر بن عدی فرمود: «اما والله لو درت انک تفی ذالک الیوم ومتنا معک» دوست دارم مقاتله با معاویه را آغاز کنی و کار به شهادت منجر شود و در رکاب تو شهید شویم. (107)

ولی امام جنگ با معاویه را به صلاح مسلمانان ندید. تحقق پیشی بینی امام مجتبی علیه السلام سیمای معاویه را کسی همچون امام مجتبی علیه السلام شناسائی نداشت ولی پس از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام دو مسأله، برای همگان آشکار شد: نخست آن که معاویه، جز خود و خط خود را تحمل نکرده، حتی

به نسل کشی دست می زند. و دیگر آن که او به هیچ وجه نسبت به تعالیم اسلام متعبد نیست و فقط به ظاهر، دم از اسلام می زند و صلح تحمیلی امام مجتبی علیه السلام معاویه را وادار کرده بود تا مخالفان خود را کمی تحمل کند و نیز به ظاهر نسبت به اسلام تعهد به خرج دهد لکن پس از شهادت آن حضرت آن سوی چهره ء معاویه بهتر آشکار گشت.

اولا: معاویه دستور داد تا به طور کلی نقل احادیث در رابطه با ولایت اهل بیت علیهم السلام تعطیل گردد.

ثانیا: جعل احادیث پیرامون منقبت بنی امیه، عثمان واعوان وانصار اموی رایج گردد.

ثالثا: هر کس، با خط مشی معاویه سازگار نباشد، زندانی و دربدر یا مقتول و کشته شود.

تداوم جنگ سرد

امام علیه السلام پس از بیعت نیز، خلافت را حق خود می دانست و هرگز نمی گفت معاویه خلیفه حقیقی است بلکه وی را امیر مصلحتی و موقتی معرفی می کرد و در واقع مبارزه خود را در جلوه های دیگر با معاویه ادامه می داد از جمله:

1. ابن اثیر در اسد الغابه می نویسد: هنگامی که امام حسن علیه السلام با معاویه، بیعت کرد، پیش از آنکه معاویه وارد کوفه شود، امام در جمع مردم این چنین سخن گفت: «ایها الناس! انما نحن امرائکم و ضیفائکم، و نحن اهل بیت نبیکم الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.» ای مردم! ما امیران و مهمانان بر شمائیم، اهل بیت رسول خدا ما هستیم، اهلبیتی که خدا پلیدی و ناپاکی را از آنان دور ساخته است. امام سخنان خود را تکرار کرد و آن قدر تکرار کرد که سخنان مظلومانه او که حکایت از بی وفائی مردم داشت آنان را به حال انفعال و ندامت و گریه وادارد. ⁽¹⁰⁸⁾

2. آنگاه که معاویه وارد کوفه شد و همه مردم با او بیعت کردند، عمروعاص به معاویه گفت از امام حسن بخواه که خطبه ای بخواند معاویه امتناع و مقاومت کرد ولی سرانجام تسلیم شد و از امام خواست تا خطبه ای بخواند و امام در حضور همگان این چنین فرمود: «ایها الناس! فان الله هداکم باولنا، وحقن دمائکم باخرنا، الا ان اکیس الکیس التقی، و ان أعجز العجز، الفجور، و ان هذا الأمر الذی اختلفت انا و معاویة فیه، اما ان یکون احق به منی، و اما ان یکون حقی ترکته لله عزوجل لأصلاح امة محمد وحقن دمائکم»

مردم! خداوند شما را با نخستین فرد ما (که پیامبر خدا باشد) هدایت فرمود و خون شما را با آخرین فرد موجود ما حفظ و نگهداری نمود بدانید زیرک ترین زیرکان آن فرد با تقوی و خدانشناس است و عاجزترین عاجزان فرد گناهکار و فاسق است در این خصوص که من و معاویه مخاصمه داشتیم چه او شایستگی داشته باشد یا اینکه حق من بوده باشد به خاطر اصلاح امور امت و حفظ خون آنان من رها نمودم.

سپس به معاویه نگریست و فرمود: «وان ادري لعله فتنه لكم ومتاع الی حین» اگر چه می دانم که این مسأله امتحان سنگینی برای شما است و این ودیعه در دست شما است تا دم مرگ.

امام با این کلام، به معاویه هشدار داد و اخطار کرد و به مردم رهنمود داد که مواظب باشند. معاویه در این هنگام به عمروعاص نگاهی کرد و گفت: از اینکه اصرار می کردی او خطبه بخواند. آیا همین مسأله را می خواستی به رخ من بکشی؟! و سپس امام را وادار کرد تا از منبر فرود آید. ⁽¹⁰⁹⁾

3. طبق نوشته ی برخی از اهل نظر امام حسن علیه السلام به مصالحه موقتی روی آورد و از معاویه پیمان گرفت تا خلافت را روزگار خود در اختیار داشته و در روزگار پس از خود آن را به امام حسن بسپارد. چنان که: ذهبی در تاریخ الاسلام می نویسد: «فكرة الحسن القتال، وبایع معاوية علی أن جعل "العهد للحسن من بعده»» ⁽¹¹⁰⁾

سیوطی در تاریخ الخلفاء یادآور می شود: «فارسل الیه الحسن یبذل له تسلیم الأمر الیه، علی ان تكون له الخلافة من بعده.» ⁽¹¹¹⁾

حسن، تسلیم امر را به او وا گذاشت مشروط بر آنکه خلافت و حکومت پس از معاویه از آن او باشد.

4. ابن شهر آشوب در مناقب و فضل امام حسن یادآور می شود: یزید وقتی که همسر عبد الله بن عامر را مشاهده کرد شیفته او شد. مطلب را با پدر خود معاویه در میان نهاد، معاویه عبد الله را فراخواند.

استان داری بصره را برای او مقرر داشت و سپس به او گفت: اگر دارای همسر نبودی دخترم رمله را به عقد تو درمی آوردم، او مغرور شد و بی خبر از توطئه معاویه، همسر خود را طلاق داد، معاویه فوراً ابوهریره را به خواستگاری او برای یزید گسیل داشت، هنگامی که امام حسین و عبد الله بن جعفر و امام حسن، از جریان پشت پرده آگاهی یافتند، وارد عمل شده و به خنثی کردن طرح شوم معاویه پرداختند و آن زن، به عقد امام مجتبی علیه السلام درآمد. ⁽¹¹²⁾

5. روزی، در حضور معاویه و عمروعاص و شامیان، امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام در خطبه ای خود را معرفی کرد. معاویه گفت: اما انک یا حسن قد کنت ترجو ان تکون خلیفه و لست هناک. اما تو ای حسن، انتظار می کشیدی تا خلیفه، شوی! ولی این چنین نشد.

امام در پاسخ داد: خلیفه، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسی است که طبق سیره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمل کند، اطاعت خدا را پیشه ی خود سازد، ولی کسی که بر اساس جور حکم می دهد و سنت رسول خدا را تعطیل می کند، خلیفه نیست، کسی که دنیا را به عنوان پدر و مادر خود برگزید کسی که بندگان خود را بازیچه هوس بازیهای خود و با اموال مردم، طبق دلخواه خود عمل می کند او خلیفه نیست. ⁽¹¹³⁾

6. روزی معاویه در مدینه در خطبه ای گفت: ابن علی بن ابیطالب؟ امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام از جای برخاست و در حضور همگان فرمود: - خداوند رسولی را مبعوث نکرد جز آنکه از اهل بیت او برای او وصی و جانشین، برگزید و هیچ پیامبری مبعوث نگشت جز آنکه برای او دشمنی از انسان های اهل جرم و معاصی قرار داده است.

علی عَلَيْهِ السَّلَام وصی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و من پسر علی عَلَيْهِ السَّلَام هستم. تو ای معاویه پسر صخر و جد تو حرب است ولی جد من رسول خدا است مادرت هند است ولی مادر من فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام است، جده من خدیجه است ولی جده تو نسيله است.

خدا لعنت کند کسی را که از جهت حسب و نسب، پست است و در کفر سابقه دار است و مردم از او خاطرات بدی دارند و نفاق او شدید است. در این هنگام همه مردم حاضر آمین گفتند، در این جا بود که معاویه از منبر فرود آمد. ⁽¹¹⁴⁾

گفتار چند تن از معاصران

سیر تاریخی ما پایان پذیرفت اکنون گفتاری چند تن از معاصران را در این باره بازگو می نمائیم:

1. گفتار مرحوم شرف الدین:

آری مهم ترین فراز زندگی امام حسن علیه السلام صلح با معاویه تشکیل می دهد که مورد گفتگوی دوست و دشمن قرار گرفته است و در این باره کتابها تنظیم یافته و سمینارهایی تشکیل گردیده است درباره صلح یا پر شکوه ترین نرمش قهرمانانه تاریخ اسلام تنها به گفتار یکی از اندیشمندان اسلام شریف دین و آبروی مسلمانان مرحوم سید شرف الدین جبل عاملی بسنده می شود او که یکی از رجال علم و فضیلت و کلام می باشد حق مطلب را در این باره به خوبی ادا کرده است:

او در پیشگفتاری که بر کتاب پر ارزش صلح الحسن علامه شیخ راضی آل یاسین ترجمه ادیب فرزانه دانشور گرانمایه حضرت آیه الله سید علی خامنه ای دارد چنین می نویسد:

توطئه های باند اموی حسن بن علی و برادرش را در برابر خطر مهیب قرار داد که اسلام را با نام اسلام تهدید می کرد و به خاموش ساختن نور حقیقت به نام حقیقت کمر می بست. آن دو امام برای دفع این خطر دو راه بیشتر نداشتند.

مقاومت یا مسالمت به یقین. مقاومت در نوبت حسن بن علی علیه السلام به نابودی جبهه حق و طرفداران دین و راه راست منجر می گردید چه در آن روزگار حسن بن علی علیه السلام خود و بنی هاشم و یاران ایشان را به خطر می افکند و آنان را با قوای نیرومند و مجهز معاویه روبرو می ساخت و اگر همچون برادرش حسین در عاشورا بر فداکاری و جانبازی همت می گماشت بدون تردید جنگ با نابودی تمامی افراد این جبهه پایان می پذیرفت و هدف و آرمان آنان نیز لوٹ می گردید.

باند اموی بدین وسیله به پیروزی درخشانی نایل می گشت و پس از این پیروزی، میدان برای معاویه خالی و بی رقیب می ماند و امکان همه نوع ترک تازی و جولان به رقیب داده می شد و در نتیجه امام حسن علیه السلام به همان سرانجامی که سخت از آن پرهیز داشت دچار می گشت و فداکاری و جانبازی او نیز در آراء عمومی جز اعتراض و ایراد خالی، اثری به جای نمی گذاشت.

زیرا معاویه با اصرار تمام از روی سیاست پیشنهاد صلح را داشت و برای قبول هر شرطی برای خدا و به نفع امت، خود را آماده نشان می داد و هیچ نوع عذری از امام حسن علیه السلام در برابر این

آمادگی شنیده نمی شد و اظهار آمادگی معاویه همه را فریب داده بود و چهره زشت امویان هنوز آن چنان بی پرده و آشکار، رو نشده بود و عامه مردم به او به عنوان یک مسلمان باسابقه می نگریستند ولی در ایام سید الشهداء این پرده فریب از هم دریده شده بود و بدین جهت فداکاری و جانبازی او می توانست در زمینه یاری حقیقت و اهل حقیقت آثار جاوید درخشانی به جا بگذارد آنچنان که گذاشت.

وارث بعدی، خط مشی امام حسن علیه السلام را تفسیر و توجیه نمود و نقاب از چهره این طاغوت زمان برداشت، و نخستین ماده انفجاری که به وسیله امام حسن کار گذاشته شده بود منفجر گردید و معاویه با غرور تمام گفت: ای اهل عراق! به خدا سوگند من به خاطر نماز و روزه و زکات و حج با شما نجنگیدم، جنگ من با شما فقط برای حکومت بود و خدا مرا به مقصودم رسانید با آنکه شما نمی خواستید ⁽¹¹⁵⁾

بدین وسیله ماسک از صورت دزدان افتاد و کوس رسوایی بنی امیه بر سر بازارها زده شد و به برکت همت تدبیر بود که برادرش سید الشهداء توانست آن انقلاب بزرگ را که روشنگر حقیقت و عبرت بخش خردمندان بود به وجود آورد.

شهادت کربلا بیش از آنکه حسینی علیه السلام باشد حسنی علیه السلام بود روز سابط با مفهوم فداکاری و جانبازی آن با روز عاشورا آمیخته بود. چون امام حسن شالوده آن را ریخت و وسائل و مقدمات آن را فراهم آورده بود. ⁽¹¹⁶⁾

2. گفتاری از سیره پیشوایان:

1. امام حسن علیه السلام فردی شجاع و با شهامت بود و هرگز ترس و بیم در وجود او راه پیدا نمی کرد، او در راه پیشرفت اسلام از هرگونه جانبازی دریغ نمی ورزید و همواره آماده مجاهدت در راه خدا بود. چنان که در جنگ جمل، در رکاب پدر خویش امیر مؤمنان علیه السلام در خط مقدم جبهه می جنگید و از یاران دلاور و شجاع علی علیه السلام سبقت می گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می کرد. (117)

پیش از شروع این جنگ، به دستور پدر، همراه عمار یاسر و تنی چند از یاران امیر مؤمنان علیه السلام وارد کوفه شد و مردم کوفه را جهت شرکت در این جهاد دعوت و تبلیغ نمود. (118)

او وقتی وارد کوفه شد که هنوز ابو موسی اشعری (یکی از مهره های فاسد عثمان) بر سر کار بود و با حکومت امیر مؤمنان علیه السلام مخالفت نموده از جنبش مسلمانان، در پشتیبانی از مبارزه آن حضرت، با پیمان شکنان، جلوگیری می نمود، با این حال حسن بن علی توانست علی رغم کارشکنی های ابو موسی و هم دستانش، متجاوز از نه هزار نفر را از شهر، به میدان جنگ، گسیل بدارد. (119)

و نیز در جنگ صفین، در بسیج عمومی نیروها و گسیل داشتن ارتش امیر مؤمنان برای جنگ با سپاه معاویه نقش مهمی به عهده داشت و با سخنان پر شور و مهیج، مردم کوفه را به جهاد در رکاب امیر مؤمنان علیه السلام و سرکوبی خائنان و دشمنان اسلام دعوت می فرمود. (120)

آمدگی او برای جانبازی در راه حق به اندازه ای بود که امیر مؤمنان در جنگ صفین از یاران خود خواست که او و برادرش حسین بن علی علیه السلام را از ادامه ی جنگ با دشمن باز دارند تا نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با کشته شدن این دو شخصیت از بین نرود.

مردم پیمان شکن!

مردم عراق در واقع با این دست و آن دست کردن، و کندی در گسیل داشتن نیرو برای جنگ با گروه های متخاصم شام که به حجاز و یمن و حدود عراق شبیخون می زدند علاقه به صلح و خستگی از جنگ را نشان می دادند و این که عراقیان دعوت مجدد امیر المؤمنین علیه السلام را به جنگ صفین به کندی اجابت نمودند، نشانه همین خستگی از جنگ بود.

پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام که حسن بن علی علیه السلام به خلافت رسید، این پدیده به شدت خود را نشان داد و مخصوصاً هنگامی که امام حسن علیه السلام مردم را به جنگ اهل شام، دعوت نمود، مردم خیلی به کندی آماده شدند.

بیدار باش حوادث

این حوادث وحشتناک، مردم عراق را سخت تکان داد و آنان را از رخوت و سستی به در آورد و ماهیت اصلی حکومت اموی را تا حدی نشان داد. در همان حال که رؤسای قبایل، از آثار و منافع پیمان صلح امام حسن علیه السلام بهره مند می شدند، مردم عادی عراق، کم کم به ماهیت اصلی حکومت بیدادگر و خودکامه ی معاویه که به پای خود به سوی آن رفته، و به دست خود، آن را تثبیت نموده بودند، پی می بردند.

مردم عراق وضع خود را در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام به یاد آورده، حسرت می خوردند و از کوتاهی هایی که در پشتیبانی از علی علیه السلام مرتکب شده بودند، و نیز از صلحی که با اهل شام برقرار نموده بودند، انگشت ندامت به دندان می گزیدند، و هر وقت به هم می رسیدند، یکدیگر را به خاطر گذشته ها، سرزنش نموده درباره اینکه در آینده چه می توانند بکنند، به فکر و اندیشه فرو می رفتند به طوری که بیش از چند سال نگذشت که پی در پی هیئت های نمایندگی از طرف عراقیان به محضر امام حسین علیه السلام شرفیاب شده از آن حضرت می خواست بر ضد معاویه قیام کند. ⁽¹⁶²⁾

بنابراین دوران صلح امام حسن علیه السلام دوران آمادگی و تمرین برای جنگ به شمار می رفت تا روزی موعود - روزی که جامعه ی اسلامی آمادگی و یاری انقلاب را داشته باشد - فرا رسد. روزی که امام حسن علیه السلام صلح کرد هنوز اجتماع به آن پایه از درک و استعداد نرسیده بود که هدف امام را تأمین کند.

آن روز هنوز جامعه اسلامی اسیر زنجیرهای آمال و آرزوها بود، آمال و آرزوهایی که روح شکست در آنها تزریق شده بود. از این رو هدفی که امام حسن علیه السلام تعقیب می کرد، این بود که افکار عمومی را برای قیام بر ضد حکومت اموی آماده کند و به مردم فرصت دهد تا خود بیندیشند و به حقایق اوضاع و اساس حکومت اموی پی ببرند و مخصوصا با اشارتهایی که حضرت مجتبی علیه السلام به

ستمگری ها و جنایات حکومت اموی وزیر پا گذاشتن احکام، می فرمود، افکار مردم را کاملاً بیدار می کرد.

کم کم این آمادگی قوت گرفت به طوری که شخصیت های بزرگ عراق متوجه حسین بن علی علیه السلام شده از او می خواستند، قیام کند. (163)

هر یک از جنایتهای معاویه بلافاصله در مدینه طنین می افکند و محور بحث و گفتگو به شمار می رفت که حسین بن علی علیه السلام با شرکت بزرگان شیعه در عراق و حجاز و مناطق دیگر اسلامی تشکیل می داد، برای نمونه هنگامی که معاویه حجر بن عدی و همراهان او را کشت عده ای از بزرگان کوفه نزد حسین علیه السلام آمده، جریان را به حضرت خبر دادند و امام علیه السلام موجی از نفرت در همه قشرهای با ایمان برانگیخت.

این مطالب نشان می دهد که در آن هنگام جنبش منظمی بر ضد حکومت اموی شکل می گرفت که مبلغین و عوامل موثر آن همان پیروان اندک و صمیمی امام حسن علیه السلام بودند که امام از کشته شدن آنها دریغ ورزید و با معاویه صلح کرد. هدف این گروه این بود که از رهگذر جنایاتی که در سراسر دوران حکومت معاویه موج می زد، روح انقلاب را در دل های مردم برانگیزد تا روز موعود فرا رسید! (164)

پاسخ شبهه دوم: تعدد همسران آن حضرت

مسأله تعدد زوجات و کثرت طلاق ها، را بیشتر در کتبی که در دوران بنی عباس تألیف یافته و می توان جستجو نمود و متأسفانه بعضی از نویسندگان دوست هم بدون توجه به ریشه و عواقب آن، به نقل آن پرداخته اند، حتی بعضی از خوش باوران کثرت ازدواج را به حساب منقبت امام علیه السلام آورده اند که چون امام علیه السلام، مورد توجه همگان بود و مردم به گونه ای می خواستند، وصلتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام داشته باشند دوست داشتند (ولو در مدتی کوتاه) افتخار تقرب سببی را از طریق امام حسن علیه السلام با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشته باشند.

اینان راز کثرت ازدواج ها و طلاق ها را در همین مسأله خلاصه می کنند، غافل از آنکه اصل مسأله ساخته و پرداخته مخالفان کینه توز آن حضرت می باشد.

وآنگهی: کثرت ازدواج ها و طلاق ها، به گونه ی مبهم مطرح شده است و اسامی زنان امام علیه السلام را ذکر نکرده اند، اگر مسأله واقعیت داشت چرا این گونه به ابهام برگزار کرده اند؟!

اگر واقعا مسأله، حقیقت داشت اسامی زنان، حتی مطلقات را می توانستند ذکر کنند و مهمتر آنکه: تعداد فرزندان آن حضرت را غالباً در حدود پانزده تن اعم از پسر و دختر نگاشته اند و این تعداد در آن ایام یک رقم معمولی و مقبولی بود و در صورتی که صحت ادعای کثرت ازدواج و طلاق، اگر مورد تردید نبود بدون تردید فرزندان، باید بیش از تعدادی باشند که مورخان نوشته اند. ⁽¹⁶⁵⁾

ولی باید دید آیا به راستی امام مجتبی علیه السلام دارای همسران متعددی بود یا این موضوع هم همانند بسیاری از موضوعات تاریخی، به مرور ایام، بوسیله دوستان نادان و یا دشمنان آگاه و مغرض، شاخ و برگ پیدا کرده و به صورت مبالغه آمیزی در آمده است؟

بعید به نظر نمی رسد که مسأله ازدواجهای فراوان امام حسن علیه السلام از دسیسه های بنی امیه و محصول دسیسه های آنان بوده باشد و در واقع می توان گفت که این موضوع نیز یکی از توطئه های دامنه داری است که دودمان ننگین بنی امیه، بر ضد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیده بودند و با جعل و نشر

اخبار دروغ مربوط به این قسمت خواسته اند افکار عمومی مسلمانان را نسبت به فرزند رشید علی علیه السلام بدبین و مشوش سازند (نعوذ بالله).

او را اهل بزم و عیش و نوش معرفی نمایند نه مرد رزم و جهاد. شواهدی برای این موضوع وجود دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود. پیشوای دوم در پاک ترین و برجسته ترین خاندان چشم به جهان گشود و تحت تربیت و پرورش پدر و مادر عالیقدری پرورش یافت و شخصیتی برجسته و صفاتی ممتازی را کسب نمود.

او یک مرد الهی بود که از تمام امکانات خود، نه برای بهره برداری بیشتر از لذات زندگی، بلکه در راه خدا و خشنودی پروردگار، و رسیدگی به وضع بیچارگان استفاده می کرد. او اوقات خود را صرف عبادت و اطاعت خدا می نمود همانطور که گذشت 25 بار با پای پیاده به زیارت بیت الله الحرام رهسپار و با وجود آنکه مرکب سواری در اختیار داشت ولی پیاده و گاه پا برهنه راهپیمایی می کرد تا در پیشگاه پروردگار خود، بیشترین اجر و پاداش را داشته باشد. ⁽¹⁶⁶⁾

در عصر او هیچ کس از لحاظ کثرت عبادت و نیایش و توجه به خدا، به پایه ی او نمی رسید، هرگاه نام خدا را می بردند او به یاد روز رستاخیز و عوالم پس از مرگ می افتاد، دگرگونی خاصی به او دست می داد، هنگام ساختن وضو و موقع نیایش، حالت روحی و جذبه ی معنوی عمیقی پیدا می کرد که فقط در مردان الهی، می توان نظاره نمود و چون به قصد راز و نیاز با خدا، به در مسجد می رسید، با سوز و گداز خاصی زبان به مناجات و اعتذار به پیشگاه خدا باز می گشود، او هرگز خدا را فراموش نمی کرد. ⁽¹⁶⁷⁾

با توجه به این حقایق مسلم تاریخی، قابل قبول نیست که شخصی که دارای چنین اخلاق و رفتار، و چنین روحیه سراسر عبادت و کوشش در راه خدا - آنچنان که بعضی از مورخان مبالغه جو نوشته اند - علاقه و توجه خارج از حد متعارف به مسأله ازدواج و زناشوئی از خود نشان دهد.

جالب توجه است منشاء این منقولات، همان تاریخ نگاران دربار اموی می باشند.... کسانی که چنین اخباری را نقل کرده اند در اصل سه یا چهار نفر بیشتر نبوده اند و بقیه ناقلین در کتب و آثار خود، به گفته های آنان استناد جسته اند و این شایعه را دامن زده اند.

اما آن چهار نفر عبارتند از: یحیی بن العلاء، ابوالحسن مدائنی، شبلیجی (صاحب نور الأبصار) و ابوطالب مکی. اینک به معرفی و گزارشات آنان می پردازیم:

1. یحیی بن العلاء: در کافی از یحیی بن العلاء درباره کثرت ازدواج و طلاق امام حسن علیه السلام روایتی شده است که آن جناب پنجاه زن را طلاق داد و حضرت امیر علیه السلام در منبر کوفه فرمود ای مردم! به حسن زن ندهید زیرا که او مطلق (کثیر الطلاق) است!

باید دانست که یحیی بن العلاء قاضی منصور دوانیقی بوده و خود منصور هم درباره جعل چنین روایاتی با او همدست بوده است زیرا سادات حسنی (عبد الله بن حسن مثنی و پسران او ابراهیم و محمد) که در زمان خلافت منصور علیه او خروج کرده بودند موقعیت منصور را متزلزل نموده و او برای این که سادات حسنی را در نظر مردم منفور جلوه دهد، به جعل چنین اباطیل و اکاذیبی دست می زد و امام حسن مجتبی علیه السلام را که نیای آنان بود مورد تهمت و افتراء قرار می داده است تا اصل و ریشه را از بیخ و بن درآورده باشد.

چنان که به نوشته مسعودی مورخ مشهور هنگامی که منصور عبد الله بن حسن را دستگیر کرد خطبه ای خواند و حضرت امیر و اولادش را مورد لعن و نفرین قرار داد و نسبت به امام حسن علیه السلام هم مطالبی ناروا گفت و اضافه کرد که: «وَأَقْبَلْ عَلَى النِّسَاءِ يَتَزَوَّجُ الْيَوْمَ وَاحِدَةً، وَيَطْلُقُ أُخْرَى، فَلَمْ يَزَلْ لَذَلِكَ حَتَّى مَاتَ فَرَّاشَهُ.»⁽¹⁶⁸⁾ و به زنان رو آورد و هر روز یکی را تزویج می کرد و دیگری را طلاق می داد و همیشه بر این کار ادامه می داد تا در گذشت علاوه بر این منبع گویا علمای رجال یحیی را راستگو ندانسته اند و به نوشته عسقلانی در تهذیب التهذیب (ج 11، ص 261) احمد بن حنبل یحیی را کذاب و جعل دانسته است.

همچنین نسائی می نویسد، که به روایات یحیی نمی شود عمل کرد. ذهبی در میزان الاعتدال (به شماره 526) یحیی بن العلاء را مردود دانسته است و اردبیلی صاحب جامع الرواة در ص 164 می نویسد: یحیی قاضی منصور دوانیقی در ری بوده و روشن است که قاضی منصور افکار پلید منصور را نشر خواهد داد. (169)

2. ابوالحسن مدائنی: ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه از وی نقل کرده است که حسن بن علی تعداد کثیری زن را به حباله نکاح خویش درآورده بود و سپس آنان را طلاق داد! به طوری که نوشته اند مدائنی مبلغ رسمی بنی امیه بوده و اشعاری هم در مدح معاویه بن ابی سفیان سروده است. (170)

و کسی که معاویه و خاندان اموی را مدح کند به یقین درباره امام حسن علیه السلام از گفتن و نوشتن چنین تهمت، باکی نخواهد داشت. و اصولاً سرمایه زندگی اش تقبیح و تکذیب رقیبان خواهد بود. مسلم که از علما و محدثین بزرگ اهل سنت است در صحیح خود از این که حدیثی از مدائنی نقل کند امتناع ورزیده است و به طور کلی ارباب جرح و تعدیل درباره او اختلاف کرده اند و اغلب او را تضعیف نموده و گفته اند در نقل قول، قابل اعتماد و وثوق نیست و روایت مسند، بسیار کم دارد. (171)

3. شبلنجی: هم روایت نود زن را در نور الأبصار آورده است!! و این سخن را به طور مرسل یعنی بدون ذکر سند و مدرکی نقل نموده است و معلوم نیست از کجا گرفته است؟ و پرواضح است که چنین روایتی هرگز قابل اعتماد نخواهد بود.

4. ابوطالب مکی: او رقم بالاتری را در کتاب قوة القلوب خود نقل کرده و ناقلین دیگر نیز مانند ابن شهر آشوب و غیره در نقل این روایت، به او استناد جسته اند. اما احادیثی که وی در کتاب مزبور نقل کرده است عموماً بی پایه و بی اساس می باشند.

ابوطالب مکی با اینکه خود از اهل سنت می باشد ولی مورد طعن دانشمندان و علمای علم رجال خود اهل سنت نیز قرار گرفته است. ابن کثیر در البدایه (ج 11، ص 319) و ابن حجر در لسان المیزان (ج 5، ص 300) و ابن اثیر در لباب الانساب (ج 3، ص 174) و از شیعیان محدث قمی در

الکنی و الالقاب در تضعیف وی، سخنانی گفته اند و گویا به علت خبط دماغ گاهگاهی سخنان هذیان و پریشان می گفته چنان که محدث قمی می نویسد که او گفت: لیس علی المخلوق، اضر من الخالق. (172)

و کسی که چنین جمله کفرآمیز را بگوید از آن چه توقعی باید داشت؟ و به طوری که گفته اند کتاب قوة القلوب را موقعی نوشته است که دچار خبط دماغ بوده است. (173)

پس تمامی روایاتی که در مورد کثرت ازدواج و طلاق امام حسن علیه السلام وارد شده به چنین روایاتی بر می گردد که متخصصین علم رجال آنان را مردود شمرده اند تازه اگر مورد اطمینان و موثق هم باشند این روایات از روایات آحاد است و خبر واحد در موضوعات، حجت نبوده و از نظر علماء هم معتبر نمی باشد.

بعضی از نویسندگان هم بدون تحقیق از ماهیت امر به تصور اینکه اخبار و روایات مزبور صحیح می باشند در صدد توجیه آنها در آمده و به حساب خود مجوزی بر آن درست کرده اند که به درد خودشان می خورد. توجیه خنده دار هم که بعضی نموده اند اینست که اغلب زنان امام آنهایی بوده اند که شوهرانشان در جنگهای جمل و صفین و نهروان کشته شده و خود بی سرپرست مانده بودند از این جهت آن جناب آنان را به عقد خود درآورده بود تا عهده دار مخارج آنان باشد!

این سخن هم به هیچ وجه حقیقت نداشته و امام حسن علیه السلام برای تأمین هزینه زندگی چنین خانواده هائی سهمیه ای از بیت المال کوفه منظور کرده بود و در ماده ۴ چهارم قرارداد صلح هم دیدیم که با معاویه شرط نموده بود که موجودی بیت المال کوفه و خراج سالیانه شهر داراب را برای صرف مخارج زندگی خانواده های شهیدان در اختیار او بگذارد.

اگر این نویسندگان تحقیق عمیقی در کیفیت و ماهیت این روایات به عمل می آوردند برای آنان معلوم می شد که اخبار مزبور عموماً ساختگی است و از ناحیه مخالفین و دشمنان جعل شده است و در این صورت احتیاجی نبود که به چنین توجیهاات مهمل و بی معنی دست بزنند.

اما دلایل و قرائن عقلی در رد و جعلی بودن این روایات:

1. از نقطه نظر شرع طلاق زن بدون دلیل و عذر موجه مجوزی نداشته و فقط در موارد استثنائی که باصطلاح عامیانه کارد به استخوان رسد و در اثر اختلاف عقیده و عدم تفاهم و هماهنگی ادامه زندگی حقیقا برای طرفین سخت و غیر قابل تحمل باشد آن هم با شرایط مخصوص اجازه طلاق داده شده است و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره مرد و زنی که فقط برای هوسرانی و اشباع غریزه جنسی با هم ازدواج کرده و بعد از هم جدا شوند فرماید: «ان الله لا يحب الذواقين والذواقات».⁽¹⁷⁴⁾ خداوند مردانی را که مکرر زن بگیرند و زنانی را که مکرر شوهر می کنند، دوست نمی دارد.

پاسخ قطعی

زهد و پارسائی امام حسن علیه السلام به قدری بود که برای او مجال چنین خوشگذرانی ها را ولو از راه مشروع، باقی نگذاشته بود و همانگونه که مطلع هستید ابن بابویه کتابی به نام زهدالحسن درباره زهد و پارسائی آن بزرگوار نوشته است.

وقتی زهد و تقوی و پارسائی در آدمی شدت یابد خود به خود نیروی شهوانی و جنسی کاهش یافته و ممکن است به کلی از بین برود و امام حسن علیه السلام که در چنین صفات ملکوتی سرآمد تمام مردم بود مسلماً خود را در اختیار غریزه شهوانی و تمایلات نفسانی نمی گذاشت تا زنان متعددی گرفته و سپس طلاق دهد و اصولاً این گونه زندگی های آلوده به هوی و هوس، با برنامه آسمانی و مأموریت الهی امام، هرگز قابل انطباق نمی باشد.

2. یکی از همسران امام حسن علیه السلام جعهده دختر اشعث بن قیس بود که امام را به وسیله سمی که معاویه فرستاده بود مسموم ساخت.

برای اهل تحقیق روشن است که جعهده اگر از اول به امام علاقه مند بود نمی توانست یک مرتبه تغییر روش دهد و او را مسموم سازد پس به طور قطع رفتارش نسبت به امام از ابتداء خوب نبوده است و به همین جهت معاویه هم از بین زنان امام، او را برای انجام این کار انتخاب کرده بود و حتی این مطلب از پیش، برای خود امام حسن علیه السلام روشن بوده است.

قطب الدین راوندی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که امام حسن علیه السلام با خانواده خود گفتگو می کرد و می فرمود که من هم مانند جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله زهر مسموم خواهم شد پرسیدند چه کسی چنین کاری خواهد نمود؟

فرمود: جعهده! گفتند او را از خانه بیرون کن و از خود دور گردان فرمود: چگونه بیرون کنم که هنوز کاری انجام نگرفته است و اگر او را بیرون کنم قتل من جز به دست او نیست و این خود عذری برای او می باشد که گوید شوهرم مرا بدون جهت، از خانه بیرون کرده است. (175)

اکنون جای این سؤال است که امام علیه السلام جعده را که موجب قتل او بوده و از اول هم حتما بدرفتاری می کرده حاضر به طلاقش نشده پس چگونه چنین وجود مهربان و رؤوف ممکن است زندهای دیگری را عقد کند و رها سازد؟

3. کرامت نفس و بزرگواری امام حسن علیه السلام هرگز اجازه نمی داد که زنی را که با او زندگی کرده بی جهت رها کند و بی سرپرست گذارد، او خود متکفل تأمین هزینه زندگی درماندگان و یتیمان بی سرپرست بود.

در این صورت چگونه خودش کس دیگری را بی سرپرست رها سازد، و با اینکه حضرتش چنین عملی را نوعی ناجوانمردی می شمرد چنان که وقتی از دنائت ولوم پرسیدند چنین فرمود: خوشگذرانی و در فکر و اندیشه خود بودن و بی اعتنائی به همسر و سر خود رها کردن او، و عدم حمایت از وی می باشد.

4. دشمن سرسخت امام حسن مجتبی علیه السلام معاویه بود که از هیچگونه عمل جنایت آمیز برای درهم کوبیدن قدرت او کوتاهی نمی کرد و حتی جلسات مناظره تشکیل می داد و به وسیله طرفداران و ندیمانش با امام علیه السلام به گفتگو می پرداخت و تهمت ها و افتراهایی به ساحت مقدس او و پدرش وارد می ساخت اگر حضرتش زندهای متعددی می گرفت و طلاق می داد.

این موضوع را که برای او نقطه ضعفی شمرده اند معاویه بیش از هر رقیب دیگری، مورد هجو و وهن او قرار می داد و در جلسات مناظره، برای خفت وی مطرح می نمود اما تاکنون در هیچ مکتوبی دیده نشده و از هیچ مورخی شنیده نشده است که معاویه چنین نسبتی را به امام علیه السلام داده باشد و همین نکته مؤید نظر ماست که موضوع کثرت ازدواج و طلاق آن جناب از اصل، حقیقت نداشته و روایات وارده در این مدت صد در صد ساختگی و جعلی است و جاعلین آنها، مدت ها پس از رحلت امام حسن علیه السلام به مقتضای مصالح اجتماعی و سیاسی حاکمان وقت به جعل چنین روایات بی اساس پرداخته اند و اگر نه در زمان حیات امام علیه السلام صحبت از چنین خرافات و اکاذیبی مطرح نبود

چون همانگونه که گذشت اگر چنین شایعاتی وجود داشت، معاویه از همه کس سزاواتر بود که آن را دست آویز و بهانه خود قرار دهد و روی آنها مانور تبلیغی انجام دهد.

فرزندان امام

از شواهد زنده دیگر این موضوع تعداد فرزندان آن حضرت است چه اگر آن حضرت همسران متعددی اختیار کرده بود لازمه اش این بود که فرزندان متعدد و فراوانی هم داشته باشد در صورتی که چنین نیست.

بالاترین رقم را در مورد فرزندان امام مجتبی علیه السلام ابن جوزی نوشته است که 23 نفر می باشد. ⁽¹⁷⁶⁾، یعقوبی فرزندان آن حضرت را 8 نفر ⁽¹⁷⁷⁾، ابن شهر آشوب 13 پسر و یک دختر ⁽¹⁷⁸⁾، ابن خشاب 11 پسر و یک دختر ⁽¹⁷⁹⁾، طبرسی 16 پسر و یک دختر ⁽¹⁸⁰⁾، و مکتوب معتبرترین همه ی آنها شیخ مفید است که در این گونه مباحث بیش از دیگران دقت و تحقیق دارد، تعداد فرزندان آن حضرت را 8 پسر و 7 دختر دانسته است و جمعا 15 نفر می داند ⁽¹⁸¹⁾ (و ما در پایان کتاب سخنان او را آورده ایم)، صاحب کتاب العدد که بنا به نقل مرحوم علامه مجلسی همسران متعددی برای آن حضرت نوشته است در عین حال، فرزندان حضرت مجتبی علیه السلام را بیش از 15 نفر ننوشته است. ⁽¹⁸²⁾

بدین ترتیب، طبق تصریح تاریخ دقیق، امام مجتبی علیه السلام حداکثر بیش از 15 فرزند نداشته است و این نشان می دهد که موضوع تعدد زوجات آن حضرت، به آن صورت که در پاره ای از کتابها به چشم می خورد کاملا بی اساس و بی اعتبار است.

آیا با توجه به این تعداد از فرزندان، دروغ بودن نسبت چندین همسر به امام حسن مجتبی علیه السلام روشن به نظر نمی رسد؟ و آیا با توجه به این سند تاریخی، نباید گفت که این گونه اخبار دروغین، ساخته و پرداخته عوامل بنی امیه است که سابقه در جعل اخبار فراوان داشتند؟ و ما نباید دانسته و یا ندانسته در مسیر این گونه اخبار مجعول قرار گرفته و یا بازگویی آنها به دشمنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کمک کنیم.

بخش پنجم: رهنمودها و ارشادات معنوی امام علیه السلام

رهنمودهای امام مجتبی علیه السلام

ابن صباغ مالکی در کتاب معروف خود (الفصول المهمه) یادآور می شود که برخی از رهنمودهای امام مجتبی علیه السلام عبارتند از:

1. «لَا أَدَبَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَلَا مُرُوءَةَ لِمَنْ لَا هِمَّةَ لَهُ وَلَا حَيَاءَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ وَرَأْسَ الْعَقْلِ مُعَاشَرَةُ النَّاسِ بِالْجَمِيلِ وَبِالْعَقْلِ تُدْرِكُ الدَّارَانَ جَمِيعاً وَمَنْ حُرِمَ مِنَ الْعَقْلِ حُرِمَهُمَا جَمِيعاً.»

فردی که ادب ندارد در واقع عقل ندارد فردی که همت ندارد در حقیقت مروت ندارد، فردی که حیا ندارد در حقیقت دین ندارد، بالاترین عقل، معاشرت صحیح با مردم است زندگی هر دو جهان با عقل به دست می آید فردی که عقل را از دست داده است از هر دو زندگی دنیا و آخرت محروم است.

2. «سئل عن الصمت فقال: هو ستر للغي، وزين للعرض، وفاعله في راحة وجليسه في أمن.»

از فواید سکوت پرسش نمودند: در پاسخ فرمودند سکوت پوشاننده لغزش، زینت عرض و ناموس، عامل راحتی انجام دهنده، باعث آسایش هم نشین می باشد.

3. وقال علیه السلام هلاك المرء في ثلاث: «هلاك الناس في ثلاث الكبر والحِرْص والحسد فالكبر هلاك الدین وبه لعن إبليس والحِرْص عدو النفس وبه أُخرج آدم من الجنة والحسد رائد السوء ومنه قتل قاييل هابيل.»

فرمود: هلاکت فرد در سه چیز است: تکبر، حرص و حسد. تکبر عامل هلاکت دین و زوال آن در اثر آن ابلیس مورد لعن قرار گرفت، طمع و حرص دشمن شخص است بوسیله آن آدم از بهشت بیرون شد حسد رهبر سوء می باشد به علت آن قاییل برادرش هابیل را کشت. ⁽¹⁸³⁾

4. وقال علیه السلام «لا تأتي رجلا الا ان ترجونوا له او تخاف يده او ترجو برکته او تصل رحما بينك وبينه.»

مواظظ پدر رفت و آمد با فردی یا به علت در نظر داشت احسان یا خوف از زیان یا امید برکت یا صله ی رحم بین زیارت کننده و زیارت شده می باشد.

5. وقال عليه السلام «دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَجَزَعْتُ لِذَلِكَ فَقَالَ لِي أَتَجَزَعُ فَقُلْتُ وَكَيْفَ لَا أَجَزَعُ وَأَنَا أَرَاكَ عَلَى حَالِكَ هَذِهِ فَقَالَ عَ أَلَا أَعَلَّمُكَ خِصَالًا أَرْبَعٌ إِنْ أَنْتَ حَفِظْتَهُنَّ نِلْتِ بَيْهِنَّ النَّجَاةَ وَإِنْ أَنْتَ ضَيَّعْتَهُنَّ فَاتَكَ الدَّارَانِ يَا بُنَيَّ لَا غِنَى أَكْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا فَقْرَ مِثْلُ الْجُهْلِ وَلَا وَحْشَةَ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ وَلَا عَيْشَ أَلَدُّ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ وَاعْلَمْ أَنَّ مُرُوءَةَ الْقَنَاعَةِ وَالرِّضَا أَكْثَرُ مِنْ مُرُوءَةِ الْإِعْطَاءِ وَتَمَامَ الصَّنِيعَةِ خَيْرٌ مِنْ ابْتِدَائِهَا.»

وارد محضر علی عليه السلام شدم در حالی که در وضعیت جان دادن بود آن دم که ابن ملجم لعین او را مضروب ساخته بود اظهار بی تابی و ناراحتی نمودم فرمود: ناراحت مباش و اظهار بی تابی ننما عرض کردم چگونه اظهار بی تابی نکنم در صورتی که شما را در چنین حال مشاهده می کنم؟ فرمود: پسر! چهار نکته را از من به یاد داشته باش اگر آنها را داشته باشی همواره به نجات و فلاح می رسی پسر! ثروتی بالاتر از عقل نیست، فقری بالاتر از جهل و نادانی وجود ندارد، وحشت و تنفیری بالاتر از عجب و خودستایی وجود ندارد. زندگی و عیشی بالاتر از حسن خلق نیست بدان مروت خشنودی و قناعت بالاتر از مروت بخشیدن می باشد، پایان رساندن کار بهتر از آغاز و ابتدای آن می باشد.

6. «لما حضرت الحسن بن علی بن ابیطالب الوفاة بکى، فقیل یابن رسول الله! تبکی و مکانک من رسول الله الذی أنت به، وقد قال رسول الله فیک ما قال، وقد حجت عشرين حجة ماشیا وقد قاسمت ربک مالک ثلاث مرات حتى النعل والتفل قال انما ابکی لخصلتین: لهول المطلع و فراق الأوبة.»⁽¹⁸⁴⁾

جنادة بن ابی امیه می گوید: بر آن حضرت وارد شدم در حالی که در بستر بیماری بودند، از ایشان خواستم مرا موعظه کند. فرمودند: آری، برای سفر آخرت، آماده باش، و قبل از پایان زندگی خود، زاد و توشه ی این سفر را فراهم کن، و بدان که تو در جستجوی دنیائی، و مرگ در جستجوی تو است.

هیچ گاه غم فردا را که نیامده است، امروز مخور و بدان که آنچه بیش از خوراک خود اندوخته ای، برای دیگران انباشته ای، و بدان که در مورد روزیهای حلال دنیا، حساب و در حرام آن عقاب است، در امور شیبه ناک، عتاب و سرزنش است، دنیا را همچون مردار، در ناچیزی و پستی، تصور کن. از

آن به اندازه ای که تو را کفایت کند بردار و اگر آن چه برگرفتی حلال بود، راه زهد را پیشه ی خود ساخته ای ولی اگر حرام بود، در آن گناهی نیست (چون به قدر ضرورت برداشتی). پس تو مانند اینکه از مرداری برداشته ای و به حد ضرورت استفاده نموده ای، اگر سرزنش و عتاب داشته باشد، اندک است. و برای دنیای خود آنچنان تلاش کن که گوئی همیشه در آن زندگی خواهی کرد، و برای آخرت خود آنچنان عمل کن که گوئی فردا می میری، و هرگاه خواستی بدون فامیل، عزیز باشی، و بدون پست و مقام عالی، هیبت و شکوه داشته باشی، از مذلت معصیت خدا، به سوی عزت او بیرون برو.

6. وقال عليه السلام: «مَنْ بَدَأَ بِالْكَلامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ».

کسی که بدون سلام، سخن آغاز نماید به او پاسخ ندهید.

7. وقال عليه السلام: «حُسْنُ السُّؤالِ، نَصْفُ العِلْمِ».⁽¹⁸⁵⁾

پرسش نیکو، نیمی از علم و دانش می باشد.⁽¹⁸⁶⁾

برخی دیگر از رهنمودها امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

پس از متارکه ی جنگ ده سال تمام در مدینه اقامت داشتند و فراغت بال داشت این دوره که دوران ارشادها است مراجعاتی داشت در این مدت نسبتا مناسب فعالیتها و تلاشهای علمی و ارشادی داشتند که بخشی از رهنمودهای ایشان در ذیل آمده است:

حافظ ابونعیم در حلیة الأولیاء برخی از سوالات و پرسش های احتمالی امیر المؤمنین علیه السلام از فرزندش امام حسن مجتبیٰ علیه السلام آورده است که ما بخشی از آن سوالات و پاسخ ها در اینجا از کتاب مناقب نقل می کنیم:

فرزندم سداد و جوانمردی چیست؟ امام حسن پاسخ دادند سداد دفع منکر با معروف می باشد.

فرزندم شرف چیست؟ انتخاب عشیره و تحمل جریره و خسارت عشیره می باشد.

فرزندم مروت چیست؟ عفت و اصلاح مال است.

فرزندم رقت چیست؟ رقت در آسانی و جلوگیری از حقارت و پستی است.

فرزندم ملالت چیست؟ احراز خویشتن خویش و بذل و بخشش در راه خیر می باشد.

فرزندم گذشت چیست؟ بذل و بخشش در وسعت و عسرت، در فقر و غنا.

فرزندم بخل چیست؟ آنچه در دست دارد شرف و آنچه را انفاق دارد، تلف حساب کنید.

فرزندم جبن و ترس چیست؟ جرأت بر ضد دوست و نکول بر دشمن می باشد.

فرزندم غنیمت چیست؟ رغبت در تقوی و پارسایی و زهد در دنیا.

فرزندم حلم و بردباری چیست؟ فرو خوردن خشم و مالک شدن بر نفس.

فرزندم ثروت چیست؟ خشنود شدن به عطای خداوند هر چند کم بوده باشد.

فرزندم فقر چیست؟ طمع ورزیدن نفس به هر چیزی که می بیند.

فرزندم ذلت چیست؟ داد و فزع در مصیبت.

فرزندم کلفت و مشقت چیست؟ سخن گفتن در چیزی که به درد تو نمی خورد.

فرزندم مجد و شرف چیست؟ در غربت، عطا و در جرم، رها نمودن.
فرزندم عقل چیست؟ حفظ نمودن دل هر آنچه را که در آن ودیعت نهاده ای.
فرزندم حزم و احتیاط چیست؟ تحمل مشقت و همراهی با والیان.
فرزندم سفاهت چیست؟ پیروی سفلگان و افراد پست.
فرزندم غفلت چیست؟ ترک مسجد، و پیروی مفسد.

فرزندم حرمان و نومیدی چیست؟ از دست دادن بهره آنگاه که به تو رو آورده است. (187)

این پاسخ های ارتجالی و بدون درنگ، نشانگر بصیرت و آشنایی کامل آن امام همام علیه السلام و درایت و آشنایی او به مواضع کلام می باشد. سخت ترین ها از امام علیه السلام از ده چیزی پرسیدند که هر کدام سخت تر و شدیدتر از دیگری می باشند؟ در پاسخ فرمودند: سخت ترین چیزی که خداوند خلق کرده است.

سنگ است و سخت تر از آن، آهن می باشد که سنگ را می برد و سخت تر آهن، آتش است که آهن را قطع می کند، و شدیدتر از آهن، آب است که آتش را خاموش می سازد و شدیدتر از آب، ابر است که آن را تحت پوشش قرار می دهد و شدیدتر از ابر، باد است که آن را این طرف و آن طرف می راند و شدیدتر از باد، فرشته ای است که آن را رد می کند و شدیدتر از آن فرشته، ملک الموت مرگ است که خود ملک الموت را می میراند و شدیدتر از ملک الموت، امر خدا است که مرگ را دفع می کند. (188)

مکتوبی به معاویه

نامه ای است که بعد از رحلت امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به معاویه نوشته اند آنگاه که مردم با او بیعت کردند: به نام خداوند بخشنده و بخشایش گر، از بنده خدا حسن امیر المومنین به معاویه بن صخر، پس از حمد و ثنای الهی، خداوند متعال محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را رحمت جهانیان مبعوث ساخت پس به وسیله او حق را نمایان و باطل را زائل و اهل شرک را ذلیل و ناتوان و ملت عرب را عزیز و سربلند و افرادی را شریف و عزیز نمود خداوند متعال فرمود:

این قرآن ذکری است بر تو و بر قوم تو! هنگامی که خداوند متعال او را از مردم گرفت عرب در مورد خلافت او اختلاف و تنازع نمودند؛

پس انصار گفتند: امیری از ما و امیری از شما باشد قریش گفتند: ما اولیاء و وابستگان او هستیم پس در حکومت او منازعه نکنید پس عرب این حق را به قریش زبینه دانستند در حالی که ما بودیم و مائیم اولیاء و نزدیکان او تعجب نیست منازعه و کشمکش تو بدون حق.

باری امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ هنگامی که اجلس فرا رسید مرا جهت این کار (خلافت) قرار داد پس تقوی را در نظر بگیر در مورد امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راهی را پیش گیر که خون آنان را حفظ کنی و امور آنان را به صلاح و سداد بکشانی. والسلام. ⁽¹⁸⁹⁾

مباحثه و گفتگو در علم خود از دیگری بیاموز و علم خود را نیز بیاموز پس به این ترتیب علم خود و مطالبی که هنوز نمی دانی متقن نموده ای.

افراد قابل انتخاب با افرادی رفت و آمد داشته باشی که دارای ویژگیهای زیر باشند: یا احسان و نیکوکاری او را امید داشته باشی یا از علم و دانشی او بهره گیری نموده باشی یا برکت دعای او را داشته باشی، یا رحمی بین تو و ایشان وجود داشته باشد. ⁽¹⁹⁰⁾

سخنی در محضر امام علیه السلام

روایت شده است که روزی علی علیه السلام به فرزندش حسن مجتبی علیه السلام فرمودند بلند شو و سخنرانی انجام ده تا کلام تو را بشنوم. امام حسن علیه السلام به پا خاست و این گونه سخن آغاز کرد: « اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ كَلَامَهُ، وَمَنْ سَكَتَ عَلِمَ مَا فِي نَفْسِهِ، وَمَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَمَنْ مَاتَ فَالِيَهُ مَعَادُهُ، اَمَا بَعْدُ فَاِنَّ الْقُبُورَ مَحَلَّتْنَا، وَالْقِيَامَةَ مَوْعِدْنَا، وَاللَّهُ عَارِضُنَا، اِنَّ عَلِيًّا عَبَابٌ فَتَحَهُ اللَّهُ فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا، فَقَامَ اِلَيْهِ عَلِيٌّ علیه السلام فَاعْتَنَقَهُ فَقَالَ: (ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) ». (191)

حمد و سپاس خدائی را است هر آن کس که سخن گوید آن را شنواست، و هر کس سکوت اختیار کند آنچه در ضمیر دارد می داند، هر کس زندگی کند معاشش با او است، و هر آن کس که بمیرد پس بازگشتش به سوی اوست، پس از حمد و ثنای الهی، قبرها محل کوچ ما است، قیامت وعده گاه ما، خدای متعال شکایت کننده ما است علی علیه السلام دروازه آن کسی است که مؤمن باشد هر آن کس که از آن دروازه بیرون باشد پس کافر خواهد بود.

پس علی علیه السلام بلند شد و او را به آغوش کشید و فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد نسلی که یکی پس از دیگری از هم ارث می برند.

پندهای جاودان

فرزند آدم! از محارم الهی چشم بپوشان تا واقعا عابد و ستایشگر خدا باشی.
از آنچه خداوند به تو نصیب فرموده است راضی و خشنود باش تا غنی و بی نیاز باشی.
همسایگی کسی که با تو همجوار است نیک و خوب انجام ده تا مسلم باشی.
با مردم آنگونه رفتار نما که دوست داری با تو آنگونه رفتار نمایند پس عادل باشی.
قبل از شما پیشینیانی بودند که ثروت جمع می کردند عمارات می ساختند آرزوهای دور و دراز داشتند همگی هلاک و تباه شدند، مساکن آنان قبور، کار و عمل آنان غرور گردید.
فرزند آدم! تو از آن لحظه ای که از بطن مادر ساقط گردیده ای به ویران سازی عمرت مشغول هستی مؤمن هر روز زاده و توشه اخذ می کند و کافر هر روز کام جویی می نماید.
امام علیه السلام بعد از این سخنان، آیه شریفه را تلاوت می نمود: وتزودوا فإن خیر الزاد، التقیوی.

شهادت جانسوز امام حسن علیه السلام

شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام و کیفیت دفن او، یکی از غم انگیزترین و غم بارترین صحنه های تاریخ صدر اسلام می باشد. مظالم و تعدیاتی که در حق او انجام پذیرفته است در تاریخ صدر اسلام، بی سابقه می باشد.

انسان نمی تواند باور کند جایی که هنوز ربع قرن از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و سلم نگذشته است پس از آنهمه سفارش و توصیه ای که در حق عترت و فرزندان، به ویژه دو سبط و دو ریحانه، انجام داده بودند، که اینان سروران جوانان بهشتی هستند و... افرادی که خود طرف خطاب سخنان رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودند چه قدر عاصی شده باشند؟

و تا چه حد در مورد وصایای آن بزرگ بی تفاوت و فراموش کار باشند؟ اینان اگر در مورد این سفارشهای ویژه تا این حد بی تفاوت بوده اند در مورد دیگر توصیه ها و دستورها تا چه حد عامل بوده اند؟

و اصولا اسلام و تدین آنان تا چه حد مقبول یا مورد عمل بوده است؟

و اصولا دنیا و ریاست و حکومت چند صباحی آن در کام آنان چقدر شیرین بوده است؟

چرا دنیا را با عقبی با ثمن بخش معاوضه کرده اند و چه تجارت زیانباری را انجام داده اند؟

مرحوم شیخ محمد تقی شوشتری صاحب الاوائل می نویسد: هنگامی که جنازه امام حسن مجتبی علیه السلام را در کنار قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم نگهداشتند تا دفن کنند این خبر به عایشه رسید پس در حال مبارزه، به صورتی که روی زین استری قرار داشت به سراغ دفن کنندگان آمد و نخستین زنی بود که در اسلام روی زین اسب قرار می گرفت و با صدای بلند اعلام نمود: فرزند خودتان را از خانه من دور سازید او حق دفن در این جایگاه را ندارد، حجاب پیامبر خدا هتک نمی گردد.

حسین علیه السلام پاسخ داد از روز نخست تو و پدرت بودید که از نزدیک حجاب پیامبر خدا را هتک نمودید و خداوند از این جسارت شما بازخواست خواهد نمود. (192)

آری وقتی بدن یکتا مظلوم تاریخ، طبق وصیت مشروط آن حضرت کنار روضه آورده شد تا تجدید عهدی صورت گیرد پس از اعتراض عایشه، نیروهای اموی آماده کارزار شدند علی رغم آمادگی جوانان بنی هاشم به مبارزه ومدافعه، طبق فرمایش امام حسین علیه السلام جنازه را به سوی قبرستان بقیع برگردانند چون امام حسین علیه السلام فرمودند برادرم سفارش کرده است:

مایلم در کنار روضه جدم دفن شوم ولی اگر مقاومتی صورت گیرد راضی نیستم در سر دفن جنازه ام خون و خونریزی صورت گیرد.

از این رو جنازه را با کمال ناراحتی به طرف بقیع برگردانند و در آن قبرستان قدیمی دفن کردند تا هتک حرمتی نسبت به بدن شریف صورت نگرفته باشد. درد دل برادر امام حسین علیه السلام به هنگام دفن برادر مظلومش دو کلمه به صورت شعر درد دل کرده اند که از عمق ناراحتی و تأثر خاطر آن بزرگوار حکایت ها دارد او ضمن رثائی گوید:

أدهن رأسی، أم أطيّب محاسنی	و رأسک معفور، وأنت سلیب بکائی
طویل، والدموع غریزة	و أنت بعید، والمزار قریب
غریب واطراف البیوت تحوطه	فلیس حریب من أصیب بماله
الأکل من تحت التراب غریب	ولکن من واری أخاه حریب ⁽¹⁹³⁾

آیا چگونه می توانم سرم را روغن و محاسنم را معطر سازم؟

در حالی که سر شما زیر خاک مدفون می باشد و تو لخت و عریان شده ای؟

گریه ام طولانی و اشک چشمم سرازیر است چون از من دور گشته ای هر چند مزارت نزدیک می باشد.

غریب به فردی گفته می شود که دور از وطن است در صورتی که خانه ها اطراف او را گرفته اند ولی غریب حقیقی آن کسی است که زیر خاک مدفون است غرامت زده نیست کسی که مالش را ربوده باشند ولی غرامت دیده حقیقی آن فردی است که برادرش را با دست خویش دفن نماید.

در سفینه البحار آمده است: هنگامی که جنازه امام مجتبی علیه السلام را بیرون آوردند مروان بن حکم زیر جنازه اش رفت و آن را حمل می نمود. امام حسین علیه السلام به مروان گفت آیا جنازه اش را حمل می کنی در صورتی که دیروز تو بودی که غیظ و ناراحتی فراوان را به او تحمیل می نمودی؟ مروان گفت آری این کارها را با کسی انجام می دادم، که حلم و بردباری او هم وزن کوهها و جبال بود. ⁽¹⁹⁴⁾ البته این سخن منافات دارد با آنچه مرحوم شیخ مفید نقل کرده است که عامل اجرای اهداف عایشه همین مروان بن حکم بود و می گفت:

آیا عثمان بن عفان در دورترین نقطه شهر مدفون گردد ولی حسن بن علی در کنار پیامبر خدا مدفون شود ابن عباس پاسخ داد: مروان! برگرد! از آنجا که آمده ای ما نمی خواهیم عزیز خود را در کنار روضه مطهره رسول خدا دفن کنیم بلکه می خواهیم تجدید عهدی با زیارت او داشته باشد به زودی کنار قبر جده اش فاطمه بنت اسد خواهیم برد و اگر او چنین وصیتی نکرده بود آن وقت می دانستی که تو خیلی دست کوتاه تر از آن هستی که ما را برگردانی چون خود امام حسن علیه السلام آگاه تر به حرمت قبر جدش رسول خدا بود که حیرانی به آن عارض گردد آنچنان که عارض شد و دیگران بدون اذن او به خانه اش وارد گردیدند.

سپس ابن عباس رو به عایشه نمود و فرمود: افسوس بر تو باد روزی به استر روزی به جمل سوار می گردی آیا می خواهی نور خدا را در روی زمین خاموش سازی؟ و با اولیای خدا به جنگ و محاربه برخیزی؟

به خانه ات برگرد! دیگر از آنکه می ترسیدی راحت شدی به آرزوی خود رسیدی خدا یار و یاور این خاندان است هر چند نصرت او بعد از روزگاری باشد. امام حسین علیه السلام فرمودند: به خدا قسم! اگر وصیت و عهد برادرم حسن علیه السلام نبود که از خونریزی جلوگیری شود و در جریان تشییع خونی ریخته نشود آن وقت می دانستید که شمشیرهای الهی چگونه از شما انتقام می گیرد شما آن عهد و پیمانی بین ما و شما بود شکستید و تمام شرطها و پیمانها را زیر پا نهادید!

آنگاه بدن امام حسن مجتبی را به سوی بقیع حمل نمودند و در کنار قبر جدہ اش فاطمہ بنت اسد بن ہاشم بن عبدمناف دفن نمودند. ⁽¹⁹⁵⁾

انگیزه شهادت امام حسن علیه السلام

در ماده دوم قرارداد صلح چنین شرط شده بود که پس از معاویه، حکومت متعلق به حسن است و اگر برای او حادثه ای پیش آید متعلق به حسین می باشد و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند و لیکن معاویه به هیچ یک از شروط صلح وفا نکرده و در مورد این ماده نیز نقض عهد نمود.

معاویه که بر مرکب مقصود سوار شده بود و گردش فلک را به مراد خود می دید درصدد برآمد به فرزند پلیدش یزید نیز به عنوان جانشینی، از مردم بیعت بگیرد تا پس از خود، او هم از این مقام و منصب بهره ای برده باشد.

معاویه خود بیش از هر کس یزید را می شناخت و می دانست که او هیچگونه شایستگی و صلاحیت احراز این مقام را ندارد اما در عین حال نمی توانست او را از مزایای چنین حکومتی که با حيله و نیرنگ، به دست آورده بود بی نصیب سازد.

دلال این مظلمه نابخشیدنی مغیره بن شعبه بود. معاویه دو اشکال و مانع بزرگی را در سر راه خود داشت، یکی اینکه یزید حقیقتاً یک عنصر ناصالح و پلیدی بود و قبولاندن او، به عنوان جانشین به مردم در بدو امر محال به نظر می رسید.

دوم اینکه ماده دوم قرارداد صلح چنین اجازه ای را به معاویه نمی داد چون او شرط کرده بود که پس از خود، حکومت متعلق به حسن مجتبی باشد. حل اشکال اولی را مغیره به عهده گرفت و وعده داد که به وسیله کمک و همکاری زیاد بن سمیه و سایر استانداران، آنرا به مرحله اجرا درآورد.

اشکال دومی را هم که باید پیش از اشکال اولی حل می شد خود معاویه برطرف نمود. معاویه برای اینکه معارضی در این کار نداشته باشد به فکر از بین بردن امام حسن علیه السلام افتاد تا مجوزی برای الغای ماده دوم قرارداد صلح به دست آورد در صورتی که پیاده کردن این نقشه نظر او را کاملاً تأمین نمی کرد زیرا با از بین رفتن امام حسن علیه السلام برادرش حضرت حسین معارض جانشینی یزید بود چون

در ماده دوم قرارداد قید شده بود که پس از معاویه حکومت متعلق به حسن است و اگر برای او حادثه ای پیش آید متعلق به حسین، به همین جهت هم حضرت حسین علیه السلام به احترام همین عهد نامه تا معاویه زنده بود حرف نمی زد ولی پس از مرگ وی چون امام حسن علیه السلام نیز در قید حیات نبود برابر ماده دوم همان عهد نامه، حکومت متعلق به حضرت حسین بود و چون معاویه تقض عهد کرده و برخلاف شروط قرارداد یزید را به جانشینی خود معین کرده بود لذا امام حسین علیه السلام زیر بار بیعت یزید نرفت و کار به جنگ و قتال کشید.

معاویه برای از بین بردن امام حسن علیه السلام نقشه های گوناگونی در ذهن خود ترسیم می کرد. وبالأخره از میان آنها طرح مسموم ساختن آن حضرت را بوسیله جعده انتخاب نمود تا در افکار عمومی خود را از این جنایت برکنار داشته و وقوع آنرا مربوط به اختلافات خانوادگی و داخلی او جلوه دهد. (196)

سم کشنده ای که گویا از ریزه های الماس بود تهیه دید و آنرا با صد هزار درهم محرمانه به وسیله مروان بن حکم فرماندار مدینه بود به جعده (دختر اشعث بن قیس و همسر امام) فرستاد و وعده داد که اگر شوهرت را مسموم کنی ترا به همسری یزید در می آورم. ابوالفرج اصفهانی می نویسد: که معاویه پول را فرستاد ولی به وعده دوم وفا نمود. (197)

گویا جعده ء ملعونه تلون و نفاق را از پدر مناقش اشعث به ارث برده بود و معاویه هم به همین جهت بین چند همسر امام او را به چنین امر خطیری انتخاب کرده بود مانند یک روانکاور و روانشناس ماهری به نقاط ضعف زنانه او که پول دوستی و بوالهوسی بود انگشت نهاده بود.

جعده پس از دریافت نامه معاویه، و خواندن آن به فکر فرو رفت و نگاهی به سکه های طلا که به او چشمک می زد، انداخت سپس در عالم خیال، همسری یزید فرزند خلیفه وقت و فررود به کاخ پرشکوه شام را از نظر گذرانید و عقل و هوش خود را به کلی در اختیار نفس آمآره گذاشت و شرافت و افتخار همبستگی با خاندان رسالت و امامت را فراموش کرد و تصمیم گرفت که دستور معاویه را درباره امام به مرحله اجراء درآورد.

درباره مسموم شدن امام روایات مختلفی آمده است بعضی ها نوشته اند که جعهده آن سم را در کوزه آب ریخت و آنرا بالا سر امام که در خواب بود گذاشت و آن حضرت پس از بیدار شدن از آب کوزه خورد و احساس مسمومیت نمود.

برخی دیگر نوشته اند سم را داخل شیر نمود و در موقع افطار که آن جناب روزه دار بود بدو خوراند و بنا به بعضی روایات پس از خوردن سم امام تا چهل روز در بستر بیماری افتاد و بنا به نوشته برخی هم چون سم خیلی قوی و مؤثر بود امام همان شب از دنیا رفت یا اینکه یکی و دو روز بیشتر در قید حیات باقی نماند. به هر صورت آنچه مورد اتفاق مورخین است مسمومیت آن حضرت، به دستور معاویه و به دست جعهده توسط سم مهلکی بوده است. (198)

امام علیه السلام را پیش از آن هم چند مرتبه مسموم ساخته بودند ولی آن مسمومیت ها چندان مؤثر نبود و حضرت شفا یافته بود. امام حسن علیه السلام پس از آنکه احساس مسمومیت نمود به جعهده فرمود ای دشمن خدا! مرا کشتی! و فریب معاویه را خوردی در حالیکه او به وعده خود وفا نخواهد کرد و از او خیری به تو نخواهد رسید خداوند تو و او را کیفر دهد.

و نوشته اند که پس از شهادت امام حسن علیه السلام جعهده به مروان که دلال این مظلومه بود مراجعه کرد تا با معاویه در مورد ازدواج وی با یزید مکاتبه نماید.

مروان هم تمنیات او را به معاویه نوشت اما معاویه همانگونه که امام فرموده بود به وعده خود وفا نکرد و در یک سطر جواب جعهده را چنین نوشت: من به زنده ماندن یزید بسیار علاقمندم و همین دوستی حیات او مانع شد از اینکه ترا به عقد ازدواج او درآورم و ترسیدم که او را هم مانند حسن مسموم کنی! (199)

به یزید گفتند جعهده را تزویج کن گفت: حاشا وکلا او شوهری مثل حسن بن علی را مسموم کرد من که چنین قدر و منزلتی ندارم در این صورت او از قتل من هرگز ابا نمی کند. این زن نگون بخت در اثر جهل و نادانی و پول دوستی دست از مقام معنوی خود برداشت و خود را برای ابد گرفتار لعن خدا نمود.

نوشته اند: فردی از آن طلحه با او ازدواج نمود و چند فرزند هم آورد وقتی بین فرزندان او دیگر تیره های قریش سخنی رد و بدل می شد آنان شماتت و تعبیر می نمودند و می گفتند: ای فرزندان زن مسموم کننده همسران! (200)

خانواده ء امام حسن علیه السلام پس از آگاهی از مسمومیت آنجناب، فوراً حاضر شدند و بیش از همه، برادرش حضرت حسین علیه السلام ناراحت و مضطرب بود و چون جویای حال او شد امام فرمود مسموم شده ام. پرسید چه کسی شما را مسموم نموده است؟ امام فرمود: از آنکس چه می خواهی آیا می خواهی او را بکشی؟ اگر او آنکس باشد که من می دانم خشم و عذاب خداوند بر او بیش از توست و اگر او نباشد دوست ندارم بی گناهی به خاطر من گرفتار شود. (201)

نوشته اند طشتی برای آن حضرت آوردند که در اثر انقلاب حال و تأثیر سم در کبد و امعاء واحشاء وی خون قی نمود و آن همان خونابه هایی بود که در نتیجه بی وفائی کوفیان و دشمنی های منافقین، واز همه بدتر شماتت دوستان نادان، به تدریج بر جگر آن حضرت ریخته شده بود.

امام حسن علیه السلام ضمن وصیت به برادرش حضرت حسین و دایع امامت را به او سپرد و شایستگی او را به جانشینی خود به مردم رسانید و شیعیانش را به امامت او راهنمایی فرمود و سپس به آن حضرت سفارش کرد که چون از دنیا رفتم چشم مرا بیوشان و غسل ده و کفن نما و در تابوت گذاشته به سوی قبر جدم رسول خدا ببر تا تجدید عهده با او نمایم و پس از آن به بقیع برده و در کنار جده ام فاطمه بنت اسد دفن کنی و شما به زودی می بینید که گروهی (بنی امیه) به تصور اینکه مرا می خواهید در کنار جدم دفن کنید از شما ممانعت می کنند و من ترا به خدا سوگند می دهم که مبادا دربار من به اندازه ء شیشه حجامتی خون ریخته شود. (202)

وصیت امام مجتبیٰ علیه السلام

علامه طبرسی در اعلام الوری می نویسد: پس از آنکه امام مجتبیٰ علیه السلام مسموم شد، امام حسین علیه السلام را به پیش خود فرا خواند و این چنین وصیت نمود: برادرم! بزودی از شما جدا می شوم، به پروردگارم می پیوندم، مرا مسموم کردند، قلبم از تنم، میان طشت جای گرفت، می دانم چه کسی مرا بدین روز افکند ولی او و این جنایت را به دادگاه قیامت موکول کردم، او را کار نداشته باشید، وقتی از دنیا رفتم غسل بده، کفنم کن، جنازه مرا جهت تجدید عهد به کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ببر، گروهی که گمان می کنند مرا آنجا دفن می کنید ممانعت خواهند کرد ولی هرگز نباید، قطره خونی در پای جنازه ام ریخته شود. ⁽²⁰³⁾ سپس بدنم را کنار قبر جده ام فاطمه بنت اسد، در بقیع دفن کنید.

در صبح روز نوزدهم ماه رمضان که امام مجتبیٰ علیه السلام بر اثر دیدن زخم سر پدر مظلومش توسط شمشیر ابن ملجم، بی تاب شده بود، امیر المؤمنین علیه السلام او را امر به صبر کرد و یادآور شد که: ترا هم با زهر، از پای در خواهند آورد ⁽²⁰⁴⁾ سخن امام علیه السلام پس از گذشت حدود ده سال، تحقق یافت و پاره های جگر امام مجتبیٰ علیه السلام در اثر سم از دهان مبارکش، در میان طشت ریخت. ⁽²⁰⁵⁾

امام را چند بار مسموم کرده بودند و هر بار امام علیه السلام شفا می یافت ولی این بار، وضعیت، با بارهای سابق فرق داشت، زهر آنچنان در امام تأثیر خود را بر جای نهاده بود که امام حسین علیه السلام با دیدن آن حالت برادر آنچنان بی تاب شد تا آنجا که خود امام مجتبیٰ، وی را دلداری داده فرمود: «لَا يَوْمٌ كِيَوْمِكُمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». ⁽²⁰⁶⁾ (هیچ روزی، به شدت روز تو نخواهد رسید)

گفته اند مرحوم حاج میرزا علی اکبر اردبیلی واعظ و روضه خوان معروف که در مرثیه از تأثیر نفس خاص برخوردار بود و عمری را در این راه سپری نموده بود روزی در عالم مسجد مجللی را دید که جمعی در آن حضور داشتند به او بانویی را نشان می دهند که فاطمه زهرا (س) است او به خانم سلام عرض می کند ولی پاسخ سردی می شنود و مکدر خاطر می گردد و عرض می کند ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم!

من عمری را در راه خدمت به فرزندان تو سپری ساخته ام و افتخارم نوکری شما است چرا با من اینگونه تفقد می فرمائید: خانم در پاسخ می فرماید: درست است شما مرثیه خوان هستید ولی مگر حسن، پسر من نیست؟ چرا در عزای او چیزی نسروده ای؟ او از خواب بیدار شد و این چنین سرود:

از تاب رفت و طشت طلب کرد و ناله کرد آن طشت را ز خون جگر، باغ و لاله کرد
خونی که خورد در همه عمر، از گلو بریخت دل را تهی ز خون دل چند ساله کرد

یکی از جلوه های مظلومیت امام مجتبی علیه السلام آن است که جنازه هیچ امامی تیرباران نگشت، جز جنازه امام مجتبی علیه السلام که هفتاد چوبه تیر به بدن آن حضرت اصابت کرده بود.

ز جور خصم، دل و دیده، سخت گریان شد همه، زمین و زمان، زار و دل پریشان شد
صبا بگو تو به زهرا که ای پریشان دل! جنازه حسن پاک، تیر باران شد ⁽²⁰⁷⁾

صلی الله علیک یا ابا محمد یا حسن بن علی و علی تبرک و ابیک و أخیک و رحمة الله و برکاته!

یاران و روایتگران از او

از آن رو که حدیث و روایت بال دیگر قرآن و عدل و همراه کتاب الهی می باشد و پیامبر بزرگوار اسلام ما را به قرآن و عترت که منابع حدیث و روایت هستند توصیه فرموده اند ما روایتگران از امام حسن علیه السلام را در بخش پیشگاه قرآن آوردیم.

الف) یاران:

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام علی رغم، یاران کم وفا و بی صفا، تعدادی یاران خالص و با صفایی هم داشت که در تمام مراحل زندگی، همراه وهم رأی او بودند و از نظریات او، کاملاً پشتیبانی می نمودند که به جمعی از آنان اشاره می گردد.

از مشهورترین آنان عبارتند از:

1. حجر بن عدی،
2. رشید هجری،
3. عمرو بن حمق،
4. رفاعه بن شداد (از فرماندهان عملیات جنگی)،
5. کمیل بن زیاد (از بزرگان تابعین بوده است)،
6. قیس بن سعد (انسان وارسته و پاکدل)،
7. مسیب بن نجیه (درباره پیمان صلح با امام علیه السلام مذاکراتی دارد)،
8. سلیمان بن سرد (از بزرگان تابعین و صدر و پیشوای توابین برای خونخواهی حضرت حسین علیه السلام در سال 64 ه. ق)،
9. جابر بن عبد الله انصاری،
10. ابوالأسود دوئلی،
11. سلیم بن قیس هلالی،
12. حبیب بن مظاهر (از یاران امام حسین علیه السلام که در کربلا به شهادت رسید)، 13. احنف بن قیس،
14. اصبع بن نباته،
15. حارث بن عبد الله اعور همدانی (فقیه جلیل القدر)،
16. عبد الله بن جعفر،

17. مسلم بن عقيل،

18. عبد الله بن عباس،

19. حذيفة بن اسد غفاري،

20. جارود بن منذر،

21. عمرو بن قيس.

ب) روایتگران:

کسانی هم از امام حسن علیه السلام روایت کرده اند آنها جزو اصحاب امام هم، بوده اند که عبارتند از: احنف بن قیس، اصبع بن نباته، جابر بن عبد الله انصاری، حارث همدانی، جارود بن منذر، جارود بن ابی بشیر، حبیب بن مظاهر، حذیفه بن اسد غفاری، حارث اعور، حجر بن عدی، رشید هجری، رفاعه بن شداد، زید بن ارقم، سلیم بن قیس هلالی، سفیان بن ابی لیلی، سلیمان بن سرد، عمرو بن حمق خزاعی، عامر بن وائله، عبد الله بن جعفر، عبد الله بن عباس، عمرو بن قیس، قیس بن سعد، کمیل بن زیاد نخعی، لوط بن یحیی، میثم تمار، مسیب بن نجیه، مسلم بن عقیل، ابواسحق همدانی. ⁽²⁰⁸⁾

اولاد و اخلاف امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

مرحوم شیخ عباس محدث قمی صاحب منتهی الأمال می نویسد: بدانکه علماء فن، واریاب تاریخ و سیر، در شمار فرزندان امام حسن علیه السلام فراوان سخن گفته اند و اختلاف بی حد نموده اند: واقدی و کلبی 15 پسر و 8 دختر، و ابن جوزی شانزده پسر، و چهار دختر و ابن شهر آشوب مازندرانی پانزده پسر و شش دختر ولی شیخ مفید (قدس سره) هشت پسر و هفت دختر رقم زده است و ما مختار او را مقدم داشته و نظر او را بر دیگر نوشته ها ترجیح می دهیم به این تفصیل: شیخ اجل در ارشاد فرموده اولاد حسن بن علی علیه السلام از ذکور و اناث پانزده تن به شمار می رود:

1 و 2 و 3. زید بن الحسن و دو خواهر (ام الحسن و ام الحسین) و مادر این سه تن ام بشیر دختر ابی مسعود عقبه خزرجی است.

4. حسن بن حسین که او را حسن مثنی گویند مادر او خوله دختر منظور فزاریه می باشد.

5 و 6 و 7. عمر بن الحسن و دو برادر اعیانی او: قاسم (همان فردی که در کربلا به فیض شهادت نائل آمدند) و عبد الله و مادر ایشان ام ولدی بوده است.

8. عبد الرحمن مادر او نیز ام ولدی می باشد.

9 و 10 و 11. حسین اثرم و طلحه که او را به خاطر بخشندگی طلحة الخیر می گفتند و فاطمه و مادر این هر سه ام اسحق دختر طلحة بن عبیدالله تمیمی است. و بقیه چهار دختر دیگرند که نام

ایشان

12. ام عبد الله

13. فاطمه

14. ام سلمه

15. رقیه

و هر یک را مادری است. (209)

بالجمله شرح حال بیشتر این جماعت، گمنام و ناشناخته است و کسی به قلم نیاورده است و اما از آنانکه خبری بجای مانده است بطور اختصار به سیرت ایشان اشاره می گردد. از جمله:

1. ابوالحسن زید بن الحسین علیه السلام است که اول فرزند امام حسن علیه السلام است. شیخ مفید فرموده که او متولی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و مسن ترین فرزندان امام می باشد «و جلیل القدر و کریم الطبع و طیب النفس و کثیر الأحسان» بود و شعراء او را مدح نموده و در فضایل او بسیار سخن گفته اند و مردم جهت طلب احسان از او، از آفاق دور دست قصد خدمتش می نمودند. و صاحبان سیر ذکر نموده اند که چون سلیمان بن عبد الملک بر مسند خلافت نشست به حاکم مدینه نوشت:

« أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا جَاءَكَ كِتَابِي هَذَا، فَأَعِزُّ زَيْدًا عَنْ صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَادْفَعَهَا إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ رَجُلًا (رَجُلٍ) مِنْ قَوْمِهِ وَاعْنُهُ عَلَى مَا اسْتَعَانَكَ علیه السلام. »

حاکم مدینه حسب الأمر سلیمان زید را از تولیت صدقات عزل کرد، و دیگری را متولی ساخت آنگاه که خلافت به عمر بن عبد العزیز رسید به حاکم مدینه رقم کرد:

پس دیگر بار تولیت صدقات به زید تفویض یافت و زید بن الحسن نود سال عمر کرد و چون از دنیا رفت جماعتی از شعراء او را مرثیه گفتند و مآثر و مناقب او را در مرثی خود به نظم کشیدند و قدامة بن موسی قصیده ای در رثای او گفته است که صدر آن این شعر است:

فان یک زید غابت الأرض شخصه فقـدبان معروف هناک وجود

مکشوف باد که زید بن حسن هرگز دعوی دار امامت نگشت و از شیعه و جز شیعه کسی این نسبت را به او، نسبت نداده است چه آنکه مردم شیعه دو گروهند یکی امامی و آن دیگری زیدی اما امامی جز به احادیث منصوصه امامت کس دیگر را استوار نداند و به اتفاق علماء در اولاد امام حسن علیه السلام نصی نرسیده است و هیچکدام از ایشان مدعی این سخن نشده اند.

و اما زیدی بعد از علی علیه السلام و حسن و حسین علیه السلام امام را آن کس را دانند که در امر خلافت و امامت با شمشیر جهاد کند. و زید بن حسن با بنی امیه هرگز جانب تقیه را فرو نگذاشت و با بنی امیه کار به رفق و مدارا می داشت و متقلد اعمال ایشان می گشت و این کار با امامت نزد زیدی منافات

و ضدیت دارد و دیگر جماعت حشویه جز بنی امیه را امام نخوانند و از آغاز از اولاد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کس را امام ندانند و معتزله امامت را به اختیار جماعت و حکم شوری استوار نمایند و خوارج نیز آنکس را که امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را موالی و دوست باشد و او را امام داند هرگز امام نخوانند و بی خلاف زید بن حسن پدر و جد را موالی بود. لاجرم زید به اتفاق این طوائف که نام بردار شدند منصب امامت نتواند داشت. (210)

بدانکه مشهور آنست که زید در سفر عراق ملازمت رکاب عم خویش نداشت و پس از شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام گاهی که عبد الله بن زبیر دعوی دار خلافت گشت با او بیعت کرد و به نزد او شتافت از بهر آنکه خواهرش ام الحسن با عبد الله زبیر ازدواج کرد و چون عبد الله را به کشتند خواهر خود را برداشته از مکه به مدینه آورد. ابوالفرج اصفهانی گفته است: که زید در کربلا ملازمت عم خود را داشت و او را با سایر اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام اسیر کرده به نزد یزید فرستادند و از پس آن، با اهل بیت به مدینه رفتند.

صاحب عمدة الطالب گفته است که زید صد سال و به قولی نود و پنج سال و به قولی نود سال زندگی کرد و در بین مکه و مدینه در موضعی که حاجر نام دارد وفات کرد.

2. اما حسن بن الحسن عَلَيْهِ السَّلَام که او را حسن مثنی نیز گویند پس او مردی جلیل القدر و شریف و صاحب فضل و ورع بوده و در عصر خود متولی صدقات جد خویش امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بود و حجاج آنگاه که از جانب عبد الملک بن مروان امیر مکه بود خواست تا عمر بن علی عَلَيْهِ السَّلَام را در صدقات پدر با حسن شریک سازد، حسن قبول نفرمود و گفت این خلاف شرط و قفست حجاج گفت خواه قبول کنی یا نکنی من او را در تولیت صدقات با تو شریک می کنم، حسن ناچار ساکت شد و در وقتی که حجاج از او غفلت داشت بی آگهی او از مدینه به جانب شام رفت و بر عبد الملک وارد شد، عبد الملک مقدم او را گرامی شمرد و او را احترام نمود و بعد از سؤالات چندی، سبب قدم او را پرسید حسن حکایت حجاج را با شرح و تفصیل باز گفت.

عبد الملک گفت: این حکومت از برای حجاج نیست و او را جرئتی در این کار نیست و من نامه ای برای او می نویسم که از شرط وقف تجاوز نکند. پس نامه ای در این خصوص، برای حجاج نوشت و حسن را صلّه نیکو داد و دستور مراجعت داد و حسن با عطای فراوان و با اِکرام خاص از نزد او بیرون شد.

بدانکه حسن مثنی در کربلا در ملازمت رکاب عم خود حضرت امام حسین علیه السلام حاضر بود، و چون آن حضرت شهید شد و اهل بیت آن حضرت را اسیر کردند حسن نیز دستگیر شد اسماء بن خارجه فزاری که فامیل مادری حسن بود او را از میان اسیران اهل بیت بیرون آورد و گفت به خدا قسم نمی گذارم که به فرزند خواهرم بدی و سختی برسد، عمر سعد نیز امر کرد که حسن فرزند خواهر ابی حسان را با او گذارید و این سخن از بهر آن گفت که مادر حسن مثنی، خوله از قبیله فزاره بود چنانچه ابوحسان که اسماء بن خارجه است نیز فزاری و از قبیله خوله بود.

موافق بعضی اقوال حسن جراحات بسیار نیز در بدن داشت، اسماء او را در کوفه با خود داشت و زخمهای او را مداوا کرد تا بهبود یافت و از آنجا روانه مدینه شد. و حسن داماد سیدالشهداء بود و فاطمه دختر عم خود را داشت. روایت شده است که چون حسن خواست یکی از دو دختر امام حسین علیه السلام را تزویج کند حضرت سیدالشهداء علیه السلام او را فرمود اینک فاطمه و سکینه دختران منند هر یک را که خواهی اختیار کن ای فرزند من! حسن را شرم مانع آمد و جواب نگفت امام حسین علیه السلام فرمود که من اختیار کردم برای تو فاطمه را که با مادرم فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شباهتش بیشتر است.

پس حسن فاطمه را کابین بست و از وی چند فرزند آورد که مشروحا در تاریخ آمده است. باز آنچنان که در تواریخ آمده است: او، فاطمه را بسیار دوست می داشت و فاطمه نیز بسی با او مهربان بود و حسن سی و پنج سال داشت که در مدینه وفات کرد و برادر مادری خود ابراهیم بن محمد بن طلحه را وصی خویش قرار داد و او را در بقیع به خاک سپردند و فاطمه بر قبر او خیمه افراخت و یک سال تمام به سوگواری نشست و روزها روزه، و شب ها به عبادت قیام نمود و چون یکسال

منقضی شد موالی خود را فرمان کرد که چون شب تاریک شود خیمه را از قبر حسن باز گیرند و چون شب تاریک شد گوینده ای را شنیدند که می گفت: هل وجدوا ما فقدوا؟ و دیگری در پاسخ او گفت بل یئسوا فانقلبوا وبعضی گفته اند که بدین شعر لبید تمثل جست:

الی الحول ثم اسم السلام علیکما ومن ینک حولاً کاملاً، فقد إعتذر

یکسال تمام گذشت سلام بر هر دو تایی شما باد! کسی که یکسال بگرید پس معذور است.

اما عمر وقاسم و عبد الله، این هر سه تن، در کربلا ملازم رکاب عم خود امام حسین علیه السلام بودند. شیخ مفید فرموده است که ایشان در خدمت عمومی خود شهید گشتند و لکن آن چه از کتب مقاتل و تواریخ ظاهر شده همان شهادت قاسم و عبد الله است، و عمر بن الحسن کشته نگشت بلکه او را با اهل بیت اسیر کردند.

شهادت قاسم در سن 13 و 14 سالگی بسیار غمبار است و داستان عروسی او عموماً بی اساس و بی پایه است. آنچنان که ما در پیشگفتار روضة الشهداء کاشفی سبزواری به تفصیل آورده ایم. بدانکه غیر از سه تن و حسن مثنی از فرزندان امام حسن علیه السلام که در کربلا حاضر بودند و شهید شدند سه تن دیگر به شمار رفته است:

یکی ابوبکر بن الحسن و دیگری، عبد الله اصغر که شهادت او نیز در زندگی امام حسین علیه السلام ذکر خواهد شد، سیم احمد بن الحسن چنانچه در بعضی مقاتل شهادت او در روز عاشورا مشروحاً ذکر شده است و در احوال زید بن الحسن آمده است که ابوالفرج گفته که او نیز در کربلا حاضر بوده پس مجموع آنانکه از فرزندان امام حسن علیه السلام در سفر کربلا ملازم رکاب امام حسین علیه السلام داشتند هشت تن به شمار رفته است.

و اما عبد الرحمن بن حسن علیه السلام، او در رکاب عمومی خود امام حسین علیه السلام به سفر حج کوچ کرد و در منزل ابواء جهان را به درود کرد در حالیکه محرم بود.

و اما حسین بن الحسن، اگر چه او را فضلی و شرفی می باشد لکن از وی ذکری و حدیثی واقع نشده است، و این حسین ملقب به ائرم است و اثرم آنکس را گویند که دندان ثنایای او ساقط شده

باشد یا آنکه یکی از چهار دندان پیش او شکسته باشد. و اما طلحة بن حسن علیه السلام، پس او بزرگ مردی بود، و به جود و بخشش معروف و مشهور گشته بود و او را طلحة الجود می گفتند و او یک تن از آن شش نفر طلحة است که به جود و بخشش مشهور بودند و هر یک را لقب خاصی بوده است.

و اما از دختران امام حسن علیه السلام چند تن که شوهر کردند نام برده می شود: نخستین: ام الحسن که با زید از یک مادر بود، و به حباله نکاح عبد الله بن زبیر بن العوام درآمد و بعد از قتل عبد الله زید او را به مدینه آورد.

دوم: ام عبد الله است که در میان دختران امام حسن علیه السلام، به جلالت قدر و عظمت شأن و بزرگواری ممتاز بود و او زوجه حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود و از آنحضرت چهار پسر آورد: امام محمدباقر علیه السلام و حسن و حسین و عبد الله الباهر.

و ما در احوال حضرت باقر علیه السلام به جلالت مرتبه ام عبد الله علیه السلام اشارتی نموده ایم. سیم: ام سلمه است که به قول بعضی از علمای نسابه به نکاح عمر بن زین العابدین علیه السلام درآمد. چهارم: رقیه است و او با عمرو بن منذر بن زبیر العوام ازدواج کرد. ⁽²¹¹⁾

این تعداد از فرزندان گرچه امروز در این روزگار کنترل نسل و تحدید و تقطیع آن خیلی بیشتر به نظر می رسد ولی در آنروزهای نیاز به اعوان و انصار، حداقل تعدادی بود که خانواده ها در آرزوی داشتن آنها بوده اند چون زندگی نیمه شهری آنروز و فلاح و کشاورزی و باغداری در شهر مدینه ایجاب می کرد که در تأمین زندگی و تحصیل معاش افراد و اعضای خانواده هر چه بیشتر بوده باشد بالخصوص جنگها و برخوردهای مکتبی با قبیله ای هم، هر ماه و سال جریان داشت پیروزمند فردی بود که از نیروهای یکدست و متحد و متفق برخوردار باشد. برخلاف امروز، در آن روزگار کثرت اولاد، افتخار بود و قلت آن انکسار بود و ضعف و ناتوانی.

منابع و مأخذ

1. اثبات الوصية / مسعودی.
2. اثبات الهداة / حر عاملی.
3. احقاق الحق / علامه شوشتری.
4. اخبار الطوال / دینوری.
5. ارشاد / شیخ مفید.
6. اسد الغابة / ابن اثیر.
7. اعلام الوری / علامه طبرسی.
8. الإحتجاج / طبرسی.
9. الأوائل / شیخ محمد تقی شوشتری / چاپ تهران.
10. التنبيه والاشراف / مسعودی.
11. الخرائج والجرائح / راوندی.
12. الصواعق المحرقة / ابن حجر.
13. الغدير / علامه امینی.
14. الفتوح / اعثم کوفی.
15. القاموس المحيط / فیروز آبادی.
16. الكامل فی التاريخ / ابن اثیر.
17. المناقب / ابن شهر آشوب.
18. امالی / طوسی / چاپ نجف.
19. امامان شیعه از دیدگاه علمای اهل سنت / داود الهامی.
20. انساب الاشراف / بلاذری.
21. بحار الانوار / علامه مجلسی.
22. پرورش روح / سید محمد شفیعی.
23. تاریخ الاسلام / ذهبی.

24. تاريخ الخلفا / سيوطى.
25. تاريخ بغداد / خطيب البغدادى.
26. تاريخ دمشق / ابن عساكر.
27. تاريخ دول الاسلام / منقرىوس.
28. تاريخ طبرى / طبرى.
29. تاريخ گزیده / حمدالله مستوفى.
30. تاريخ يعقوبى / يعقوبى.
31. تحف العقول / ابن شعبه.
32. دول الاسلام / ذهبى.
33. ديوان شاخه طوبى / شفيعى مازندرانى.
34. ذخائر العقبى / طبرى.
35. سيره ء پيشوايان / استاد مهدى پيشوايى / توحيد قم.
36. شرح الأخبار فى فضائل الأئمه / نعمان النميمى.
37. شرح نهج البلاغه / ابن ابى الحديد.
38. شيعه در اسلام / علامه طباطبايى.
39. طبقات الكبرى / محمد بن سعد.
40. عقد الفريد / ابن عبد ربه.
41. علل الشرايع / صدوق / چاپ تهران.
42. فرائد السمطين / ابراهيم بن محمد حموينى.
43. فردوس الاخبار / شيرويه بن شهردار بن شيرويه ديلمى.
44. فصول المهمه / ابن صباغ.
45. فضائل الخمسه / فيروزآبادى.
46. الكامل فى التاريخ / ابن اثير.
47. كشف الغمه / اربلى.
48. لهوف / سيد بن طاووس / دفتر نشر نويد اسلام قم.
49. مروج الذهب / مسعودى.

50. مسند / احمد حنبل.
51. مقاتل الطالبیین.
52. مقتل / خوارزمی.
53. مقتل عوالم / بحرانی.
54. مناقب / ابن شهر آشوب.
55. منتهی الآمال / محدث قمی.
56. نظام حقوق زن در جهان و اسلام / شهید مطهری.
57. نفس المهموم / محدث قمی.
58. نهج البلاغه / دکتر شهیدی / مرکز علمی و فرهنگی.
59. وقعة الصفین / نصر بن ابن مزاحم.

پی نوشت ها

1. ابن عماد، شذرات الذهب ج 1، ص 118، ذهبی، سیر أعلام النبلاء ج 3، ص 242، طبری ج 2، ص 537.
2. بحار الانوار، ج 43، ص 275.
3. صدوق، امالی، ص 150، شماره 33.
4. بحار الانوار، ج 43، ص 344.
5. بحار الانوار، ج 43، ص 338.
6. ابن شهر آشوب، مناقب ج 4، ص 14.
- 7.
8. صلح امام حسن، آل یاسین.
9. قل بیانی و کل لسانی، لعل سیدا یرعانی - محدث قمی، سفینة البحار ج 1، ص 254.
10. حدیث متواتر بین فریقین.
11. همان
12. همان
13. صحیح ترمذی ج 2، ص 307.
14. صحیح ترمذی ج 2، ص 307.
15. صحیح ترمذی ج 2، ص 307.
16. کنز العمال ج 7، ص 106.
17. صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق.
18. صحیح ترمذی ج 2، ص 308.
19. صحیح ترمذی، ج 2، ص 307 - کنز العمال، ج 7، ص 106 - صحیح بخاری فی کتاب بدء الخلق.
20. نهج البلاغه خطبه 31.
21. خطبه 24 نهج البلاغه، منقول از بر ساحل سخن مولا از مؤلف کتاب که هم اکنون با لطف خدا در دست انتشار می باشد.
22. خطبه 73 نهج البلاغه.
23. نهج البلاغه، خطبه 41.
24. نهج البلاغه کلام 38، ص 267 دکتر شهیدی.
25. سیوطی، تاریخ الخلفاء ص 172.

26. سفينة البحار ج 1، ص 253، چاپ سنگی
- 27.
28. امالی صدوق ص 151.
29. كشف الغمه ج 2، ص 1841، چاپ لبنان.
30. منبع فوق.
31. كشف الغمه ص 113.
32. كشف الغمه ج 2، ص 187.
33. منبع فوق ص 188.
34. حق حكومت، حق عمومي ومربوط به آحاد مردم مسلمان مي باشد.
35. كشف الغمه ج 2، ص 189.
36. حلية الأولياء ج 2، ص 35.
37. حلية الأولياء ج 2، ص 35.
38. حلية الأولياء ج 2، ص 35.
39. سفينة البحار ج 1، ص 255، ماده حسن.
40. وسيلة الخادم إلى المخدم، ص 151 - 157.
41. پیشگفتار امام كاشف الغطاء بر كتاب حياة الأمام الحسن تأليف شيخ باقر قرشي در سال 1373 ه. ق.
42. نور الأبصار شبلنجي ص 111، به نقل از حياة الأمام الحسن ج 1، ص 315 - 316.
43. اعيان الشيعة ج 4، ص 89 - 90.
44. البداية والنهاية ج 8، ص 38.
45. الطبقات الكبرى شعراني ج 1، ص 23.
46. احياء العلوم، غزال ج 3، ص 172 دائرة المعارف بستاني ج 7، ص 39.
47. احياء العلوم، غزال ج 3، ص 172 دائرة المعارف بستاني ج 7، ص 39.
48. حياة الحسن عليه السلام ج 1، ص 322.
49. سوره نساء آيه 86.
50. ابن شهر آشوب، المناقب ج 2، ص 23.
51. روضات الجنان، روضه هشتم، ص 422 - 427.
52. بحار، ج 75، ص 112 - كشف الغمه، ج 1 ص 573.
53. ارشاد القلوب، ج 1، ص 79.

54. تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام ص 325.
55. همان
56. طبقات مفسران شيعه ج 1، ص 244.
57. طبقات مفسران شيعه، ج 1، ص 248.
58. منبع فوق همان صفحه.
59. كشف النعمه، ج 1، ص 542.
60. وسائل الشيعة ج 4، ص 455.
61. همان
62. مستدرک الوسائل، ج 7، ص 565 - 764، عدة الداعي ص 175.
63. ر. ك: علامه طباطبائي، بحار الأنوار، ج 43، ص 362.
64. الفصول المهمة، ابن صباغ، ص 161 - 160.
65. الفصول المهمة، ابن صباغ، ص 161 - 160.
66. اعثم كوفي در الفتوح اين نامه را به صورت كامل آورده است. ر. ك: الفتوح، ص 756.
67. ر. ك: بلاذري، انساب الاشراف، ص 28.
68. متن اين دو نامه را اعثم كوفي در الفتوح ص 760، به صورت مفصل آورده است.
69. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص 32.
70. ر. ك: بلاذري، انساب الأثران، ص 32.
71. ر. ك: ابن صباغ، الفصول المهمة، فصل امام حسن، ص 163 - 160.
72. ر. ك: بلاذري، أنساب الأشراف، ص 32 - اعثم كوفي، الفتوح، ص 760.
73. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص 32.
74. اعثم كوفي، الفتوح، ص 764.
75. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص 32.
76. ر. ك: قسمت پاورقي انساب الأشراف، ص 37.
77. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص 39 - 38.
78. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص 39 - 38 - 37، طبع دار التعارف للمطبوعات.
79. ر. ك: طبري، تاريخ، ج 5، ص 159، طبع المعارف.
80. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص 40.
81. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص 40.

82. ر. ك: محمد بن سعد، طبقات الكبرى، ج 6، ص 53، طبع بيروت.
83. ر. ك: نعمان النميمي، شرح الأخبار في فضائل الأئمة، ص 55.
84. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص 53.
85. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص 53.
86. تحف العقول، ص 227.
87. تحف العقول، ص 227.
88. ر. ك: راوندي، الجرائح والجرائح، ص 574.
89. ر. ك: راوندي، الجرائح والجرائح، ص 574.
90. طبرسي، احتجاج، ج 2، ص 69، انتشاره اسوه.
91. ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج 3، ص 406.
92. همان
93. ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج 3، ص 407 - 406.
94. ر. ك: مسعودي، مروج الذهب، ج 3، ص 9.
95. ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج 3، ص 407 - 406.
96. ابن اثير، اسد الغابة، ج 2، ص 14، ماده حسن، چاپ بيروت، ر. ك: ذهبي، تاريخ الإسلام، ج 4، ص 6.
97. دينوري، اخبار الطوال، ص 220.
98. بحار، ج 44، ص 147.
99. بحار، ج 44، ص 45 و 46.
100. آيات 69 تا 82 سوره كهف، تشبيه جالب امام به داستان خضر نبي و حضرت موسى عليه السلام كه در اين سوره آمده است.
101. تاريخ الخلفاء ص 207، علل الشرايع، ج 1، ص 211، بحار، ج 44، فرائد السمطين، ج 2، ص 120.
102. تاريخ دمشق، ص 228.
103. نصر بن ابى مزاحم، وقعة الصفين، ص 216.
104. علامه اميني، الغدير، ج 10، ص 140، مسند، احمد حنبل، ج 4، ص 421.
105. لهوف، ص 20، عوالم، ص 53، مقتل خوارزمي، ج 1، ص 185.
106. مناقب، ج 4، ص 40، چاپ دار الأضواء.
107. مناقب، ج 4، ص 40، چاپ دار الأضواء.
108. ر. ك: ابن اثير، اسد الغابة، ج 2، ص 14، چاپ دار احياء التراث العربى.
109. ر. ك: ابن اثير، اسد الغابة، ج 2، ص 14، چاپ دار احياء التراث العربى.

110. ر.ک: ذهبی، تاریخ الاسلام، ج 4، ص 5، نشر بیروت دار التراث العربی.
111. ر.ک: سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص 191، نشر منشورات الرضی.
112. ر.ک: ابن شهر آشوب، مناقب، ص 42 - 41، چاپ دار الأضواء.
113. ر.ک: طبری، الإحتجاج، ج 1، ص 282، نشر المرتضی.
114. ر.ک: طبرسی، الإحتجاج، ج 1، ص 282، نشر المرتضی - طبع اسوه، ج 2، ص 53.
115. از پیشگفتار صلح الحسن، صفحات 5 - 6.
116. از پیشگفتار صلح الحسن، صفحات 5 - 6.
117. مناقب ابن شهر آشوب ج 4، ص 21.
118. تاریخ یعقوبی ج 2، ص 170 - الامامة والسیاسیة ج 1، ص 67.
119. الاخبار الطوال، ابو حنیفه دینوری، ص 146 - 145.
120. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1، ص 358.
121. نهج البلاغه فیض الاسلام ج 4، ص 652 - 651، نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 11، ص 25، خطبه 200.
122. احتجاج طبرسی چاپ نجف ص 144 - صلح الحسن ص 404.
123. احتجاج طبرسی ص 156.
124. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 5، ص 98.
125. بحار ج 44، ص 2.
126. تاریخ یعقوبی ج 2، ص 206.
127. بحار الانوار، ج 44، ص 1.
128. فلسفه صلح امام حسن علیه السلام.
129. نوشته اند در جنگ جمل متجاوز از سی هزار نفر کشته شد تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 172) و در جنگ نهروان چهار هزار نفر از خوارج به قتل رسیدند تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 182 - مروج الذهب، ج 2، ص 415) و مجموع تلفات طرفین در جنگ صفین به صد و ده هزار نفر رسید! مروج الذهب، ج 2، ص 404).
130. ارزیابی انقلاب حسین علیه السلام از دیدگاه جدید، ص 200 - 197.
131. مقاتل الطابیین، ص 39.
132. الخرایج، ص 228 - صلح الحسن، ص 102.
133. صلح الحسن، ص 74 - 68.
134. ارشاد، ص 205 - کشف الغمه، ج 2، ص 11 - اعیان الشیعه، ج 4، بخش 1، ص 51 - 50 - الفصول المهمه ابن صباغ مالکی، ص 143.

135. اسد الغابه، ج 2، ص 13 - کامل ابن اثیر، ج 3، ص 203 - بحار، ج 44، ص 21 - تذکره ابن جوزی، ص 141.
136. ارشاد مفید: مؤید این معنی، پاسخی که امام مجتبی علیه السلام به یکی از شیعیان داد، امام ضمن پاسخ سوال او که چرا دست از جنگ کشید، فرمود: سوگند به خدا! اگر با معاویه جنگ می کردم، مردم مرا تسلیم او می کردند! بحار، ج 44، ص 20).
137. یعقوبی از سعید بن قیس نام نمی برد ولی مورخان دیگر به ترتیب که گفت شد نوشته اند.
138. مقاتل الطالبیین، ص 41.
139. مقاتل الطالبیین ص 41، تاریخ یعقوبی ج 2، ص 20.
140. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 205، طبری ج 5، ص 189 - الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 203 - الاصابه، ج 1، ص 330.
141. طبری، ج 5، ص 159 - اسد الغابه، ج 2، ص 13 - عبارت اسد الغابه این است: ... فلما أفردوه امضى الصلح، هنگامی که او را تنها گذاشتند صلح را امضاء نمود.
142. بحار الانوار، ج 44، ص 147 - احتجاج طبرسی، ص 157.
143. بلاغة الامام الحسن علیه السلام به نقل از جلاء العیون سید شبر، ج 1، ص 345.
144. تاریخ طبری، ج 5، ص 162 - کامل ابن اثیر، ج 3، ص 203 - الاستیعاب، ج 1، ص 385.
145. دارابگرد: شهری است در پنجاه فرسخی شیراز معجم البلدان، ج 2، ص 446) شاید علت انتخاب خراج دارابگرد این باشد که چون این شهر طبق اسناد تاریخی، بدون جنگ، تسلیم ارتش اسلام شد و مردم آن با مسلمانان پیمان صلح بستند، خراج آن طبق قوانین اسلام، اختصاص به پیامبر علیه السلام و خاندان آن حضرت و یتیمان و تهیدستان و درماندگان می باشد. از این رو امام مجتبی علیه السلام شرط کرد که خراج این شهر، به بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین پرداخت شود زیرا درآمد آنجا همانطور که گفته شد به خود آن حضرت تعلق داشت، و علاوه، بازماندگان نیازمند شهیدان این دو جنگ، که بی سرپرست بودند، یکی از موارد مصرف این خراج به شمار می رفتند بحار الانوار، ج 44، ص 10).
146. مشروح بیان صلح را در کتاب صلح الحسن تألیف شیخ راضی آل یاسین، ص 261 - 259 مطالعه فرمایید.
147. این پیشگویی با اندکی اختلاف لفظی، در تعداد کثیری از منابع از آن حضرت نقل شده است.
148. صلح الحسن، ص 278.
149. الامامة والسیاسة، ص 163.
150. تاریخ الخلفاء، سیوطی، 192.
151. الصواعق المحرقة، ص 81 - کشف الغمه، ج 2، ص 145 - الفصول المهمة ابن صباغ مالکی، ص 145.
152. البداية والنهاية، ج 6، ص 220.
153. چنان که روزی سعد وقاص به دربار معاویه آمد و گفت: السلام علیک ایها الملک! معاویه خنده کنان گفت: چرا امیر المؤمنین خطاب نکردی؟ سعد پاسخ داد: هرگز نمی خواهم به چنین سلطنتی که تو رسیدی برسم! کامل ابن اثیر، ج 3، ص 205).

154. علل الشرايع، ج 1، ص 201 به نقل از كتاب الفروق بين الاباطيل والحقوق تأليف محمد بن بحر الشيباني اداى شهادت از نظر اسلام شرايطى دارد كه از جمله آنها اين است كه اداى شهادت در دادگاه به واسطه ي حكومت حق و عدالت صورت گيرد. امام حسن عليه السلام با اين شرط، حكومت معاويه را به عنوان حكومت قدرت و زور و دور از عدالت معرفى نموده و اداى شهادت در چنين حكومتى را نفي فرمود!
155. ابن عبد البر دانشمند معروف مى نويسد: در ميان علماء در اين مسأله اختلاف نيست كه حسن بن علي عليه السلام خلافت را فقط در زمان حيات معاويه به وي واگذار كرد و شرط نمود كه پس از معاويه، خلافت به او برسد و پيمان صلح ميان آن دو، بر اين اساس انعقاد يافت الاستيعاب، ج 1، ص 387).
156. صلح الحسن، ص 287.
157. تاريخ طبرى، ج 5، ص 160 - كامل ابن اثير، ج 3، ص 303 - البدايه والنهايه، ج 8، ص 14.
158. مقاتل الطالبين به نقل از منابع: ابوالفرج اصفهاني، ص 45 - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 6، ص 46 - ارشاد مفيد، ص 173، چاپ اسلاميه - ابوالفرج اصفهاني اين خطبه را پيش از ورود به كوفه نقل مى كند.
159. تاريخ طبرى، ج 5، ص 165.
160. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 11، ص 45 - 43.
161. كامل ابن اثير، ج 3، ص 229.
162. على وبنوه، تأليف دكتور طه حسين، ص 188.
163. ولى حسين بن علي عليه السلام آنها را به پيروي از امام مجتبي عليه السلام توصيه مى كرد و مى فرمود: اوضاع فعلى براى قيام مساعد نيست و مادامى كه معاويه زنده است نهضت و انقلاب به ثمر نمى رسد.
164. ارزيابى انقلاب حسين عليه السلام، ص 208 و 218 - 214.
165. مراجعه شود به كتاب نظام حقوق زن در جهان اسلام، نوشته علامه شهيد مطهرى (ره).
166. مناقب ج 4، ص 14 - كشف الغمه ج 2، ص 124 - تاريخ الخلفاء ص 190 - البدايه والنهايه ج 8، ص 37.
167. اعيان الشيعه ج 4، بخش 1، ص 12.
168. مروج الذهب ج 1، ص 190 نقل از پاورقى ص 75 ترجمه مقاتل الطالبين.
169. پيشواى دوم نشرية مكتب الحسن) ص 52.
170. ميزان الاعتدال ذهبى ج 3، ص 153 - لسان الميزان عسقلانى ج 4، ص 252.
171. ترجمه مقاتل الطالبين - پيشواى دوم نشرية مكتب الحسن) ص 53.
172. الكنى والالقب ج 1، ص 108 نقل از ستارگان درخشان ج 4.
173. پاورقى ص 74 ترجمه مقاتل الطالبين - پيشواى دوم نشرية مكتب الحسن) ص 54.
174. نهج الفصاحه ج 1، شماره 714.

175. شيخ عباس قمى، منتهى الآمال ج 1، ص 168.
176. تذكرو ص 214.
177. تاريخ يعقوبى ج 2، ص 216.
178. مناقب ج 4، ص 29.
179. طبق نقل شبلنجى در نور الابصار ص 124.
180. اعلام الورى ص 212.
181. ارشاد چاپ قديم.
182. بحار ج 44، ص 173.
183. إربلى، كشف الغمه ج 2، ص 194.
184. مكارم الاخلاق ص 303، چاپ دارالحجة قم.
185. ر. ك: ابن صباغ، الفصول المهمة، فى ذكر الحسن بن على، ص 160 و 159.
186. إربلى: على بن عيسى كشف الغمه ج 2، ص 194.
187. مناقب ج 2، ص 191 و 192، أئمتنا ج 1، ص 134 و 135.
188. بحار الأنوار، ج 10، ص 90.
189. إربلى، كشف الغمه ج 2، ص 192.
190. منبع فوق.
191. إربلى كشف الغمه ج 2، ص 195.
192. الأوائل علامه شيخ محمد تقى شوشترى، ص 63.
193. سفينة البحار ج 1، ص 255.
194. سفينة البحار ص 255.
195. ارشاد مفيد ص 175 و 176، چاپ دارالكتب الإسلامية.
196. ارشاد مفيد ص 174، چاپ دارالكتب الإسلامية تهران.
197. مقاتل الطالبين ص 29.
198. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد ج 4، روضة الصفا ج 3، ص 7 - مقاتل الطالبين ص 29، الغدير ج 15.
199. ناسخ التواريخ، ج 5، ص 243 ومدارك ديگر.
200. ارشاد مفيد ص 174، چاپ دارالكتب الإسلامية تهران.
201. ارشاد شيخ مفيد ج 2، باب 1، فصل 1.
202. ارشاد شيخ مفيد ص 175، اصول كافى ج 2، كتاب الحجّة.

203. حر عاملی، اثبات الهداة، ج 5، ص 143.
204. منتهی الآمال، بخش شهادت أمير المؤمنين.
205. علامه حلی، اعلام الوری، ص 212.
206. نفس المهموم، ص 484 - پرورش روح، ج 2، ص 569.
207. دیوان شاخه طوبی، شفیعی مازندرانی، از انتشارات دفتر نشر نوید اسلام قم.
208. ناسخ التواریخ ج 5، ص 248.
209. إرشاد مفید ص 176.
210. منتهی الآمال شیخ عباس قمی ج 1، ص 1، به نقل از ارشاد مفید ص 177، چاپ دارالکتب الاسلامیه.
211. منتهی الآمال شیخ عباس قمی ج 1، ص 450 - 457.

فهرست مطالب

3	شناسنامه مبارک امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>
4	پیشگفتار
6	بخش اول ولادت: عصر زندگی و خصوصیات روحی
7	میلاد مسعود
9	نمایشگر اخلاق محمد <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
10	فضائل اخلاقی و معنوی
12	برخی از خصوصیات روحی او
13	شجاع و دلیر
14	دفاع از مظلوم
15	بلاغت و فصاحت او
16	عصر زندگی او
17	1. امام در عهد نبوی <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
18	فضائل حسنین <small>علیهما السلام</small>
23	2. در عهد علوی <small>علیه السلام</small>
27	3. در عهد تاریک اموی
30	فریادرس محرومان
31	بخش دوم: فضائل اخلاقی و مناقب وجودی امام <small>علیه السلام</small>
32	فضائل اختصاصی
33	اگر نیازمندی کمکت می کنیم
34	جود و کرم
36	اعترافات مخالفان
41	کریم اهل بیت <small>علیهم السلام</small>

46	بخش سوم: امام حسن مجتبیٰ <small>علیه السلام</small> در پیشگاه قرآن
47	امام حسن مجتبیٰ <small>علیه السلام</small> و ارشادهای تفسیری او
48	1. در توصیف و شأن قرآن:
49	2. تفسیر به رأی:
50	3. تفسیر و شرح ادب پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> :
51	4. ابرار و نیکوکاران:
52	5. در جمع سوگواران:
53	6. تهجد و متهددان:
54	7. صاحبان عقول و اندیشه ها:
55	8. شاهد و مشهود کیانند؟
56	9. بهترین و زیباترین لباسها:
57	10. حسنه ی دنیا و آخرت:
58	11. احسان و تحیت بهتر:
59	12. تفسیر عملی امام <small>علیه السلام</small> :
61	بخش چهارم: زندگی سیاسی امام <small>علیه السلام</small> و پاسخ از شبهه
62	زندگی سیاسی امام حسن مجتبیٰ <small>علیه السلام</small>
63	پاسخ شبهه اول: صلح امام حسن <small>علیه السلام</small>
68	ترفندهای معاویه
69	نامه های میان معاویه و قیس
73	مردم شناسی امام مجتبیٰ <small>علیه السلام</small>
77	تداوم جنگ سرد
80	گفتار چند تن از معاصران
81	1. گفتار مرحوم شرف الدین:
83	2. گفتاری از سیره پیشوایان:
84	مردم پیمان شکن!

85.....	بیدار باش حوادث
87.....	پاسخ شبهه دوم: تعدد همسران آن حضرت
93.....	پاسخ قطعی
96.....	فرزندان امام
97.....	بخش پنجم: رهنمودها و ارشادات معنوی امام <small>علیه السلام</small>
98.....	رهنمودهای امام مجتبی <small>علیه السلام</small>
101.....	برخی دیگر از رهنمودها امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>
103.....	مکتوبی به معاویه
104.....	سخنی در محضر امام <small>علیه السلام</small>
105.....	پندهای جاودان
106.....	شهادت جانسوز امام حسن <small>علیه السلام</small>
110.....	انگیزه شهادت امام حسن <small>علیه السلام</small>
114.....	وصیت امام مجتبی <small>علیه السلام</small>
116.....	یاران و روایتگران از او
117.....	الف) یاران:
119.....	ب) روایتگران:
120.....	اولاد و اخلاف امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>
126.....	منابع و مأخذ
129.....	پی نوشت ها